

سخنران علی علیه السلام از نصیح البلاغه

فصل الله کمپانی

فهرست

مقدمه

از خطبه ۱

خطبه ۴۹

خطبه ۶۴

خطبه ۸۴

از خطبه ۸۹

از خطبه ۹۰

از خطبه ۱۰۷

از خطبه ۱۰۸

از خطبه ۱۵۲

از خطبه ۱۷۷

از خطبه ۱۷۸

از خطبه ۱۸۱

از خطبه ۲۰۴

از خطبه ۲۲۷

از خطبه ۲۲۸

در توصیف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

از خطبه ۲

از خطبه ۲۶

از خطبه ۸۸

از خطبه ۹۳

از خطبه ۹۵

از خطبه ۱۰۷

از خطبه ۱۰۸

از خطبه ۱۱۵

از خطبه ۱۳۳

از خطبه ۱۶۰

از خطبه ۱۸۹

از خطبه ۲۰۴

در توصیف آل محمد علیهم السلام

از خطبه ۲

از خطبه ۹۹

از خطبه ۱۰۸

از خطبه ۲۳۹

پیروی از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

از خطبه ۱۵۹

در باره دین اسلام

از خطبه ۱۰۵

از خطبه ۱۸۹

در توصیف قرآن کریم

از خطبه ۱۰۹

از خطبه ۱۳۳

از خطبه ۱۵۷

از خطبه ۱۷۵

از خطبه ۱۸۲

از خطبه ۱۸۹

در شرح حال خود

از خطبه ۳ معروف به (شقشقیّه)

کلام ۱۹۱

کلام ۸۳

از نامه ۴۵ (که بعثمان بن حنیف حاکم بصره نوشته است)

از نامه‌های آن حضرت

نامه ۵ (به اشعث بن قیس که استاندار آذربایجان بود)

نامه ۶ (بمعاویہ)

نامه ۳۲ (به معاویہ)

از نامه ۳۸ (باهل مصر در باره معرفی مالک اشتر)

از نامه ۳۹ (به عمرو عاص)

نامه ۴۸ (به معاویہ)

نامه ۶۸ (بمسلمان فارسی)

نامه ۶۹

نامه ۷۲ (بعبد اللہ بن عباس)

از دعاهای آن حضرت

از خطبه ۹۰

از خطبه ۱۴۳ (در طلب آب)

از خطبه ۲۱۸

از وصایای آن حضرت

از کلام ۱۴۹ (پیش از مرگ)

کلام ۱۹۰ (سفارش باصحابش)

از نامه ۳۱ (وصیت بامام حسن علیه السلام)

۴۷ وصیت بحسین علیهما السلام (بعد از ضربت خوردن)

۷۶ وصیت بابن عباس

از عهدنامه‌های آن حضرت

۲۷ عهدنامه بمحمد بن ابی بکر

۵۳ عهد نامه بمالک اشتر نخعی

جهاد و دستور نظامی

از خطبه ۲۷

کلام ۶۵

کلام ۱۲۲ (هنگام جنگ بیارانش فرمود)

از کلام ۱۲۴ (در تحریر اصحاب بجنگ)

نامه ۱۱ (سفارش بعده‌ای که بجنگ دشمن می‌فرستاد)

۱۲ دستور بمعقل بن قیس

۱۶ دستور بسیاھیان در موقع جنگ

در باره تقوی

از خطبه ۱۱۳

خطبه ۱۸۴ (شرح حال پرهیزکاران)

از خطبه ۲۲۱

از خطبه ۲۳۳

در باره مرگ و احوال مردگان

از کلام ۲۱۲

از خطبه ۲۲۱

از خطبه ۲۳۰

از خطبه ۲۳۲

از خطبه ۲۸

از خطبه ۶۲

کلام ۸۱

از خطبه ۱۰۲

از خطبه ۱۱۰

از خطبه ۱۱۲

از خطبه ۱۱۳

از خطبه ۲۱۷

از خطبه ۲۲۱

از خطبه ۲۳۲

از خطبه ۱۶۴ (در وصف بهشت)

از خطبه ۸۴ (در وصف بهشت)

از خطبه ۸۵

از خطبه ۹۸

از خطبه ۱۴۵

از خطبه ۱۵۶

از خطبه ۱۶۰

از خطبه ۱۸۷

از کلام ۱۹۲

کلام ۱۹۴

کلام ۱۹۵

کلام ۱۴۰

کلام ۱۴۱

از خطبه ۲۳۴ (معروف بقاصعة)

از خطبه ۱۷۵

کلام ۲۱۵

کلام ۲۱۳

کلام ۲۱۴

خطبه ۲۳

از کلمات قصار (حکم و مواعظ)

- ۱ -

---

مقدمه

نهج البلاغه کتابی است دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق.

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس ببيقياس خداوندى را سزاست كه بقدرت نامتناهى خود جهان را بيافريد و انسان را به نيروى منطق و خرد بر ديگر موجودات برترى بخشيد.

درود بى شمار بر رسولان و فرستادگان او مخصوصا بر روان پاك حضرت ختمى مرتبت و اولاد گرامى او باد كه با مشعل فروزان دين طريق زندگى بشريت را روشن و منور ساخته و با تعليمات عاليه و حيات بخش اسلام

(آخرین ادیان آسمانی) افراد انسانی را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری فرموده‌اند. صلوات الله علیه و علیهم أجمعین.

اما بعد - کتابی که بنام نهج البلاغه در جهان علم و ادب معروف و مشهور گردیده است از تراوشات افکار بلند پایه مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام است که مشحون از حقایق عالیه بوده و بطور قطع و یقین نه کتاب را می‌توان توصیف نمود و نه صاحب کتاب را؛ زیرا علی (ع) در تمام صحنه خلقت نسخه عدیم‌النظیری است که بدست قدرت لا یزال الهی نوشته شده و اعجوبه‌ای است که عقول بشری را بحیرت و سرگردانی در افکنده است.

هر یک از نوابغ و بزرگان جهان که در یک رشته معینی از علوم تخصص داشته و یا باردار بودن صفتی مشهور و معروف بوده‌اند تخصص و شهرتشان نسبی بوده و هرگز ادعای مطلقیت آنرا ننموده‌اند و از طرفی در رشته و صفت دیگری تخصص و معرفیتی نداشته و شاید بکلی فاقد آن هم بوده‌اند.

مثلاً هرگز دیده نشده است که یک نفر شیمیدان معروف ادعا نماید که کس دیگری (چه در گذشته و چه در آینده) باندازه او در علم شیمی مهارت نداشته است و یا این شیمیدان در علم معانی و بیان هم مهارتی داشته باشد.

همچنین دیده نشده است که عابد و زاهدی که در گوشه خانقاه و صومعه‌ای مشغول ذکر و تسبیح است در میدان جنگ بسمت فرماندهی انتخاب گردد و یا بر عکس یک مرد سلحشور و رزمی و جنگجو دلنرم و رؤوف بوده و یتیم‌نوازی نماید و یا مانند یک شاعر خوش قریحه قصیده‌ای سراید و یا در برابر ظلم و تعدی دیگران صبر و تحمل پیشه گیرد.

اما این اعجوبه خلقت (علی علیه السلام) هر فضیلتی را در حد کمال ممکنه که بالاتر از آن را نمی‌توان تصور نمود دارا بوده و در عین حال صفات مزبور با همدیگر تنافی و تضاد هم داشته‌اند در صورتی که بظاهر از نظر منطق اجتماع ضدین و نقیضین نیز محال است.

او در کمال قدرت و شجاعت نهایت حلم و صبر را داشته و در حالی که در صحنه‌های پر خروش نبرد فرماندهی میکرد دریای علم و حکمت در سینه‌اش متموج بود و نکات دقیق فلسفی و لطیف ادبی را چنان بیان فرموده است که همه متخصصین و اهل فن را به - تحیر و شگفتی واداشته است: اگر در محراب عبادت

می‌ایستاد رعشه و لرزه اندامش را فرا می‌گرفت و از خوف عظمت الهی اشک چشمانش بر محاسن مبارکش جاری می‌شد و مانند اشخاص مار گزیده بر خود می‌پیچید و چه بسا که بیهوش می‌گردید.

اما همین موجود نازنین هنگامی که پا بمیدانهای نبرد می‌گذاشت با قلبی محکمتر از پولاد در برابر سیل دشمن ایستادگی میکرد و تمام شجاعان و قهرمانان نامی نه تنها از دیدن وی بلکه از شنیدن نامش دچار اضطراب و وحشت گشته و کسی را تصور مقابله با او در اندیشه‌اش راه نمی‌یافت. شاعر گوید:

اغمد السیف متی قابله

کلّ من جرّد سیفا و شهر.

(هر کسی که شمشیر کشید و اظهار شجاعت نمود موقع برخورد با او از ترس خود شمشیرش را غلاف میکرد.) و عجیب‌تر این که آن حضرت در میدانهای هولناک جنگ که زهره شیر مردان و رزمجویان آب می‌شد نه تنها خوف و هراسی بخود راه نمی‌داد بلکه با کمال طمأنینه و با چهره خندان با استقبال مرگ می‌شتافت.

عمرو عاص با این که از مخالفین او بود ولی در مدح و تعریفی که از وی در حضور معاویه کرده چنین گوید:

هو البکاء فی المحراب لیلا

هو الضحاک اذ اشتدّ الضراب

(او در محراب عبادت بشدت گریان و در موقع شدت جنگ هم خندان بود).

و باز می‌بینیم همین مرد رزمی در فصاحت و بلاغت کلام و در فن معانی و بیان چنان در افشانی کرده و داد سخن داده است که بتصدیق عموم فصحاء و بلغاء عرب قانون بلاغت را از سخنان او باید فرا گرفت.

هنگامی که عمرو بن عبدود آن رزم آزمای معروف و شجاع در جنگ احزاب مبارز می‌طلبید و رجز می‌خواند علی (ع) ضمن رفتن بمبارزه او پاسخ وی را بهمان وزن و قافیه که عمرو رجز می‌خواند ولی خیلی فصیح‌تر و

بلیغتر از اشعار او سروده است که گوئی یک نفر شاعر فارغ البال در زیر درخت و کنار چشمه‌ای نشسته و مشغول قصیده سرائی است.

و باز همین قهرمان جنگ که با شمشیر آتشبارش صفوف دشمنان را می شکافت و به هر گروهی که حمله میکرد عفریت مرگ در چشم آنان مجسم می شد چنان رقت قلب و عاطفه داشت که از دیدن یک طفل یتیم متأثر شده و اشک چشمش جاری می شد چه خوب گفته شاعر:

اسد الله اذا سال و صاح

ابو الایتام اذا جاد و برّ

(موقعی که حمله میکرد و صیحه می زد شیر خدا بود و هنگام جود و احسان پدر یتیمان بود).

و باز می بینیم که چنین نامداری که دل و زهره شجاعان عرب از هیبت و ترس او ذوب می گردید در شبانه روزی به یکی دو قرص نان خشک جوین اکتفاء میکرد و در تمام عمر بشهادت تاریخ حتی بتصدیق مخالفین و دشمنانش یک وعده از غذا سیر نشد و با این که انرژی و نیروی بدن از مواد غذایی حاصل شده و در صورت عدم تکافوی مواد مزبور قوای جسمانی رو بضعف می رود ولی همین اعجوبه دهر با صرف همان دو قرص نان با یک تکان حیدرانه درب آهنین قلعه خیبر را که بعلت سنگینی بوسیله چندین نفر باز و بسته می شد از جا در آورد و بکناری افکند و همین عمل موجب تحیر تمام عالم بشریت گردید چنانکه ابن ابی الحدید در یکی از قصائد خود که در مدح آن حضرت سروده است اشاره بدین مطلب کرده و چنین گوید:

یا قالع الباب الّتی عن هزّها

عجزت اکفّ اربعون و اربع

(ای کننده دربی که از حرکت دادن آن دست و بازوی چهل و چهار نفر عاجز بود) و در عین حال با داشتن چنین نیروئی که از قدرت نامتناهی الهی افاضه می شد مصلحة برای حفظ موجودیت دین در برابر تعدّی و ستم آشوبگران و دنیا طلبان با کمال حلم و بردباری در مقام صبر و سکوت بر می آید.



محي الدين خياط در مقدمه شرح نهج البلاغه خود مي نويسد: هو اعلم الصحابة بلا استثناء و افصحهم بلا مرء و اقضاهم بلا شبهة و اشجعهم بلا ريب و اشرفهم حسبا و اقربهم من النبي نسبا و اذودهم عنه بالسيف و السنان و ادراهم بالبنان و البيان.

(علي عليه السلام دانشمندترين اصحاب پيغمبر بدون استثناء و فصيح ترين آنها بدون ترديد و قاضي ترين آنها بدون شبهه و شجاعترين آنها بدون شك و شريفترين ياران پيغمبر از نظر حسب و نزديكترين آنها به پيغمبر از لحاظ نسب است و بيشتر از همه بوسيله شمشير و نيزه از آن حضرت دفاع کرده و بيشتر از همه بوسيله قلم و بيان از او جانبداري نموده است.) عجايبا اگر صحبت از تقوى شود كيست كه بتواند مانند او پرهيزكار باشد تا او را مولاي متقيان گويند.

اگر از شجاعت بحثي بميان آيد چه كسي را ياراي چنين ادعائي باشد كه او کرده و فرموده است: و الله لو تظاهرت العرب علي قتالي لما وليت عنها.

(بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتيباني يكديگر بجنگ من برخيزند من پشت به آنها نميكنم.) اگر از بذل و انفاق سؤالي شود خداوند او را در قرآن باحسان و انفاق ستوده و فرموده است: وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِمْ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. معاويه هم كه دشمن سر سخت او بود مي گفت اگر علي انباري از طلا و انباري از كاه داشته باشد طلا را زودتر از كاه مي بخشد.

اگر از علم و حكمت پرسش شود كه مي تواند بگويد سلوني قبل ان تفقدوني. (هر چه مي خواهيد از من پيوريد پيش از آن كه از ميان شما بروم) چنانچه از زهد و عبادت صحبتي شود امام چهارم حضرت علي بن الحسين كه از كثرت عبادت بكلمه سجاد و زين العابدين ملقب گشته وقتي از فرط عبادت و سجود او مي پرسند مي فرمايد كو عبادت جدم علي (ع) اگر مرتبه يقين كسي را مطرح نمايند چه كسي مي تواند پيايه او برسد كه فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

(اگر پرده برداشته شود من بر يقينم چيزي نيفزاييم.) اگر از ايمان وي خواهي پيغمبر اكرم (ص) فرمود: لو ان السموات و الارض وضعتا في كفة و وضع ايمان علي في كفة لرجح ايمان علي. (اگر آسمانها و زمين را در يك كفه ترازو و ايمان علي را در كفه ديگر گذارند ايمان علي به تنهائي بر آنها فزوني مي كند.) چنانچه از فصاحت و بلاغت پرسی سخنوران عرب او را امير سخن گفته اند

اگر از عدل و داد او گوئی تمام دنیا بعدالت و حقیقت خواهی او معترفند زیرا او عملاً ثابت نمود که نه تنها بین فرزند خود و بیگانه در تقسیم بیت المال کوچکترین فرقی نمی‌گذاشت بلکه بین دوست و دشمن نیز عدالت را بتمام معنی بکار می‌برد چنانکه ضمن کلمات قصار خود فرماید: علیک بالعدل فی الصّدیق و العدو. (بر تو باد که با دوست و دشمن بعدل رفتار کنی) در مخالفت با تمایلات نفسانی چه کسی می‌تواند بدو قرص نان جو در روز اکتفاء کند و لباسی بپوشد که از کثرت اندراس قابل وصله نباشد در حالی که در دوران خلافت پنجساله‌اش در آمد کشورهای پهناور اسلامی هم بظاهر در دست او بود.

خلاصه از هر فضیلتی که نام برده شود بعقیده عموم محققین جهان علی (ع) آن فضیلت را بحد کمال و تمام دارا بود بهمین جهت ابن ابی الحدید با کمال تعجب گوید: سبحان الله یک فرد و این همه فضایل ولی نگارنده را عقیده بر اینست که وجود علی (ع) فی نفسه میزان فضایل است یعنی تمام فضایل نفسانی و اخلاقی مانند دانش و حکمت و شجاعت و سخاوت و عدالت و فصاحت و غیر آنها را باید با وجود علی سنجد نه علی را با آنها مقایسه نمود بعبارت دیگر تمام فضایل با حد کمال ممکنه خود که امور معنوی هستند (مانند تبدیل نیرو بماده) در خارج تجسم پیدا کرده و بصورت علی (ع) ظاهر شده‌اند اما نهج البلاغه که گزیده‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت است نمودار عظمت روح علی (ع) بوده و مانند آیینیست که ایمان و تقوی و دیگری فضایل نفسانی او را در آن می‌توان مشاهده نمود همچنان که گفته‌اند: سخن آیینیست مرد سخنگوست.

جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین می‌نویسد: (ما که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه می‌توانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و پی‌بمیزان ارزش وجودی آنها ببریم ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی می‌توانیم در باره آنها قضاوت کنیم.

معاویه در نامه‌هایی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابی طالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران و استانداران خود قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بیزدستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان می‌باشد و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیاست. آنچه که مربوط بامور فردی و شؤون اجتماعی باشد در این کتاب به بهترین وجهی بیان شده و موضوعات اخلاقی و مطالب علمی و فلسفی و مسائل فقهی و حقوقی و نکات ادبی بطرز بی‌سابقه‌ای در آن مشاهده می‌شود.

علامه فقید مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغه) که تحت عنوان نهج البلاغه چیست بفارسی ترجمه شده چنین گوید: شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواسته است که چند کلمه از سخنان علی علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورد و منتشر سازد دانشمند مزبور در پاسخ وی چنین نوشته است: از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی من اکنون دسترسی بکتابهایی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتابهایی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمی‌دانم چگونه از میان صدها کلمات علی (ع) فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمی‌دانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست باین می‌ماند که دانه یا قوتی را از کنار دانه دیگر بردارم سرانجام من این کار را کردم در حالی که دستم یا قوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره می‌گشت.

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم بنا بر این تو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهایی از نور بلاغت و غنچه‌هایی از شکوفه فصاحت است آری نعمتهایی که خداوند متعال از راه سخنان علی (ع) بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است. همچنین مرحوم شهرستانی در کتاب تنزیه التنزیه می‌نویسد: و از سخنان مسترگر نیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علی‌گره هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبایی که در مجلس او حاضر بوده و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ آنان گفت:

قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن) و امکان آوردن نظیر آن باشد بدینجهت در تعریف نهج البلاغه گفته‌اند که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است.

باری کتاب نهج البلاغه از افتخارات عالم اسلام و مخصوصاً اهل تشیع بوده و مانند دریای خروشان است که غواص اندیشه بشری را توانائی رسیدن بقعر آن نباشد و مملو از درهای ثمین و گوهرهای درخشنده‌ای است که صرافان حقایق و معانی را گاهی در اثر غور و تلاش رشته‌ای از آن بچنگ افتاده و از این رو شرح‌های متعددی بدین کتاب بی‌نظیر بوسیله دانشمندان نوشته شده است.

نگارنده نیز با کمی بضاعت علمی گوهری چند از این گنجینه حقایق انتخاب و ترجمه فارسی آنرا (در صورت لزوم با شرح مختصر) در دسترس شیفتگان سخنان علی (ع) و جویندگان راه حقیقت می‌گذارد تا مطالعه کنندگان گرامی را بسخنان گهربار و دلپذیر آن حضرت که حاوی معانی دقیقه و حقایق عالیه است آشنا سازد. ضمناً از آقای حاجی سبز علی علی پناه مدیر کتابفروشی فروغی که با سرمایه خود چاپ این کتاب را تقبل نموده و این جانب را برای تألیف آن تشویق فرمودند تشکر نموده و موفقیت ایشان را از خداوند متعال مسألت می‌نمایم.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

تهران - آذر ماه ۱۳۵۳

فضل الله کمبانی

در توحید و صفات حق تعالی

از خطبه ۱

۱- حمد و ستایش خداوندی را سزااست که همه گویندگان از مدح و ثنائی که سزاوار او باشد عاجزند (زیرا بقول سعدی: ما نتوانیم ذکر و حمد تو گفتن - با همه کروبیان عالم بالا) و جمیع شمارندگان و حسابگران از شمردن نعمتهای او درمانده و ناتوانند (چون نعم الهی نامتناهی بوده و تحت شماره در نمی‌آید) و کوشش کنندگان با تمام سعی و تلاش خود نمی‌توانند حق نعمت او را (بعلت این که بحساب و شمارش در نمی‌آید) اداء کنند. (بنده همان به که ز تقصیر خویش - عذر بدرگاه خدا آورد - ورنه سزاوار خداوندیش - کس نتواند که بجا آورد.) خداوندی که شاهباز همت‌های بلند در فضای بی‌انتهای معرفتش از طیران پر افشانند و غواص اندیشه‌ها و هوشها از رسیدن بقعر دریای ابدیتش بازماند.

(موج از حقیقت گهر بحر غافل است

حادث چگونه باز شناسد قدیم را)

خداوندی که صفتش را نهایی نیست و نه ذات مقدسش بوصف خاصی محدود و مقید است. وجودش را وقت و زمان معینی نیست و نه برای او زمان دور و درازی است که بدان منتهی شود (زمان مربوط بمادیات است و از استمرار وجود ماده و حرکت آن حاصل می‌شود و وجودش در خارج مربوط بوجود ماده است. خداوند خالق زمان و زمانیات بوده و خود از شائبه زمان و مکان بیرون است.) خلاق را بقدرت کامله خویش بیافرید و بادها را بسبب مهربانی و رحمتش منتشر نمود (بادها موجب لقاح نباتات و سبب حرکت ابرها که حامل قطرات باران هستند می‌باشند) و حرکت و جنبش زمین را بسنگهای بزرگ و کوههای پا برجا ملایم نمود.

۲- اساس و پایه دین که موجب پرستش خداست شناسائی اوست (اگر کسی خدا را نشناسد بطور اولی باحکام دین عمل نخواهد کرد زیرا ادیان منشاء الهی دارند و مقررات و احکام آنها از جانب خداوند تشریح و بوسیله پیغمبران ابلاغ گردیده است کسانی که مانند مادیون معتقد بدین و مذهب نیستند در واقع خدا را نمی‌شناسند بدینجهت حضرت امیر فرماید پایه و اساس دین خدا شناسی است.) و کمال شناسائی او تصدیق و گرویدن باوست (قلبا بوجود خدا باید معتقد بود) و کمال ایمان و تصدیق یگانه دانستن اوست (زیرا لازمه اعتقاد بوجود خدائی که آفریننده جهان و جهانیان است یگانه دانستن اوست.) و کمال توحید او خالص نمودن هر عملی است برای او.

(خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی)

و اخلاص کامل هم در صورتی است که باید صفات را بر ذات او زاید ندانسته بلکه عین ذات او دانست. (مثلا کسی که عالم است صفت علم در او اکتسابی و زائد بر ذات اوست چون قبلا عالم نبوده بلکه بعدا فرا گرفته است چنین تصویری در مورد خدا با توحید و یگانه دانستن او منافات دارد زیرا صفات خدا عین ذات اوست نه زائد بر ذات).

زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی هم شاهد است بر این که او غیر صفتی است که بر آن عارض شده پس اگر کسی خدا را این چنین توصیف کند برای او قرینی دانسته است (ذات و صفات جدا از هم بوده و قرین یکدیگر شده‌اند) و کسی که برای خدا قرینی جسته باشد او را دوتا دانسته و کسی که او را دو تا بداند پس او را مرکب دانسته و تجزیه کرده است و کسی که او را تجزیه کند نسبت باو نادان است (اگر او را می‌شناخت می‌دانست که ساحت مقدسش از تجزیه و ترکیب بدور است) و

کسی که باو نادان شد بسوی او اشاره کرد و آنکه باو اشاره نمود او را محدود و معین کرده و کسی که او را محدود دانست او را بحساب آورده و شمرده است. و کسی که بگوید خدا در چیست او را در ضمن محلی دانسته و کسی که بگوید بر چیست محل‌های دیگر را از وجود او خالی دانسته است. (بطور کلی ساحت مقدس کبریائی را بایستی از هر گونه صفتی که از عوارض ممکنات و مخلوقات باشد منزّه و بری دانست.)

۳- وجودی است که همیشه بوده و خواهد بود نه این که (مانند ممکنات) حادث باشد و موجودی است که مسبوق بعدم نیست (تمام ممکنات مسبوق بحدوث و عدم‌اند اعم از این که مسبوق بحدوث ذاتی باشند یا مسبوق بحدوث زمانی اما خداوند قدیم بالذات است که وجودش بر عدم و زمان سبقت دارد و امام علیه السلام حدوث بهر دو معنی را از ساحت کبریائی نفی فرموده است.) او با هر چیزی است نه بطور مقارنه و پیوستگی (وجود هر چیزی باو قائم است) و غیر از هر چیزی است اما نه بطور جدا بودن (علم و قدرت او بهمه چیز محیط است و وجود هر چیزی بسته باراده اوست زیرا:

باندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم پیاشد جمله قالبها)

فاعلی است که صدور فعل از او بصورت حرکات و انتقال از حالی بحالی و یا بوسیله آلتی نیست (زیرا حرکت از عوارض جسم است و احتیاج بآلت فعل هم با وجوب وجود او که غنی بالذات است منافات دارد.) او بیناست پیش از این که دیدنی‌ها آفریده شده باشند. (بینائی خدا مانند بینائی انسان بوسیله چشم نیست بلکه مقصود از بینائی خدا علم او بمبصرات است که عین ذات اوست.) او منفرد و واحد است و مأنوس کسی یا چیزی نیست که از فقدان آن وحشت داشته باشد. مخلوقات را بیافرید و بایجاد آنها ابتداء فرمود بدون این که اندیشه‌ای بکار برد یا از تجربه‌ای استفاده کند و یا حرکتی در خود پدید آورد و یا اهتمام نفسی که در آن مضطرب و نگران گردد. (تمام این اوصاف از صفات مخلوقات است که آدمی برای انجام کاری اندیشه می‌نماید و یا از تجربه خود و دیگران استفاده میکند و یا مشغول فعالیت و حرکت شده و از کارهایی که شروع کرده است بعلت عدم آگاهی از عواقب و نتایج آن نگران می‌باشد و هیچیک از این اوصاف و حالات در باره خداوند صادق نمی‌باشد زیرا ساحت مقدس او منزّه از کلیه صفات امکانی است.) وجود هر یک از اشیاء را بوقت مخصوص خود محول گردانید (این همان مطلب مشکل و دقیق فلسفی است که زمان هر موجودی مقوم ذات اوست و هر چیزی در زمان مخصوص خود باید وجود پیدا کند مثلا محال است که کسی که در زمان حاضر حیات دارد در زمان سعدی بدنیا می‌آید و یا فردوسی که هزار سال پیش زندگی میکرد فرضا در زمان حافظ

وجود پیدا میکرد از این رو امام علیه السلام بدین نکته مشکل فلسفی اشاره فرموده است.) اضداد مختلف را با هم الفت و سازگاری داد و طبایع را در اشیاء جایگیر گردانید در حالی که پیش از بوجود آوردن آنها بحال آنها دانا بوده و محدود و انتهای آنها احاطه داشت و بقرائن و چیزهای پیوسته بآن با علم ازلی خود عارف و شناسا بود.

#### خطبه ۴۹

۱- سپاس مخصوص خداوندی است که بامور پنهانی داناست و علامت‌های ظاهر و آشکار بر وجود او دلالت میکنند.

(برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار)

دیدن او با چشم ظاهر محال و ممتنع است (زیرا چشم فقط محسوسات را آنهم تحت شرایط محدود و معینی می‌بیند). پس چشمی که او را ندیده است انکار نمی‌کند (با دیدن وجود اشیاء که خود استقلالی ندارند می‌توان عقلا پی برد که برای آنها خالق است.) و دل کسی که بوجود وی پی برده بکنه ذاتش پی نمی‌برد (فقط از راه وجود ممکنات دل و عقل آدمی گواهی می‌دهد که برای بوجود آوردن آنها خدائی هست ولی درک حقیقت ذات او بر احدی امکان پذیر نمی‌باشد).

۲- او در بلندی (بلندی مرتبه و جوب نسبت بمرتبه ممکنات نه بلندی در مکان و محل) بر همه موجودات برتری دارد و هیچ چیز بالاتر از او نیست و در نزدیکی (از نظر احاطه علمی و عنایت به - بندگان) هیچ چیز از او نزدیکتر نیست. پس نه بلندی و برتری او از چیزی او را دور کرده و نه نزدیکی او چیزی را در مکانی با او مساوی نموده است.

۳- عقل‌ها را برای محدود کردن صفت خود آگاهی نداده و (در عین حال) آنها را از شناسائی خویش بقدر ضرورت باز نداشته است. (اگر چه عقل‌ها نمی‌توانند بکنه ذات او و همچنین بحقیقت صفات او که عین ذاتند پی ببرند ولی بمیزانی که لازم است می‌توانند از حدوث ممکنات بوجود او معترف شوند همچنان که سعدی

گوید جهان متفق بر الهیتش - خرد مانده در کنه ماهیتش) پس او خدائی است که آثار و نشانه‌های وجود بر بودن او گواهی می‌دهند و حتی شخص منکر هم عقلا بدان معترف است.

(کسی که در گفتارش منکر خداست چون بعقل و دل خود رجوع کند می‌فهمد که موجودات و کاینات خود بخود بوجود نیامده بلکه برای آنها آفریننده‌ای هست مگر کسی که اصلا عقل و دلی نداشته باشد چنانکه سعدی گوید:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

آفرینش همه تنبیه دل اهل دل است

دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار)

پس خدای تعالی منزّه و بزرگتر است از گفتار کسانی که او را به مخلوقات تشبیه میکنند و یا وجودش را انکار می‌نمایند.

خطبه ۶۴

۱- حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که هیچیک از حالات او بر حال دیگرش پیش نگرفته است (هیچیک از صفات خدا بر صفت دیگرش سبقت ندارد بلکه همه آنها عین ذات بوده و از یک حقیقت لا یتناهی و غیر قابل ادراک حکایت میکنند) پس پیش از آنکه آخر است اول میباشد و پیش از این که پنهان باشد آشکار است.

(کلمات پس و پیش و اول و آخر و امثال اینها از خصوصیات موجودات زمانی است و بدینصورت بر ذات مقدس حق تعالی وارد نمی‌باشند)



۲- غیر خدا هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است (وحدت هر یک از موجودات وحدت عددی است که کمترین اعداد و مبدأ آنهاست و می‌توان برای آن دومی و سیمی و بیشتر فرض نمود ولی وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است نه عددی و تصور دومی و سیمی برای آن محال است.) و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است (زیرا تمام موجودات نیازمند او هستند و احتیاج و نیازمندی موجب ذلت و خواری است.) و هر نیرومند و توانائی غیر او ناتوان و ضعیف است (نیرو و توانائی حقیقی مخصوص ذات الهی و صفت ذاتی اوست و خود منشاء تمام نیروهاست و جز او کسی را چنین نیروئی نباشد که لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.) و هر مالکی غیر از او مملوک است (مالکیت اشخاص امری اعتباری و مجازی است زیرا چنین مالکیتی خود مخلوق و مملوک خدا هستند ولی مالکیت خداوند حقیقی و اصلی است که خود فرموده وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ) و هر دانائی غیر او یاد گیرنده است (زیرا دانائی اشخاص خیلی جزئی و ناچیز و آنها در نتیجه یاد گرفتن از دیگری است ولی خداوند عالم بالذات بوده و چون علمش نیز عین ذات اوست حد و مرزی ندارد.) و هر صاحب قدرتی غیر او (گاهی در بعضی کارها) توانا و گاهی هم عاجز است (بر خلاف خداوند که ذاتا قادر و قدرتش منشاء تمام قدرت‌هاست.) و هر شنونده‌ای غیر او از شنیدن آوازهای دور و آهسته در می‌ماند و در اثر آوازهای بسیار بلند کر می‌شود (گوش انسان در اثر تموج هوا صوتی را می‌شنود که اگر ارتعاشات آن کمتر از حد معین و یا بیشتر از آن باشد قابل شنیدن نمی‌باشند ولی شنوائی خدا بدون آلت سامعه بوده و همه صداها چه دور و چه نزدیک چه آهسته و چه بلند در نزد او یکسانند زیرا علم او بمجموعات همان شنوائی اوست.) و هر بینائی غیر او از دیدن رنگهای پنهانی و اجسام لطیف نابیناست (بدون نور نمی‌توان رنگها را از هم تشخیص داد بنا بر این رنگ اشیاء در تاریکی از نظر ما پنهان است همچنین موجودات ذره بینی را نمی‌توان با چشم دید در صورتی که تمام ذرات عالم در نظر خدا آشکار است و علم او به مبصرات بمعنی بینائی اوست.) و هر آشکاری غیر او نمی‌تواند پنهان باشد و هر پنهانی غیر او آشکار نیست.

(خداوند در عین پنهانی آشکار است و در عین آشکاری پنهان زیرا چنانکه اشاره شد حقیقت ذات احدیث نه تنها از چشم‌ها بلکه از عقول عالیه هم پنهان است ولی بوسیله آثار فعلش که جهان آفرینش و موجودات ممکنه‌اند وجودش برای همگان روشن و آشکار است.)

۳- آنچه را که آفریده است برای محکم کردن پایه سلطنتش یا برای ترس از پیشامدهای زمان و یا برای کمک خواستن از آنها بمنظور دفع همتایی که با او بمنزاعه برخیزد و یا برای منع غلبه و چیرگی شریکی و ضدی خلق نکرده است بلکه آفریدگان مخلوقاتی هستند پرورده (خوان نعمت او) و بندگانی می‌باشند مسخر و مطیع امر او.

۴- خداوند در چیزها حلول نکرده تا گفته شود که در آنهاست و از اشیاء دور نگشته تا گفته شود که از آنها جداست. آفریدن موجودات و تدبیر حال آنها او را خسته و درمانده نکرد و در آفرینش آنها عاجز و ناتوان نگردید و در آنچه حکم کرده و مقدر فرموده شبهه‌ای بر او دست نداد بلکه حکم او محکم و پایدار و علمش ثابت و استوار و امرش حتمی و برقرار است. کسانی که (در اثر معصیت و گناه) مورد خشم و انتقام الهی قرار گرفته‌اند باز (بلطف و رحمت او) امیدوارند و آنانکه در نعمت‌ها بسر می‌برند باز از عذاب او ترسانند. (که مبدا کفران نعمت کرده و گرفتار گردند).

#### خطبه ۸۴

گواهی می‌دهم باین که یقیناً خدائی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اول است که پیش از او چیزی نبوده و آخری است که او را پایانی نیست.

(خداوند ازلی و ابدی است و به تعبیر ما اول و آخری ندارد بلکه او خود مبدأ و منتهی الیه همه موجودات است.) او هام بشری بهیچ یک از صفات او نمی‌رسد (زیرا صفاتش عین ذاتند) و دلها و عقلاها از راه کیفیتی باو معتقد نمی‌شوند (زیرا او را کمیت و کیفیتی نیست تا عقل آنرا توضیح دهد) و تجزیه و تبعیض هم در باره او روا نباشد (زیرا تجزیه و ترکیب از صفات اجسام است.) و چشم‌ها و دلها را هم باو احاطه نباشد (زیرا خداوند نه جسم است که با چشم دیده شود و نه حقیقتش قابل ادراک بوسیله عقل می‌باشد).

#### از خطبه ۸۹

۱- سپاس و ستایش خداوندی را که شناخته شده است بدون دیده شدن با چشم.

(با چشم او را نمی‌توان دید بلکه بوسیله عقل از آثار فعل او که موجودات عالم هستند می‌توان بوجودش پی برد.) و آفریننده است بدون فکر و اندیشه. (زیرا اندیشه و فکر برای پی بردن به مجهول است و ساحت مقدس ربوبی از جهل بدور است.) خداوندی که همیشه باقی و برقرار بوده (و می‌باشد و خواهد بود) در موقعی که نه آسمان صاحب برج‌ها و نه حجابهای دارای درهای بزرگ و نه شب ظلمانی و نه دریای آرام (بدون موج زدن) و نه کوهی که دارای دره‌ها و نه راههای فراخ پر پیچ و خم و نه زمین گسترده شده و نه خلقی توانا وجود داشت. (هیچیک از موجودات عالم وجود نداشته و همه را او بوجود آورده است) اوست ابداع کننده آفریدگان و وارث آنها و پیوسته باقی و برقرار و اوست خدای خلاق و روزی دهنده آنها. و خورشید و ماه در طلب

رضای او سیر میکنند (باراده حکیمانه او در فضا حرکت می‌نمایند) و هر چیز نو را کهنه و هر چیز دور را نزدیک میکنند.

۲- روزی آنها را تقسیم کرده و آثار و اعمال آنان و عدد نفس‌ها و خیانت چشمها و آنچه در سینه‌ها و ضمائرشان پنهان است همچنین قرارگاه و محل ودیعت آنها را در رحم مادران و صلب پدران تا آخر کارشان دانسته است.

۳- و او خدائی است که در عین وسعت رحمتش عذابش بر دشمنان سخت است و در عین شدت عذابش رحمتش دوستانش را فرا گرفته است. (در یک آن دوستانش قرین رحمت و دشمنانش دچار عذابند). مسلط است بر کسی که در مقام غلبه بر او در آید و هلاک میکند کسی را که در صدد منازعت بر آید و خوار گرداند کسی را که او را معصیت و نافرمانی کند و غالب است بر کسی که با او دشمنی نماید. کفایت میکند کسی را که بر او توکل نماید (چنانکه در قرآن کریم فرماید: *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* و کسی که از او چیزی خواست باو بخشید و هر که باو قرض داد قرض خود را اداء گردانید (منظور از قرض دادن بخدا انفاق و احسان در راه خداست و یا قرض دادن بکسی که نیازمند قرض است) و بکسی که او را شکرگزاری نمود پاداش داد.

از خطبه ۹۰

۱- شکر و سپاس خداوندی را سزااست که مکننت و دارائی او از نبخشیدن و عطاء نکردن افزون نگردد و از بخشش وجود هم کاهش نیابد. جز خداوند مال هر بخشش کننده‌ای کم می‌شود و جز او هر که از عطاء منع کند نکوهش شده است. (مال و نعمت خدا مانند اموال و دارائی بندگان نیست که از بذل و بخشش کاهش یابد و از نبخشیدن زیاد گردد بلکه نعم او بی‌پایان است و اگر نعمت خود را از کسی منع کند نه برای افزایش و نگهداشتن آن نعمت است بلکه از نظر مصلحت حال آن کس است که در باره‌اش منع عطاء شده است و

بقول سعدی:

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند

او مصلحت تو از تو بهتر داند

اوست که با نعمتهای پر سود و عایدات و بهره‌های زیاد بر بندگان خود احسان کننده است.

۲- همه خلائق روزیخوار سفره نعمت او هستند که او روزیهای آنها را ضمانت کرده و مقدر فرموده است و راه را بر کسانی که باو راغب و مایلند و برای آنانکه می‌خواهند از آنچه در نزد اوست بدست آورند آشکار و روشن نموده است. و بخشش و احسان او در باره چیزی که از وی خواسته شده بیش از جود و احسان او در مورد چیزی که از وی تقاضا شده نیست (زیرا خداوند ذاتا بخشنده و جواد است)

۳- خداوند آن چنان اولی است که برای او قبلی وجود ندارد تا گفته شود چیزی قبل از آن بوده و آن چنان آخری است که بعدی برای او وجود ندارد تا گفته شود که چیزی بعد از آن خواهد بود (خداوند ازلی و ابدی است) و حقیقت ذات او مانع از اینست که چشمها او را ببینند و یا (عقول) وی را ادراک کنند. روزگار برای او مختلف نشود تا در اثر اختلاف آن حالات وی نیز گوناگون شود. (این بشر است که در نتیجه اختلاف اوضاع و احوال روزگار وضع او نیز مانند دارا بودن و بیمار شدن و غیره تغییر میکند اما ذات مقدس خدا از این تغییرات و تحولات منزه است.) خداوند در یک مکان معینی نیست (که برای حضور در مکان دیگر) حرکت و انتقال در باره او روا باشد.

از خطبه ۱۰۷

سپاس خداوندی را که بوسیله آفرینش موجودات وجود خود را برای خلائق آشکار کرده و با براهین عقلی در دل‌های آنان ظاهر شده است.

(انسان اگر در وجود خود و یا در وجود موجودات دیگر اندیشه نماید در می‌یابد که هیچیک از مخلوقات خود بخود بوجود نیامده بلکه همه کاینات نیازمند خالق و آفریننده‌ای است) مخلوقات را بدون اندیشه و فکر آفرید زیرا اندیشه کردن جز برای آنانکه دارای ضمیر و قوای باطنی هستند سزاوار نیست و خداوند را ضمیر و باطنی نیست.

نهج البلاغه کتابی است دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق.

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس ببقیاس خداوندی را سزاست که بقدرت نامتناهی خود جهان را بیافرید و انسان را به نیروی منطق و خرد بر دیگر موجودات برتری بخشید.

دروذ بی‌شمار بر رسولان و فرستادگان او مخصوصا بر روان پاک حضرت ختمی مرتبت و اولاد گرامی او باد که با مشعل فروزان دین طریق زندگی بشریت را روشن و منور ساخته و با تعلیمات عالیه و حیات بخش اسلام (آخرین ادیان آسمانی) افراد انسانی را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری فرموده‌اند. صلوات الله علیه و علیهم أجمعین.

اما بعد - کتابی که بنام نهج البلاغه در جهان علم و ادب معروف و مشهور گردیده است از تراوشات افکار بلند پایه مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام است که مشحون از حقایق عالیه بوده و بطور قطع و یقین نه کتاب را می‌توان توصیف نمود و نه صاحب کتاب را؛ زیرا علی (ع) در تمام صحنه خلقت نسخه عدیم النظیری است که بدست قدرت لا یزال الهی نوشته شده و اعجوبه‌ای است که عقول بشری را بحیرت و سرگردانی در افکنده است.

هر یک از نوابغ و بزرگان جهان که در یک رشته معینی از علوم تخصص داشته و یا بدارا بودن صفتی مشهور و معروف بوده‌اند تخصص و شهرتشان نسبی بوده و هرگز ادعای مطلقیت آنرا ننموده‌اند و از طرفی در رشته و صفت دیگری تخصص و معرفیتی نداشته و شاید بکلی فاقد آن هم بوده‌اند.

مثلا هرگز دیده نشده است که یک نفر شیمیدان معروف ادعا نماید که کس دیگری (چه در گذشته و چه در آینده) باندازه او در علم شیمی مهارت نداشته است و یا این شیمیدان در علم معانی و بیان هم مهارتی داشته باشد.

همچنین دیده نشده است که عابد و زاهدی که در گوشه خانقاه و صومعه‌ای مشغول ذکر و تسبیح است در میدان جنگ بسمت فرماندهی انتخاب گردد و یا بر عکس یک مرد سلحشور و رزمی و جنگجو دلنرم و رءوف بوده و یتیم نوازی نماید و یا مانند یک شاعر خوش قریحه قصیده‌ای سراید و یا در برابر ظلم و تعدی دیگران صبر و تحمل پیشه گیرد.

اما این اعجوبه خلقت (علی علیه السلام) هر فضیلتی را در حدّ کمال ممکنه که بالاتر از آن را نمی‌توان تصوّر نمود دارا بوده و در عین حال صفات مزبور با همدیگر تنافی و تضادّ هم داشته‌اند در صورتی که بظاهر از نظر منطق اجتماع ضدین و تقیضین نیز محال است.

او در کمال قدرت و شجاعت نهایت حلم و صبر را داشته و در حالی که در صحنه‌های پر خروش نبرد فرماندهی میکرد دریای علم و حکمت در سینه‌اش متموّج بود و نکات دقیق فلسفی و لطیف ادبی را چنان بیان فرموده است که همه متخصصین و اهل فن را به - تحیر و شگفتی واداشته است: اگر در محراب عبادت می‌ایستاد رعشه و لرزه اندامش را فرا می‌گرفت و از خوف عظمت الهی اشک چشمانش بر محاسن مبارکش جاری می‌شد و مانند اشخاص مار گزیده بر خود می‌پیچید و چه بسا که بیهوش می‌گردید.

اما همین موجود نازنین هنگامی که با بمیدانهای نبرد می‌گذاشت با قلبی محکمترا از پولاد در برابر سیل دشمن ایستادگی میکرد و تمام شجاعان و قهرمانان نامی نه تنها از دیدن وی بلکه از شنیدن نامش دچار اضطراب و وحشت گشته و کسی را تصور مقابله با او در اندیشه‌اش راه نمی‌یافت. شاعر گوید:

اغمد السیف متی قابله

کلّ من جردّ سیفا و شهر.

(هر کسی که شمشیر کشید و اظهار شجاعت نمود موقع برخورد با او از ترس خود شمشیرش را غلاف میکرد.) و عجیب‌تر این که آن حضرت در میدانهای هولناک جنگ که زهره شیر مردان و رزمجویان آب می‌شد نه تنها خوف و هراسی بخود راه نمی‌داد بلکه با کمال طمأنینه و با چهره خندان با استقبال مرگ می‌شتافت.

عمرو عاص با این که از مخالفین او بود ولی در مدح و تعریفی که از وی در حضور معاویه کرده چنین گوید:

هو البکاء فی المحراب لیلا

هو الضحاک اذ اشتدّ الضراب

(او در محراب عبادت بشدت گریان و در موقع شدت جنگ هم خندان بود).

و باز می‌بینیم همین مرد رزمی در فصاحت و بلاغت کلام و در فن معانی و بیان چنان در افشانی کرده و داد سخن داده است که بتصدیق عموم فصحاء و بلغاء عرب قانون بلاغت را از سخنان او باید فرا گرفت.

هنگامی که عمرو بن عبدود آن رزم آزمای معروف و شجاع در جنگ احزاب مبارز می‌طلبید و رجز می‌خواند علی (ع) ضمن رفتن بمبارزه او پاسخ وی را بهمان وزن و قافیه که عمرو رجز می‌خواند ولی خیلی فصیح‌تر و بلیغ‌تر از اشعار او سروده است که گوئی یک نفر شاعر فارغ‌البال در زیر درخت و کنار چشمه‌ای نشسته و مشغول قصیده سرائی است.

و باز همین قهرمان جنگ که با شمشیر آتشبارش صفوف دشمنان را می‌شکافت و به هر گروهی که حمله میکرد عفریت مرگ در چشم آنان مجسم می‌شد چنان رقت قلب و عاطفه داشت که از دیدن یک طفل یتیم متأثر شده و اشک چشمش جاری می‌شد چه خوب گفته شاعر:

اسد الله اذا صال و صاح

ابو الایتام اذا جاد و برّ

(موقعی که حمله میکرد و صیحه می‌زد شیر خدا بود و هنگام جود و احسان پدر یتیمان بود).

و باز می‌بینیم که چنین نامداری که دل و زهره شجاعان عرب از هیبت و ترس او ذوب می‌گردید در شبانه روزی به یکی دو قرص نان خشک جوین اکتفاء میکرد و در تمام عمر بشهادت تاریخ حتی بتصدیق مخالفین و دشمنانش یک وعده از غذا سیر نشد و با این که انرژی و نیروی بدن از مواد غذایی حاصل شده و در صورت عدم تکافوی مواد مزبور قوای جسمانی رو بضعف می‌رود ولی همین اعجوبه دهر با صرف همان دو قرص نان با یک تکان حیدرانه درب آهنین قلعه خیبر را که بعلت سنگینی بوسیله چندین نفر باز و بسته می‌شد از جا در آورد و بکناری افکند و همین عمل موجب تحیر تمام عالم بشریت گردید چنانکه ابن ابی‌الحدید در یکی از قصائد خود که در مدح آن حضرت سروده است اشاره بدین مطلب کرده و چنین گوید:

یا قالع الباب الّتی عن هزّها

عجزت اکفّ اربعون و اربع

(ای کننده دربی که از حرکت دادن آن دست و بازوی چهل و چهار نفر عاجز بود) و در عین حال با داشتن چنین نیروئی که از قدرت نامتناهی الهی افاضه می‌شد مصلحه برای حفظ موجودیت دین در برابر تعدی و ستم آشوبگران و دنیا طلبان با کمال حلم و بردباری در مقام صبر و سکوت بر می‌آید.

محي الدين خياط در مقدمه شرح نهج البلاغه خود مي نويسد: هو اعلم الصحابة بلا استثناء و افصحهم بلا مرء و اقضاهم بلا شبهة و اشجعهم بلا ريب و اشرفهم حسبا و اقربهم من النبي نسبا و اذودهم عنه بالسيف و السنان و ادراهم بالبنان و البيان.

(علي عليه السلام دانشمندترين اصحاب پيغمبر بدون استثناء و فصيح ترين آنها بدون ترديد و قاضي ترين آنها بدون شبهه و شجاعترين آنها بدون شك و شريفترين ياران پيغمبر از نظر حسب و نزديكترين آنها به پيغمبر از لحاظ نسب است و بيشتر از همه بوسيله شمشير و نيزه از آن حضرت دفاع کرده و بيشتر از همه بوسيله قلم و بيان از او جانبداري نموده است.) عجباً اگر صحبت از تقوى شود كيست كه بتواند مانند او پرهيزكار باشد تا او را مولاي متقيان گويند.

اگر از شجاعت بحثي بميان آيد چه كسي را ياراي چنين ادعائي باشد كه او کرده و فرموده است: و الله لو تظاهرت العرب علي قتالي لما وليت عنها.

(بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتيباني يكدیگر بجنگ من برخيزند من پشت به آنها نميكنم.) اگر از بذل و انفاق سؤالي شود خداوند او را در قرآن باحسان و انفاق ستوده و فرموده است: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. معاويه هم كه دشمن سر سخت او بود مي گفت اگر علي انباري از طلا و انباري از كاه داشته باشد طلا را زودتر از كاه مي بخشد.

اگر از علم و حكمت پرسش شود كه مي تواند بگويد سلوني قبل ان تفقدوني. (هر چه مي خواهيد از من بپرسيد پيش از آن كه از ميان شما بروم) چنانچه از زهد و عبادت صحبتي شود امام چهارم حضرت علي بن الحسين كه از كثرت عبادت بكلمه سجاد و زين العابدين ملقب گشته وقتي از فرط عبادت و سجود او مي پرسند مي فرمايد كو عبادت جدم علي (ع) اگر مرتبه يقين كسي را مطرح نمايند چه كسي مي تواند پيايه او برسد كه فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

(اگر پرده برداشته شود من بر يقينم چيزي نيفزايم.) اگر از ايمان وي خواهي پيغمبر اكرم (ص) فرمود: لو ان السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَضَعْتَا فِي كَفَّةٍ وَوَضَعْتُ اِيْمَانَ عَلَيَّ فِي كَفَّةٍ لَرَجَحَ اِيْمَانُ عَلَيَّ. (اگر آسمانها و زمين را در يك كفه ترازو و ايمان علي را در كفه ديگر گذارند ايمان علي به تنهائي بر آنها فزوني مي كند.) چنانچه از فصاحت و بلاغت پرسى سخنوران عرب او را امير سخن گفته اند

اگر از عدل و داد او گوئي تمام دنيا بعدالت و حقيقت خواهي او معترفند زيرا او عملا ثابت نمود كه نه تنها بين فرزند خود و بيگانه در تقسيم بيت المال كوچكترين فرقى نمي گذاشت بلكه بين دوست و دشمن نيز عدالت را



بتمام معنی بکار می‌برد چنانکه ضمن کلمات قصار خود فرماید: علیک بالعدل فی الصّدیق و العدوّ. (بر تو باد که با دوست و دشمن عدل رفتار کنی) در مخالفت با تمایلات نفسانی چه کسی می‌تواند بدو قرص نان جو در روز اکتفاء کند و لباسی بپوشد که از کثرت اندراس قابل وصله نباشد در حالی که در دوران خلافت پنجساله‌اش در آمد کشورهای پهناور اسلامی هم بظاهر در دست او بود.

خلاصه از هر فضیلتی که نام برده شود بعقیده عموم محققین جهان علی (ع) آن فضیلت را بحد کمال و تمام دارا بود بهمین جهت ابن ابی الحدید با کمال تعجب گوید: سبحان الله یک فرد و این همه فضایل ولی نگارنده را عقیده بر اینست که وجود علی (ع) فی نفسه میزان فضایل است یعنی تمام فضایل نفسانی و اخلاقی مانند دانش و حکمت و شجاعت و سخاوت و عدالت و فصاحت و غیر آنها را باید با وجود علی سنجد نه علی را با آنها مقایسه نمود بعبارت دیگر تمام فضایل با حد کمال ممکنه خود که امور معنوی هستند (مانند تبدیل نیرو بماده) در خارج تجسم پیدا کرده و بصورت علی (ع) ظاهر شده‌اند اما نهج البلاغه که گزیده‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت است نمودار عظمت روح علی (ع) بوده و مانند آئینه ایست که ایمان و تقوی و دیگری فضایل نفسانی او را در آن می‌توان مشاهده نمود همچنان که گفته‌اند: سخن آئینه مرد سخنگوست.

جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین می‌نویسد: (ما که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه می‌توانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بی‌میزان ارزش وجودی آنها ببریم ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی می‌توانیم در باره آنها قضاوت کنیم.

معاویه در نامه‌هایی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابی طالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران و استانداران خود قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بیزدستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان می‌باشد و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است. آنچه که مربوط بامور فردی و شئون اجتماعی باشد در این کتاب به بهترین وجهی بیان شده و موضوعات اخلاقی و مطالب علمی و فلسفی و مسائل فقهی و حقوقی و نکات ادبی بطرز بی‌سابقه‌ای در آن مشاهده می‌شود.

علامه فقیه مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغه) که تحت عنوان نهج البلاغه چیست بفارسی ترجمه شده چنین گوید: شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواسته است که چند کلمه از سخنان علی علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورد و منتشر سازد دانشمند مزبور در پاسخ وی

چنین نوشته است: از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی من اکنون دسترسی بکتابهایی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتابهایی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمی‌دانم چگونه از میان صدها کلمات علی (ع) فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمی‌دانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست باین می‌ماند که دانه یا قوتی را از کنار دانه دیگر بردارم سرانجام من این کار را کردم در حالی که دستم یا قوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره می‌گشت.

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم بنا بر این تو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهایی از نور بلاغت و غنچه‌هایی از شکوفه فصاحت است آری نعمتهایی که خداوند متعال از راه سخنان علی (ع) بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است. همچنین مرحوم شهرستانی در کتاب تنزیه التنزیه می‌نویسد: و از سخنان مسترگر نیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علی‌گره هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبایی که در مجلس او حاضر بوده و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ آنان گفت:

قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن) و امکان آوردن نظیر آن باشد بدینجهت در تعریف نهج البلاغه گفته‌اند که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است.

باری کتاب نهج البلاغه از افتخارات عالم اسلام و مخصوصا اهل تشیع بوده و مانند دریای خروشان است که غواص اندیشه بشری را توانایی رسیدن بقعر آن نباشد و مملو از درهای ثمین و گوهرهای درخشنده‌ای است که صرافان حقایق و معانی را گاهی در اثر غور و تلاش رشته‌ای از آن بچنگ افتاده و از این رو شرح‌های متعددی بدین کتاب بی‌نظیر بوسیله دانشمندان نوشته شده است.

نگارنده نیز با کمی بضاعت علمی گوهری چند از این گنجینه حقایق انتخاب و ترجمه فارسی آنرا (در صورت لزوم با شرح مختصر) در دسترس شیفتگان سخنان علی (ع) و جویندگان راه حقیقت می‌گذارد تا مطالعه کنندگان گرامی را بسخنان گهربار و دلپذیر آن حضرت که حاوی معانی دقیقه و حقایق عالیه است آشنا سازد. ضمنا از آقای حاجی سبز علی علی پناه مدیر کتابفروشی فروغی که با سرمایه خود چاپ این کتاب را تقبل

نموده و این جانب را برای تألیف آن تشویق فرمودند تشکر نموده و موفقیت ایشان را از خداوند متعال مسألت می‌نمایم.

و ما توفیقی اَلا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

تهران - آذر ماه ۱۳۵۳

فضل الله کمپانی

## در توحید و صفات حق تعالی

### از خطبه ۱

۱- حمد و ستایش خداوندی را سزااست که همه گویندگان از مدح و ثنائی که سزاوار او باشد عاجزند (زیرا بقول سعدی: ما نتوانیم ذکر و حمد تو گفتن - با همه کروبیان عالم بالا) و جمیع شمارندگان و حسابگران از شمردن نعمتهای او درمانده و ناتوانند (چون نعم الهی نامتناهی بوده و تحت شماره در نمی‌آید) و کوشش کنندگان با تمام سعی و تلاش خود نمی‌توانند حق نعمت او را (بعلت این که بحساب و شمارش در نمی‌آید) اداء کنند. (بنده همان به که ز تقصیر خویش - عذر بدرگاه خدا آورد - ورنه سزاوار خداوندیش - کس نتواند که بجا آورد.) خداوندی که شاهباز همت‌های بلند در فضای بی‌انتهای معرفتش از طیران پر افشانند و غواص اندیشه‌ها و هوشها از رسیدن بقعر دریای ابدیتش بازماند.

(موج از حقیقت گهر بحر غافل است

حادث چگونه باز شناسد قدیم را)

خداوندی که صفتش را نهایی نیست و نه ذات مقدسش بوصف خاصی محدود و مقید است. وجودش را وقت و زمان معینی نیست و نه برای او زمان دور و درازی است که بدان منتهی شود (زمان مربوط بمادیات است و از استمرار وجود ماده و حرکت آن حاصل می‌شود و وجودش در خارج مربوط بوجود ماده است. خداوند خالق زمان و زمانیات بوده و خود از شائبه زمان و مکان بیرون است.) خلاق را بقدرت کامله خویش بیافرید و بادها را بسبب مهربانی و رحمتش منتشر نمود (بادها موجب لقاح نباتات و سبب حرکت ابرها که حامل قطرات باران هستند می‌باشند) و حرکت و جنبش زمین را بسنگهای بزرگ و کوههای پا برجا ملایم نمود.

۲- اساس و پایه دین که موجب پرستش خداست شناسائی اوست (اگر کسی خدا را نشناسد بطور اولی باحکام دین عمل نخواهد کرد زیرا ادیان منشاء الهی دارند و مقررات و احکام آنها از جانب خداوند تشریح و

بوسیله پیغمبران ابلاغ گردیده است کسانی که مانند مادیون معتقد بدین و مذهب نیستند در واقع خدا را نمی‌شناسند بدینجهت حضرت امیر فرماید پایه و اساس دین خدا شناسی است. و کمال شناسائی او تصدیق و گرویدن باوست (قلبا بوجود خدا باید معتقد بود) و کمال ایمان و تصدیق یگانه دانستن اوست (زیرا لازمه اعتقاد بوجود خدائی که آفریننده جهان و جهانیان است یگانه دانستن اوست.) و کمال توحید او خالص نمودن هر عملی است برای او.

(خاطرت کی فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی)

و اخلاص کامل هم در صورتی است که باید صفات را بر ذات او زاید ندانسته بلکه عین ذات او دانست. (مثلا کسی که عالم است صفت علم در او اکتسابی و زائد بر ذات اوست چون قبلا عالم نبوده بلکه بعدا فرا گرفته است چنین تصویری در مورد خدا با توحید و یگانه دانستن او منافات دارد زیرا صفات خدا عین ذات اوست نه زائد بر ذات).

زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی هم شاهد است بر این که او غیر صفتی است که بر آن عارض شده پس اگر کسی خدا را این چنین توصیف کند برای او قرینی دانسته است (ذات و صفات جدا از هم بوده و قرین یکدیگر شده‌اند) و کسی که برای خدا قرینی جسته باشد او را دوتا دانسته و کسی که او را دو تا بداند پس او را مرکب دانسته و تجزیه کرده است و کسی که او را تجزیه کند نسبت باو نادان است (اگر او را می‌شناخت می‌دانست که ساحت مقدسش از تجزیه و ترکیب بدور است) و کسی که باو نادان شد بسوی او اشاره کرد و آنکه باو اشاره نمود او را محدود و معین کرده و کسی که او را محدود دانست او را بحساب آورده و شمرده است. و کسی که بگوید خدا در چیست او را در ضمن محلی دانسته و کسی که بگوید بر چیست محل‌های دیگر را از وجود او خالی دانسته است. (بطور کلی ساحت مقدس کبریائی را بایستی از هر گونه صفتی که از عوارض ممکنات و مخلوقات باشد منزّه و بری دانست.)

۳- وجودی است که همیشه بوده و خواهد بود نه این که (مانند ممکنات) حادث باشد و موجودی است که مسبوق بعدم نیست (تمام ممکنات مسبوق بحدوث و عدم‌اند اعم از این که مسبوق بحدوث ذاتی باشند یا مسبوق بحدوث زمانی اما خداوند قدیم بالذات است که وجودش بر عدم و زمان سبقت دارد و امام علیه السلام حدوث بهر دو معنی را از ساحت کبریائی نفی فرموده است.) او با هر چیزی است نه بطور مقارنه و پیوستگی (وجود هر چیزی باو قائم است) و غیر از هر چیزی است اما نه بطور جدا بودن (علم و قدرت او بهمه چیز محیط است و وجود هر چیزی بسته باراده اوست زیرا:

بانکد التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم بیاشد جمله قالبها)

فاعلی است که صدور فعل از او بصورت حرکات و انتقال از حالی بحالی و یا بوسیله آلتی نیست (زیرا حرکت از عوارض جسم است و احتیاج بآلت فعل هم با وجوب وجود او که غنی بالذات است منافات دارد). او بیناست پیش از این که دیدنی‌ها آفریده شده باشند. (بینائی خدا مانند بینائی انسان بوسیله چشم نیست بلکه مقصود از بینائی خدا علم او بمبصرات است که عین ذات اوست). او منفرد و واحد است و مأنوس کسی یا چیزی نیست که از فقدان آن وحشت داشته باشد. مخلوقات را بیافرید و بایجاد آنها ابتداء فرمود بدون این که اندیشه‌ای بکار برد یا از تجربه‌ای استفاده کند و یا حرکتی در خود پدید آورد و یا اهتمام نفسی که در آن مضطرب و نگران گردد. (تمام این اوصاف از صفات مخلوقات است که آدمی برای انجام کاری اندیشه می‌نماید و یا از تجربه خود و دیگران استفاده میکند و یا مشغول فعالیت و حرکت شده و از کارهایی که شروع کرده است بعلت عدم آگاهی از عواقب و نتایج آن نگران می‌باشد و هیچیک از این اوصاف و حالات در باره خداوند صادق نمی‌باشد زیرا ساحت مقدس او منزله از کلیه صفات امکانی است). وجود هر یک از اشیاء را بوقت مخصوص خود محول گردانید (این همان مطلب مشکل و دقیق فلسفی است که زمان هر موجودی مقوم ذات اوست و هر چیزی در زمان مخصوص خود باید وجود پیدا کند مثلا محال است که کسی که در زمان حاضر حیات دارد در زمان سعدی بدنیا می‌آید و یا فردوسی که هزار سال پیش زندگی میکرد فرضا در زمان حافظ وجود پیدا میکرد از این رو امام علیه السلام بدین نکته مشکل فلسفی اشاره فرموده است). اضداد مختلف را با هم الفت و سازگاری داد و طبایع را در اشیاء جایگیر گردانید در حالی که پیش از بوجود آوردن آنها بحال آنها دانا بوده و محدود و انتهای آنها احاطه داشت و بقرائن و چیزهای پیوسته بآن با علم ازلی خود عارف و شناسا بود.

#### خطبه ۴۹

۱- سپاس مخصوص خداوندی است که بامور پنهانی دانااست و علامت‌های ظاهر و آشکار بر وجود او دلالت میکنند.

(برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار)

دیدن او با چشم ظاهر محال و ممتنع است (زیرا چشم فقط محسوسات را آنهم تحت شرایط محدود و معینی می بیند). پس چشمی که او را ندیده است انکار نمی کند (با دیدن وجود اشیاء که خود استقلالی ندارند می توان عقلا پی برد که برای آنها خالق است.) و دل کسی که بوجود وی پی برده بکنه ذاتش پی نمی برد (فقط از راه وجود ممکنات دل و عقل آدمی گواهی می دهد که برای بوجود آوردن آنها خدائی هست ولی درک حقیقت ذات او بر احدی امکان پذیر نمی باشد.)

۲- او در بلندی مرتبه وجود نسبت بمرتبه ممکنات نه بلندی در مکان و محل) بر همه موجودات برتری دارد و هیچ چیز بالاتر از او نیست و در نزدیکی (از نظر احاطه علمی و عنایت به - بندگان) هیچ چیز از او نزدیکتر نیست. پس نه بلندی و برتری او از چیزی او را دور کرده و نه نزدیکی او چیزی را در مکانی با او مساوی نموده است.

۳- عقلها را برای محدود کردن صفت خود آگاهی نداده و (در عین حال) آنها را از شناسائی خویش بقدر ضرورت باز نداشته است. (اگر چه عقلها نمی توانند بکنه ذات او و همچنین بحقیقت صفات او که عین ذاتند پی ببرند ولی بمیزانی که لازم است می توانند از حدود ممکنات بوجود او معترف شوند همچنان که سعدی گوید جهان متفق بر الهیتش - خرد مانده در کنه ماهیتش) پس او خدائی است که آثار و نشانه های وجود بر بودن او گواهی می دهند و حتی شخص منکر هم عقلا بدان معترف است.

(کسی که در گفتارش منکر خداست چون بعقل و دل خود رجوع کند می فهمد که موجودات و کاینات خود بخود بوجود نیامده بلکه برای آنها آفریننده ای هست مگر کسی که اصلا عقل و دلی نداشته باشد چنانکه سعدی گوید:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

آفرینش همه تنبیه دل اهل دل است

دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار)

پس خدای تعالی منزّه و بزرگتر است از گفتار کسانی که او را به مخلوقات تشبیه میکنند و یا وجودش را انکار می نمایند.

۱- حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که هیچیک از حالات او بر حال دیگرش پیش نگرفته است (هیچیک از صفات خدا بر صفت دیگرش سبقت ندارد بلکه همه آنها عین ذات بوده و از یک حقیقت لا یتناهی و غیر قابل ادراک حکایت میکنند) پس پیش از آنکه آخر است اول میباشد و پیش از این که پنهان باشد آشکار است.

(کلمات پس و پیش و اول و آخر و امثال اینها از خصوصیات موجودات زمانی است و بدینصورت بر ذات مقدس حق تعالی وارد نمی‌باشند)

۲- غیر خدا هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است (وحدت هر یک از موجودات وحدت عددی است که کمترین اعداد و مبدأ آنهاست و می‌توان برای آن دومی و سیمی و بیشتر فرض نمود ولی وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است نه عددی و تصور دومی و سیمی برای آن محال است.) و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است (زیرا تمام موجودات نیازمند او هستند و احتیاج و نیازمندی موجب ذلت و خواری است.) و هر نیرومند و توانائی غیر او ناتوان و ضعیف است (نیرو و توانائی حقیقی مخصوص ذات الهی و صفت ذاتی اوست و خود منشاء تمام نیروهاست و جز او کسی را چنین نیروئی نباشد که لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم.) و هر مالکی غیر از او مملوک است (مالکیت اشخاص امری اعتباری و مجازی است زیرا چنین مالکیتی خود مخلوق و مملوک خدا هستند ولی مالکیت خداوند حقیقی و اصلی است که خود فرموده وَ لَلّهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) و هر دانائی غیر او یاد گیرنده است (زیرا دانائی اشخاص خیلی جزئی و ناچیز و آنهم در نتیجه یاد گرفتن از دیگری است ولی خداوند عالم بالذات بوده و چون علمش نیز عین ذات اوست حد و مرزی ندارد.) و هر صاحب قدرتی غیر او (گاهی در بعضی کارها) توانا و گاهی هم عاجز است (بر خلاف خداوند که ذاتا قادر و قدرتش منشاء تمام قدرت‌هاست.) و هر شنونده‌ای غیر او از شنیدن آوازهای دور و آهسته در می‌ماند و در اثر آوازهای بسیار بلند کر می‌شود (گوش انسان در اثر تموج هوا اصواتی را می‌شنود که اگر ارتعاشات آن کمتر از حد معین و یا بیشتر از آن باشد قابل شنیدن نمی‌باشند ولی شنوائی خدا بدون آلت سامعه بوده و همه صداها چه دور و چه نزدیک چه آهسته و چه بلند در نزد او یکسانند زیرا علم او بمسموعات همان شنوائی اوست.) و هر بینائی غیر او از دیدن رنگهای پنهانی و اجسام لطیف نایبناست (بدون نور نمی‌توان رنگها را از هم تشخیص داد بنا بر این رنگ اشیاء در تاریکی از نظر ما پنهان است همچنین موجودات ذره بینی را نمی‌توان با چشم دید در صورتی که تمام ذرات عالم در نظر خدا آشکار است و علم او به مبصرات بمعنی بینائی اوست.) و هر آشکاری غیر او نمی‌تواند پنهان باشد و هر پنهانی غیر او آشکار نیست.

(خداوند در عین پنهانی آشکار است و در عین آشکاری پنهان زیرا چنانکه اشاره شد حقیقت ذات احدیث نه تنها از چشم‌ها بلکه از عقول عالیه هم پنهان است ولی بوسیله آثار فعلش که جهان آفرینش و موجودات ممکنه‌اند وجودش برای همگان روشن و آشکار است.)

۳- آنچه را که آفریده است برای محکم کردن پایه سلطنتش یا برای ترس از پیشامدهای زمان و یا برای کمک خواستن از آنها بمنظور دفع همتایی که با او بمنازعه برخیزد و یا برای منع غلبه و چیرگی شریکی و ضدی خلق نکرده است بلکه آفریدگان مخلوقاتی هستند پرورده (خوان نعمت او) و بندگانی می‌باشند مسخر و مطیع امر او.

۴- خداوند در چیزها حلول نکرده تا گفته شود که در آنهاست و از اشیاء دور نگشته تا گفته شود که از آنها جداست. آفریدن موجودات و تدبیر حال آنها او را خسته و درمانده نکرد و در آفرینش آنها عاجز و ناتوان نگردید و در آنچه حکم کرده و مقدر فرموده شبهه‌ای بر او دست نداد بلکه حکم او محکم و پایدار و علمش ثابت و استوار و امرش حتمی و برقرار است. کسانی که (در اثر معصیت و گناه) مورد خشم و انتقام الهی قرار گرفته‌اند باز (بلطف و رحمت او) امیدوارند و آنانکه در نعمت‌ها بسر می‌برند باز از عذاب او ترسناکند. (که مبدا کفران نعمت کرده و گرفتار گردند.)

#### خطبه ۸۴

گواهی می‌دهم باین که یقیناً خدائی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اول است که پیش از او چیزی نبوده و آخری است که او را پایانی نیست.

(خداوند ازلی و ابدی است و به تعبیر ما اول و آخری ندارد بلکه او خود مبدأ و منتهی الیه همه موجودات است.) او هام بشری بهیچ یک از صفات او نمی‌رسد (زیرا صفاتش عین ذاتند) و دلها و عقلها از راه کیفیتی باو معتقد نمی‌شوند (زیرا او را کمیت و کیفیتی نیست تا عقل آنرا توضیح دهد) و تجزیه و تبعیض هم در باره او روا نباشد (زیرا تجزیه و ترکیب از صفات اجسام است.) و چشم‌ها و دلها را هم باو احاطه نباشد (زیرا خداوند نه جسم است که با چشم دیده شود و نه حقیقتش قابل ادراک بوسیله عقل میباشد.)

#### از خطبه ۸۹

۱- سپاس و ستایش خداوندی را که شناخته شده است بدون دیده شدن با چشم.



(با چشم او را نمی‌توان دید بلکه بوسیله عقل از آثار فعل او که موجودات عالم هستند می‌توان بوجودش پی برد.) و آفریننده است بدون فکر و اندیشه. (زیرا اندیشه و فکر برای پی بردن به مجهول است و ساحت مقدس ربوبی از جهل بدور است.) خداوندی که همیشه باقی و برقرار بوده (و می‌باشد و خواهد بود) در موقعی که نه آسمان صاحب برج‌ها و نه حجابهای دارای درهای بزرگ و نه شب ظلمانی و نه دریای آرام (بدون موج زدن) و نه کوهی که دارای دره‌ها و نه راههای فراخ پر پیچ و خم و نه زمین گسترده شده و نه خلقی توانا وجود داشت. (هیچیک از موجودات عالم وجود نداشته و همه را او بوجود آورده است) اوست ابداع کننده آفریدگان و وارث آنها و پیوسته باقی و برقرار و اوست خدای خلاق و روزی دهنده آنها. و خورشید و ماه در طلب رضای او سیر میکنند (باراده حکیمانه او در فضا حرکت می‌نمایند) و هر چیز نو را کهنه و هر چیز دور را نزدیک میکنند.

۲- روزی آنها را تقسیم کرده و آثار و اعمال آنان و عدد نفس‌ها و خیانت چشمها و آنچه در سینه‌ها و ضمائرشان پنهان است همچنین قرارگاه و محل ودیعت آنها را در رحم مادران و صلب پدران تا آخر کارشان دانسته است.

۳- و او خدائی است که در عین وسعت رحمتش عذابش بر دشمنان سخت است و در عین شدت عذابش رحمتش دوستانش را فرا گرفته است. (در یک آن دوستانش قرین رحمت و دشمنانش دچار عذابند). مسلط است بر کسی که در مقام غلبه بر او در آید و هلاک میکند کسی را که در صدد منازعت بر آید و خوار گرداند کسی را که او را معصیت و نافرمانی کند و غالب است بر کسی که با او دشمنی نماید. کفایت میکند کسی را که بر او توکل نماید (چنانکه در قرآن کریم فرماید: *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* و کسی که از او چیزی خواست باو بخشید و هر که باو قرض داد قرض خود را اداء گردانید (منظور از قرض دادن بخدا انفاق و احسان در راه خداست و یا قرض دادن بکسی که نیازمند قرض است) و بکسی که او را شکرگزاری نمود پاداش داد.

از خطبه ۹۰

۱- شکر و سپاس خداوندی را سزااست که مکننت و دارائی او از نبخشیدن و عطاء نکردن افزون نگردد و از بخشش وجود هم کاهش نیابد. جز خداوند مال هر بخشش کننده‌ای کم می‌شود و جز او هر که از عطاء منع کند نکوهش شده است. (مال و نعمت خدا مانند اموال و دارائی بندگان نیست که از بذل و بخشش کاهش یابد و از نبخشیدن زیاد گردد بلکه نعم او بی‌پایان است و اگر نعمت خود را از کسی منع کند نه برای افزایش و نگهداشتن آن نعمت است بلکه از نظر مصلحت حال آن کس است که در باره‌اش منع عطاء شده است و

بقول سعدی:

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند

او مصلحت تو از تو بهتر داند

اوست که با نعمتهای پر سود و عایدات و بهره‌های زیاد بر بندگان خود احسان کننده است.

۲- همه خلائق روزیخوار سفره نعمت او هستند که او روزیهای آنها را ضمانت کرده و مقدر فرموده است و راه را بر کسانی که باو راغب و مایلند و برای آنانکه می‌خواهند از آنچه در نزد اوست بدست آورند آشکار و روشن نموده است. و بخشش و احسان او در باره چیزی که از وی خواسته شده بیش از جود و احسان او در مورد چیزی که از وی تقاضا شده نیست (زیرا خداوند ذاتا بخشنده و جواد است)

۳- خداوند آن چنان اولی است که برای او قبلی وجود ندارد تا گفته شود چیزی قبل از آن بوده و آن چنان آخری است که بعدی برای او وجود ندارد تا گفته شود که چیزی بعد از آن خواهد بود (خداوند ازلی و ابدی است) و حقیقت ذات او مانع از اینست که چشمها او را ببینند و یا (عقول) وی را ادراک کنند. روزگار برای او مختلف نشود تا در اثر اختلاف آن حالات وی نیز گوناگون شود. (این بشر است که در نتیجه اختلاف اوضاع و احوال روزگار وضع او نیز مانند دارا بودن و بیمار شدن و غیره تغییر میکند اما ذات مقدس خدا از این تغییرات و تحولات منزه است.) خداوند در یک مکان معینی نیست (که برای حضور در مکان دیگر) حرکت و انتقال در باره او روا باشد.

از خطبه ۱۰۷

سیاس خداوندی را که بوسیله آفرینش موجودات وجود خود را برای خلائق آشکار کرده و با براهین عقلی در دلهای آنان ظاهر شده است.

(انسان اگر در وجود خود و یا در وجود موجودات دیگر اندیشه نماید در می‌یابد که هیچیک از مخلوقات خود بخود بوجود نیامده بلکه همه کاینات نیازمند خالق و آفریننده‌ای است) مخلوقات را بدون اندیشه و فکر آفرید زیرا اندیشه کردن جز برای آنانکه دارای ضمائر و قوای باطنی هستند سزاوار نیست و خداوند را ضمیر و باطنی نیست.

باصل و ریشه خود جا گرفت و باطل از مقام خود زائل گردید و زبانش از ریشه بریده شد. دین را شناختند بطوری که از روی فهم و تطبیق اعمال بر احکام آن باشد نه (مانند دیگران) از روی شنیدن و نقل کردن زیرا روایت کنندگان علم زیاد اما رعایت کنندگان آن کم‌اند. (تمام احکام و دستورات دین آن چنانکه رسول اکرم (ص) از جانب خداوند آورده است در نظر ائمه اطهار علیهم السلام روشن و آشکار است و مردم دیگر هم برای فهمیدن و بکار بستن آنها بروایات و احادیث آل محمد علیهم السلام مراجعه نمایند).

پیروی از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

از خطبه ۱۵۹

۱- پیروی کردن از روش رسول خدا (در دنیا) برای تو کافی است و ترا بر مذمت و عیب دنیا و بر خواربها و بدیهای آن دلالت میکند زیرا که اطراف آن (تعلقات و دل بستگی‌ها) از آن حضرت گرفته شده و بدیگران واگذار و آماده شده است و آن بزرگوار از نوشیدن شیرش (لذاذ دنیا) باز گرفته شده و از زیورهای آن بر کنار گردیده بود.

۲- اگر بخواهی برای بار دوم از پیغمبر دیگری پیروی کنی از موسی علیه السلام که کلیم الله بود سرمشق بگیر که می‌گفت (پروردگارا من بدانچه از خیر و نیکوئی برایم فرستی نیازمندم) بخدا سوگند موسی جز نانی که بخورد چیز دیگری از خدا نخواستہ بود زیرا او گیاهان زمین را می‌خورد و از شدت لاغری و کم گوشتی سبزی گیاه از زیر پوست شکمش دیده می‌شد.

۳- اگر خواستی برای بار سیم از داود علیه السلام که صاحب مزامیر و قاری اهل بهشت است پیروی کن که بدست خود زنبیلهائی از لیف خرما می‌بافت و به همنشینهایش می‌گفت که کدام یکی از شما در فروش اینها مرا کمک میکند و خوراکش نان جوینی بود که از بهای آن خریداری میکرد.

۴- و اگر در باره عیسی بن مریم علیه السلام بگوئی بالمش زیر سرش سنگ بود و لباس خشن می‌پوشید و طعام خشن می‌خورد و خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب نور ماه و پناهگاهش در زمستان مشرق-های زمین و مغربهای آن بود و میوه و سبزیهای خوشبوی او همان سبزیهای زمین بود که چهارپایان می‌خوردند. نه زنی داشت که بفته و گرفتاری افکند و نه فرزندی که غمناکش کند و نه مالی که در اثر اشتغال

بآن از عبادت خدا بازماند و نه حرص و طمعی که او را بخواری کشاند. مرکبش دو پای او و خدمتکارش دو دست او بود (پیاده راه می رفت و همه کارش را خود انجام می داد).

۵- پس اقتداء کن به پیغمبر خود صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که از همه خلائق بهتر و پاکیزه تر بود زیرا کسی که بخواهد پیروی کند، او برای مقتدی شدن از همه سزاوارتر است و برای کسی که بخواهد خود را بدیگری منسوب نماید او بهترین فردی است که شایسته انتساب است (چنانکه در قرآن کریم فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که پیغمبرش تأسی و اقتداء کند و نشانه او را دنبال نماید).

۶- او نان دنیا را با کنار دندانها می جوید (کنایه از اینست که همچنان که آدم سیر با بی میلی گوشه نان را فقط دندان می زند و لقمه درستی بدهان نمی گذارد آن حضرت هم از وسائل و نعمت های دنیا به - همان کیفیت استفاده میکرد) و دنیا با تمام چشم نمی نگریست. پهلوییش از همه لاغرتر و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا باو نشان داده شد و او از قبولش امتناع فرمود و دانست که خداوند سبحان دنیا را دشمن داشته و خوار دانسته و کوچک شمرده است پس او هم دشمن داشت و خوار دانست و کوچک شمرد. و اگر در ما نبود جز دوست داشتن و بزرگ شمردن دنیائی که خدا و رسولش آنرا دشمن داشته و کوچک شمرده اند همین مقدار برای سرکشی و طغیان و مخالفت فرمان خدا کافی بود.

۷- پیغمبر اکرم در روی زمین (بدون سفره) غذا می خورد و مانند بندگان می نشست بدست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه اش را وصله می زد و بر الاغ برهنه سوار می شد و دیگری را نیز پشت سرش سوار میکرد. (روزی) پرده ای نقاشی شده را که بر در خانه اش آویخته شده بود مشاهده کرد پس بیکی از زنهاش فرمود ای فلانه این را از نظر من دور کن زیرا وقتی چشمم بدان افتاد دنیا و زیورهایش را بیاد آوردم.

۸- پس آن حضرت قلبا از دنیا اعراض کرده و یاد آنرا از لوح خاطرش زدوده بود و دوست داشت که چشمش به زر و زیور دنیا نیفتد تا لباس فاخری از آن نپوشد و آنرا جای زیستن و قرار گرفتن ندانسته و امید ماندن در آنرا نداشته باشد پس آنرا از نزد خود براند و علاقه اش را از دل خود دور ساخت و زیورهایش را از چشم پنهان گردانید. و البته چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد نگاه کردن بدان را نیز خوش نداشته و بدش می آید که نام آن پیش وی برده شود.

۹- و البته روش و رفتار رسول خدا طوری است که

بدیها و زشتیهای دنیا را بتو نشان می‌دهد زیرا آن حضرت در دنیا با خصوصیتی که نزد خدا داشت (و یا با اهل بیت خود) گرسنه زیسته و با آن علو مقام و تقرب (بخدا) از زیورهای آن کناره گرفت. پس بیننده باید بعقل خود رجوع کند و به بیند آیا خداوند با این کیفیت محمد (ص) را گرمی داشته یا خوار نموده است اگر بگویند خوار شمرده بخدای بزرگ سوگند که دروغ گفته و بهتان عظیمی زده و اگر بگویند گرمی داشته باید بدانند که خداوند غیر او را که دنیا را بدو ارزانی داشته خوار نموده و از مقرب‌ترین مردمان بخود دور گردانیده است. پس شخص پیرو باید از پیغمبر خودش پیروی کرده و دنبال نشانه او رود و به محل در آمدن او در آید در غیر این صورت ایمن از هلاکت نخواهد بود.

۱۰- زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و مزده دهنده به بهشت و ترساننده از جهنم قرار داده است. آن حضرت با شکم گرسنه از دنیا رحلت فرمود و با سلامت دین باخترت وارد شد در دوران عمرش سنگی روی سنگ نگذاشت (خانه‌ای نساخت) تا دعوت پروردگارش را اجابت نمود. پس نعمت وجود پیغمبر اکرم (ص) چه نعمت بزرگی است که خداوند بما عطاء فرموده و او را برای ما پیشوا قرار داده تا از وی پیروی کنیم.

## در باره دین اسلام

### از خطبه ۱۰۵

۱- حمد و ستایش خداوندی را که (حقایق) اسلام را بر (جهانیان) آشکار نمود و راههای ورود بسر چشمه‌های آن را برای کسی که وارد آن گردد (اسلام را پذیرد) آسان ساخت و پایه‌های آنرا محکم و استوار نمود تا کسی (از کفار و مخالفین) نتواند بر آن غلبه کند. پس آنرا برای کسی که (برایسمان دین) چنگ زد و داخل آن گردید محل امن و سلامت قرار داد. و آن برهان و حجتی است برای کسی که بدلائل آن سخن گوید و گواهی است برای کسی که با گوینده آن بستیزه برخیزد و نوری است برای کسی که از آن طلب روشنی کند و فهم و ادراکی است برای کسی که در باره آن تعقل نماید و عقلی است برای کسی که در آن تدبر کند و نشانه‌ای است برای جوینده راه حق و بینائی است برای کسی که اراده نمود و وسیله عبرتی است برای آنکه پند پذیرفت و موجب نجات و رستگاری است برای کسی که او را تصدیق کرد و سبب اطمینان کسی است که بدان توکل نمود و راحت و آسایش است برای کسی که (کارش را بخدا) وا گذار کرد و سپری است (از آتش جهنم) برای کسی که شکیبائی نمود.

۲- پس اسلام روشن‌ترین راهها و آشکارترین مذاهب است. علایمش بلند و درخشان و جاده‌هایش روشن و نمایان و چراغ- هایش نور افشان و در مسابقه سبقت گیرنده است و نتیجه و پایان آن (تقرب ببارگاه الهی و

یا رفتن به بهشت) بسی رفیع و عالی است. جمع کننده اسبان مسابقه است و جایزه آن مسابقه مورد رغبت همگان است. سواران آن بزرگوار و شریفند و راه آن خدا و رسول او را تصدیق کردن است. علامتش انجام اعمال صالحه و شایسته و مرگ نیز پایان آنست (در صورت عمل باحکام و مقررات اسلام و انجام اعمال شایسته در دوران حیات می توان بسعادت ابدی که پس از مرگ شروع می شود نائل گردید). و دنیا میدان مسابقه (محل انجام وظایف دینی) و قیامت محل اسب دوانی و بهشت برین پاداش و جایزه آن مسابقه است.

#### از خطبه ۱۸۹

۱- این اسلام دین خداست که آنرا برای (اطاعت و شناسائی) خود برگزیده است (چنان که در قرآن کریم فرماید: *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ - الْإِسْلَامُ*. و بچشم عنایت بدان نگریسته و بهترین خلق (پیغمبر اکرم «ص») را برای تبلیغ آن اختیار فرموده است.

پایه های آن را بر اصل دوستی خود قرار داده و بعزت و ارجمندی آن ادیان پیشین را خوار (نسخ و بی ارزش) نمود.

و به بلندی و رفعت آن ملتها را پست و بکرامت آن دشمنانش

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۱

را بی مقدار و بکمک آن مخالفین سر سخت را خوار گردانید.

پایه های گمراهی را با نیروی آن ویران نمود و تشنگان (معارف و حقایق) را از حوض های آن سیراب و آن حوض ها را به - وسیله آب برداران پر و لبریز گردانید.

۲- سپس (پایه و اساس این دین را) طوری قرار داد که نه رشته اش گسستنی و نه حلقه اش جدا شدنی است. (چنانکه در قرآن کریم فرماید: *فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا* پایه اش محکم بوده و ستونهایش را خرابی نیست، نه درختش کنده شدنی است و نه زمانش پایان پذیر است (اسلام برای همیشه زنده و پا برجاست و دین دیگری بعد از آن نخواهد بود). احکامش کهنه و شاخه هایش کنده نمی شود.

نه راههایش تنگ می شود و نه زمین های هموارش ناهموار

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۲

می‌گردد.

سفیدیش را سیاهی و اعتدالش را کجی عارض نشود چویش اعوجاج نپذیرد و راه رفتن در دره‌های وسیع آن سخت نباشد.

چراغهایش هرگز خاموش نشود و حلاوت و شیرینی او بمرارت و تلخی مبدل نگردد.

۳- پس اسلام ستونهایی است که پایه‌های آنرا خداوند در (زمین) حق فرو برده و اساسش را ثابت کرده است و چشمه‌هایی است که نهرهای آن پر آب و چراغهایی است که نورشان بالا رفته و منار مرتفعی است که (در بیابان زندگی) برای پیدا کردن راه مسافرین (بسوی حق) نصب گردیده است و نشانه‌هایی است که بوسیله آنها راه‌ها یافته می‌شود و آبشخورهایی است که واردین بدانها سیراب می‌گردند.

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۳

۴- خداوند نهایت خشنودی و برترین دستورات و بالاترین طاعت خود را در آن قرار داده است.

پس اسلام دینی است که در نزد خداوند پایه‌هایش محکم و بنایش عالی، دلیلش روشن، انوارش درخشان و سلطنتش نیرومند و نشانه‌اش بلند است و زوال و نابودیش بر احدی امکان ندارد. پس آنرا بزرگ و شریف شمرده و از آن پیروی نمائید و حقش را اداء نموده و آنرا در مواضع خود قرار دهید. (اسلام دین جاودانی و ابدی است و خداوند آنرا برای سعادت افراد انسانی تشریح فرموده است و تکامل یافته تمام ادیان پیشین است و خود نیز بالذات کامل می‌باشد. بنا بر این دین دیگری پس از آن وجود نخواهد داشت و کسی هم نمی‌تواند آنرا از بین ببرد زیرا مقنن قوانین آن ذات مقدس حق تعالی است که در قرآن کریم این دین را آخرین ادیان آسمانی خوانده و در چند آیه صریحا قید فرموده است که اسلام دین همیشگی است و پس از آن دین دیگری تشریح نخواهد شد و پیغمبر دیگری هم نخواهد آمد همچنان که در کتاب‌های آسمانی پیشین از آمدن پیغمبر اکرم (ص) خبر می‌داد در قرآن نیز ختم وحی و نبوت را اعلام فرموده است.)

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۵

در توصیف قرآن کریم

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۷

از خطبه ۱۰۹

و قرآن را بیاموزید که آن نیکوترین گفتار است و در آن تفقه کنید که بهار دل‌هاست (گلهای حکمت و علوم و اخلاق و غیره را در صحن دل می‌رویاند و آنرا مسرور سازد). و از روشنی هدایت آن (برای بهبود بیماریهای اخلاقی و نادانی و غفلت) شفاء بخواهید که آن شفای (دردهای) سینه‌ها است. و آنرا به نیکوترین وجهی تلاوت کنید (الفاظ را صحیح و حروف را از مخارج مربوطه ادا نموده و با صوت حسن بخوانید) که سودمندترین داستانها را شامل است.

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۸

(و کسی که عالم به قرآن باشد باید کردارش هم مطابق عملش باشد و الا) عالمی که بر خلاف علمش عمل کند مانند شخص نادانی است که از خواب جهالت بیدار نشود بلکه (در قیامت) حجت و برهان بر عذاب او افزون‌تر و حسرت و اندوهش زیادتر و توبیخش نزد خداوند بیشتر است.

\_\_\_\_\_ ص ۱۲۹

از خطبه ۱۳۳

۱- (ای مردم) کتاب خداوند (قرآن) میان شماست گوینده‌ای است که هرگز زبانش خسته نگردد (در تمام شئون زندگی و در کلیه امور دنیا و آخرت شما را راهنماست) و خانه‌ای است که پایه‌هایش خراب نمی‌شود (قرآن از بین نمی‌رود و تا قیامت باقی و پا برجاست زیرا خداوند خود حافظ آنست چنانکه فرماید: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*. و نیرومند و پیروزی است که یارانش شکست نمی‌خورند (پیروانش همیشه ارجمند و سربلندند).

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۰

۲- کتاب خدا (قرآن) است که شما را بحق بینا و گویا و شنوا میکند و بعضی از آیات آن بوسیله دیگر گویا و برخی هم بر برخی دیگر شاهد و گواه است (برای تفسیر بعضی از آیات قرآن باید از معانی و مضامین آیات دیگر استفاده کرد و شاهد آورد). و با احکام الهی اختلاف نداشته و پیرو خود را نیز از راه خدا دور نگرداند.

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۱

از خطبه ۱۵۷



پس پیغمبر با تصدیق و اعتراف و آیتی که در دست داشت و نوری که باید از آن پیروی کنند بسوی مردم آمد و آن قرآن است از آن بخواهید تا برای شما سخن گوید در حالی که هرگز قرآن (بدون محقق) سخن نمی گوید ولی من (که قرآن ناطق هستم) شما را از حقایق آن آگاه می سازم. آگاه باشید که علم آینده و اخبار گذشته و داروی درد شما و نظم امور زندگیتان در آنست (در اثر بکار بردن قوانین قرآن امور زندگی اجتماعی منظم شده و مدینه فاضله بوجود می آید).

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۲

#### از خطبه ۱۷۵

۱- و بدانید که این قرآن پند دهنده ایست که خیانت نمی کند و هدایت کننده ایست (بسوی حق و سعادت) که گمراه نمی نماید و سخنگویی است که دروغ نمی گوید و کسی با آن همنشین نشد مگر این که موقع برخاستن از نزد آن (پس از تلاوت آن) هدایت و ثوابش افزون گردید و گمراهی و گناهش نقصان پذیرفت.

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۳

۲- و بدانید که کسی را با داشتن قرآن نیازی نیست و کسی هم بدون قرآن توانگر و بی نیاز نمی باشد پس برای بهبودی دردهای گوناگون خود از آن طلب شفاء کنید و در سختی ها و شداید روزگار از آن یاری جوئید زیرا که او بزرگترین دردها را که کفر و نفاق و ضلالت و گمراهی است شفاء بخشد بنا بر این حاجات خود را بوسیله قرآن از خدا بخواهید و بدوستی آن بسوی خدا توجه نمائید و آنرا وسیله تقاضا از بندگانش قرار مدهید زیرا که بندگان به چیزی مانند آن بخدا رو نیاوردند.

۳- و بدانید که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش نزد خدا پذیرفته می شود و گوینده ای است که سخنش مورد تصدیق است و برای

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۴

کسی که در قیامت شفاعت کند (اعمال و رفتار آن کس با آیات قرآن تطبیق کند) شفاعتش مقبول و کسی را هم که در قیامت زشت دانست (کردار آن کس با قرآن انطباق نداشت) گفتارش در باره او تصدیق می گردد زیرا در روز قیامت ندا کننده ای فریاد می زند (آگاه باشید هر - کشت کننده ای در پایان کار و کشته خود گرفتار است جز کشتکاران قرآن) پس شما از کشت کنندگان و پیروان قرآن باشید و آنرا بسوی پروردگارتان رهنما قرار

دهید و برای خودتان از آن پند و اندرز بجوئید و افکارتان را که بر خلاف دستورات آن باشد متهم سازید و نسبت بتمایلات و خواسته‌های خود بد گمان شوید (که مبادا با قرآن مباینیت داشته باشد).

۴- و خداوند سبحان هیچکس را (از امت‌های گذشته) بمانند قرآن پند نداده است (هیچ کتاب آسمانی برای پند و موعظه و ارشاد بسوی حق و نیکیبختی پایه قرآن نرسد) زیرا که آن ریسمان محکم خداست و (برای رسیدن بسعدت ابدی) راه مورد اطمینان و امن است.

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۵

و در آنست بهار و خرمی دل و چشمه‌های علم و حکمت و جز آن چیزی دل را صفا و روشنی نمی‌بخشد (تلاوت قرآن با تدبّر و اندیشه موجب جلای قلب و سبب جاری شدن نهرهای علم و حکمت در دل می‌شود).

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۶

از خطبه ۱۸۲

۱- قرآن امرکننده (بمعروف) و نهی کننده (از منکر) است و ظاهرش خاموش ولی در واقع گویاست (بظاهر جز حروف و کلمات چیز دیگری نیست ولی موقع تلاوت تمام مطالب مربوط بسعدت دنیا و آخرت انسانی را گویا می‌باشد) قرآن حجّت خداست بر بندگانش که برای عمل کردن به - دستورات آن از آنها پیمان گرفته و جانهای آنان را در گرو این پیمان قرار داده است. نور خود را بواسطه آن تمام گردانید و دینش (اسلام) را با وجود آن بحدّ کمال رسانید و موقعی پیغمبرش را قبض روح فرمود که آن - حضرت از تبلیغ احکام قرآن که موجب هدایت و ارشاد مردم است

\_\_\_\_\_ ص ۱۳۷

فراغت جسته بود.

۲- پس خدا را بعظمت و بزرگی یاد کنید چنانکه او بزرگی خود را در قرآن یاد کرده است زیرا که خداوند چیزی را که مربوط بدین خود باشد از شما پوشیده نکرده و چیزی را که از آن رضایت داشته و یا مکروه شمرده است رها ننموده جز این که نشانه‌ای آشکار و علامتی واضح (در کتاب خود) برای آن قرار داده است تا از ناپسندیده‌ها باز دارد و به پسندیده‌ها دعوت نماید. پس خشنودی و غضب خدا (در گذشته و آینده) یکسان است (احکام قرآن تغییر پذیر نیست و از زمان نزول تا ابد ثابت و لا یتغیر است).

۱- سپس قرآن را بر پیغمبر (ص) نازل فرمود و آن نوری است که روشنیهایش خاموش نشود و چراغی است که فروزندی آن فرو نمی‌نشیند و دریائی است که بقعر آن نتوان رسید و شاهراهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و شعاع تابانی است که روشنی‌اش بتاریکی نگراید و جداکننده‌ای است (میان حق و باطل) که دلیل آن تباه نشود و بنائی است که پایه‌هایش ویران نگردد و شفائی است که بیماریهایش را ترسی نیست و عزیز و نیرومندی است که یارانش شکست نمی‌خورند و حقی است که مدد کارانش خوار نگردند.

۲- پس این قرآن معدن و مرکز ایمان و دریاها و چشمه‌های علم و باغستانها و حوض‌های عدل و داد و سنگ بنای اصلی اسلام و دشتهای هموار و بیابانهای حقیقت می‌باشد.

۳- و دریائی است که آب برندگان آنرا فانی نمی‌کنند و چشمه‌هایی است که آبکشان از آن کم نمی‌نمایند و در اثر وارد شدگان بدانها آب آنها نقصان نیابد و منزلتهائی است که مسافران راه آنها را گم نمی‌کنند و نشانه‌هایی است که از نظر رونندگان پنهان نمی‌مانند و تپه‌هایی است که رونندگان از آن عبور نتوانند.

۴- خداوند قرآن را موجب سیراب شدن تشنگی دانایان و بهار و خرمی دلهای دانشمندان و مقصد راههای شایستگان قرار داد و آن داروئی است که با بکار بردن آن دردی باقی نمی‌ماند و نوری است که با وجودش ظلمتی نیست و رشته‌ای است که محل چنگ - زدنش محکم و پناهگاهی است که دارای دژ بلند و استوار میباشد. کسی که آنرا دوست دارد ارجمند و آنکه داخل در آن گردد سالم و ایمن و کسی که پیرو آن باشد رستگار و کسی که آنرا بخود نسبت دهد معذور است.

دلیل و راهنمای کسی است که با آن سخن گوید و گواه آن کسی است که بوسیله آن با دشمن مجادله کند و موجب پیروزی کسی است که آنرا حجت آورد و نگهبان کسی است که بدان عمل کند و مرکب کسی است که آنرا بکار برد و علامت آن کس است که دنبال نشانه رود و سپر کسی است که آن را ببر گیرد و دانشی است برای آنکه آنرا حفظ کند و سخن و گفتاری است برای کسی که آن را روایت نماید و حکمی است برای آن کس که بین مردم داوری کند.

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۱

در شرح حال خود

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۳

از خطبه ۳ معروف به (شقشقیه)

۱- آگاه باشید بخدا سوگند فلانی (ابو بکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر اندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه او می دانست که محلّ و موقعیت من نسبت بامر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت بسنگ آسیاب که آن را بگردش در می آورد. (من در فضایل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که)

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۴

سیلابهای علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن بقله من امکان پذیر نباشد. با این حال شانه از زیر بار خلافت (در آن شرایط نامساعد) خالی کرده و آنرا رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آرم یا این که بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر میکرد و مؤمن در آن وضع رنج می برد تا پروردگارش را ملاقات می نمود شکیبائی کنم پس دیدم صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) بعقل نزدیکتر است پس، از شدت اندوه مثل این که خار و خاشاک در چشمم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالی که میراث خود را غارت زده می دیدم صبر کردم.

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۵

۲- تا این که اولی راه خود را بیابان رسانید و عروس خلافت را به آغوش پسر خطاب انداخت عجا با همه اقراری که در حیات خویش به بی لیاقتی خود و شایستگی من میکرد (می گفت: اقیلونی و لست بخیرکم و علیّ فیکم - مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست) بیش از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را بدیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند: پس خلافت را در دست کسی که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در مسائل دینی زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود قرار داد. او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از

پره بینی اش عبور کرده و شتر سوار را بحیرت افکند که اگر زمام ناچه را سخت کشد بینی اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و بحال خودگذارد شتر سوار را به پرتگاه هلاکت اندازد. پس سوگند بخدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند پس من هم (برای بار دوم) در طول این مدت با سختی محنت و اندوه صبر کردم.

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۶

۳- تا این که (عمر نیز) براه خود رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آنها هستم قرار داد. پس خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن چگونه این مردم مرا با اولی (ابو بکر) برابر دانسته و در باره من بشک افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم و لکن (بمصلحت دین) باز هم صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها هماهنگ شدم (اعضاء شورا که عمر انتخاب کرده بود شش نفر بودند سعد وقاص، عبد الرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، عثمان، علی علیه السلام). پس مردی (سعد وقاص) بسابقه حسد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبد الرحمن بن عوف) بعلت این که داماد عثمان بود از من اعراض کرده و متمایل

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۷

به او شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر هم از رذالت طبع و پستی آنها) زشت است که نامشان برده شود. با این ترتیب سومین قوم (عثمان) در حالی که (کار او مانند چهار - پایان پر کردن و خالی کردن شکم بود و از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی - امیه) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا این که طنابی که تائیده بود باز شد (مردم بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید و شکم چرانی او را برو انداخت.

۴- پس چیزی مرا (پس از قتل عثمان) بترس و وحشت نینداخت

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۸

مگر این که مردم مانند یال کفتار بسوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند بطوری که از ازدحام و فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه‌ام پاره گردید. مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گردابند (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنانرا پذیرفتم گروهی (طلحه و - زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش)

بسوی جور و باطل گرائیدند مثل این که آنان کلام خدا را نشنیدند که فرماید (ما سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حسن عاقبت هم مخصوص پرهیز- کاران است). بلی بخدا سوگند این آیه را یقیناً شنیده و حفظ کردند و لیکن دنیا در چشم آنان جلوه کرد و زینتهایش آنها را فریب داد.

۵- بدانید سوگند بدان خدائی که دانه را (در زیر زمین برای

\_\_\_\_\_ ص ۱۴۹

روئیدن) شکافت و بشر را آفرید اگر حضور آن جمعیت کثیر و قیام حجت بوسیله یاری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها می‌کردم و آخر خلافت را به کاسه اول آن آب می‌دادم (مانند گذشته از آن صرف نظر می‌کردم زیرا) شما خوب دریافته‌اید که این دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی‌ارزش‌تر از آب بینی بز است.

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۰

کلام ۱۹۱

بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و باهوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور می‌گردد و اگر مکر و بیوفائی نکوهیده نبود من (نه تنها از معاویه بلکه) از همه مردم زیرکتر بودم ولی هر پیمان شکنی گناهکار است و هر گنه‌کاری هم کافر و نافرمان میباشد و برای هر پیمان شکنی در روز قیامت پرچمی است که بوسیله آن شناخته می‌شود. بخدا سوگند من غافلگیر نمی‌شوم تا در باره من حيله بکار برند (گول نمی‌خورم) و در سختی و گرفتاری هم ضعیف و درمانده نمی‌گردم.

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۱

کلام ۸۳

(عمرو عاص برای فریفتن مردم شام و اغفال آنان بدانها گفته بود که علی علیه السلام بسیار شوخی کننده و بذله گوست و بدین جهت سزاوار خلافت نمی‌باشد چون این سخن بگوش حضرت رسید

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۲

چنین فرمود): شگفتا از پسر نابغه که بدروغ بمردم شام گفته است که من بذله‌گو و شوخی کننده و سرگرم بازی هستم و کارم شوخی و مزاح است. او به باطل سخن گفته و در این مورد گناهکار است. بدانید که بدترین گفتار دروغ است و عمرو سخنی که گوید دروغ می‌گوید او وعده می‌دهد ولی خلاف وعده می‌کند و هرگاه پرسشی کند اصرار می‌کند اما اگر از وی سؤالی شود در پاسخ آن بخل می‌ورزد او پیمان شکنی و قطع رحم می‌کند و چون در میدان جنگ حاضر شود تا موقعی که شمشیرها از غلافهایشان بیرون نیامده‌اند زیاد امر - و نهی میکند ولی آن گاه که شمشیرها کشیده شد بزرگترین حیله او اینست که عورت خود را سپر خویش قرار می‌دهد.

(روزی در جنگ صفین عمرو عاص غافلگیر شد و خود را در مقابل علی علیه السلام دید حضرت او را بطعن نیزه از اسب بزمین انداخت و قصد کشتن وی نمود چون برق شمشیر آن جناب چشمان بهت زده عمرو را خیره نمود فوراً از شیطنت و حیله‌گری خود استفاده کرده و عورتش را نمایان ساخت حضرت روی از او بر - گردانید و فاصله را زیاد نمود عمرو بسرعت از آن مهلکه فرار کرده و خود را بجادر فرماندهی معاویه رسانید و مورد استهزاء و مسخره او و دیگران قرار گرفت).

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۳

بدانید بخدا سوگند یاد مرگ مرا از چنین کارهایی که شوخی کنم و بذله‌گوئی نمایم مانع می‌شود همچنان که فراموشی آخرت او را از گفتن سخن حق باز می‌دارد زیرا که او با معاویه بیعت نکرد مگر این که شرط نمود باو بخششی کند و در برابر ترک دینش رشوه ناچیزی (حکومت چند روزه مصر را) باو دهد.

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۴

از نامه ۴۵ (که بعثمان بن حنیف حاکم بصره نوشته است)

۱ - آگاه باش که برای هر پیروی پیشوائی است که باید در کارها از آن سرمشق گیرد و بنور دانش او روشنی جوید (با این ترتیب) بدان که پیشوای شما از تمام دنیا بدو جامه کهنه و بدو قرص نان اکتفاء کرده است. اگر چه این روش از عهده قدرت شما خارج است و لکن مرا بیارسائی و کوشش (در راه حق) و بیآکدامنی و درستکاری (تا می - توانید) کمک کنید. بخدا سوگند از دنیای شما طلائی نیندوخته و از غنائم آن

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۵

مال فراوانی گرد نیاورده‌ام و با لباس کهنه‌ای که در بر دارم لباس کهنه دیگری آماده ننموده‌ام.

۲- بلی از آنچه آسمان بدان سایه افکنده (از تمام مال دنیا فقط) فدک در دست ما بود که قومی بدان هم بخل ورزیدند (بر خلاف حق و عدالت آن را غصب کردند) و گروه دیگری نیز (امام علیه السلام و خاندانش) بخشش نموده و دست از آن باز داشتند و (در این کار) خداوند نیکو دآوری است. ولی من فدک و غیر فدک را چه میکنم در حالی که جایگاه آدمی فردا (پس از مرگ) گوری است که از تاریکی آن نشانه‌ها گم شده و خبرها در آن پنهان می‌گردد و گودالی است که هر قدر در گشادی آن کوشش کنند و دستهای گورکن آنرا وسعت دهد سنگ و کلوخ بآن فشار خواهد داد و خاکهای متراکم خلل و فرج آن را مسدود

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۶

نماید. من فقط در این اندیشه‌ام که نفسم را به پرهیزکاری و ترس از خدا پرورش دهم تا در روزی که خوف و وحشت آن بسیار است آسوده آید و بر اطراف لغزشگاه ثابت بماند.

۳- و اگر خواستم می‌توانم از غسل مصفی استفاده کرده و از مغز گندم نانی تهیه کنم و جامه‌های ابریشمی بپوشم اما چه دور است که هوای نفس بر من چیره شود و شدت حرص و طمع مرا وادار باختیار چنان غذاهائی نماید در حالی که ممکن است در حجاز و یمامه کسی باشد که از بدست آوردن نانی ناامید بوده و سیر شدن را به یاد نداشته باشد. یا چه دور است که من شب را با شکم پر بخوابم و در اطراف من مردمی با شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه بسر برند و

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۷

یا چه دور است که من مصداق سخن آن گوینده‌ای باشم که گفت: این درد برای تو کافی است که شب با شکم پر بخوابی و در اطراف تو جگرهائی باشد که آرزوی قطعه‌ای پوست دباغی نشده را برای خوردن نمایند و دستشان بدان نرسد.

۴- آیا من بهمین قناعت میکنم که در باره‌ام بگویند پیشوا و

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۸

امیر مؤمنان است اما در ناملائمات روزگار با آنان شرکت نمایم و یا (باید) در سختی‌ها و درشتیهای زندگی مقتدا و پیشوای آنها باشم پس من خلق نشده‌ام که خوردن غذاهای پاک و لذیذ مرا مشغول و سرگرم سازد مانند حیوانی که بریسمانی بسته شده و همتش خوردن علف باشد و یا مانند چهار پای رها شده‌ای که کارش چریدن و جستجوی علف برای پر کردن شکم بوده و از هدف زندگی‌اش غافل باشد و یا بیهوده و عبث آفریده



نشده‌ام که وجودم عاطل و مهمل مانده طناب گمراهی را بکشم و یا در موضع حیرت و سرگردانی بدون مقصد و مقصود براه افتم. گویا گوینده‌ای از شما را می‌بینم که می‌گوید: اگر خوراک پسر ابی طالب این باشد (دو قرص نان در روز) پس ضعف و سستی (در اثر کمبود مواد غذایی) او را از رزم با اقران و شجاعان باز دارد (در صورتی که او نمی‌داند که قوت ایمان است که بمن نیرو می‌بخشد نه مواد غذایی او را بگوئید).

آگاه باش که درخت بیابانی چویش سخت‌تر و محکم‌تر است و درخت‌های سبز و خرمی که در باغستانها می‌رویند پوستشان نازک و با طراوت است و گیاهان صحرائی شعله آتششان فروزنده‌تر و خاموشی - شان دیرتر است. و نسبت قرب و منزلت من برسول خدا (ص) مانند نخلی است

\_\_\_\_\_ ص ۱۵۹

از نخل که از یک ریشه روئیده‌اند و یا چون دست است بباز و (که بهم پیوسته‌اند).

سوگند بخدا اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر برای جنگ با من بیاخیزند من از آنها رو نمی‌گردانم و اگر امکان فرصت باشد بسوی آنان می‌شتابم و زود باشد که کوشش نمایم که زمین را (از وجود) این شخص واژگونه در دین (معاویه) پاک سازم تا این که خاک از میان دانه درو شده خارج شود.

\_\_\_\_\_ ص ۱۶۱

از نامه‌های آن حضرت

\_\_\_\_\_ ص ۱۶۳

نامه ۵ (به اشعث بن قیس که استاندار آذربایجان بود)

این شعلی که بتو واگذار شده (حکومت آذربایجان) برای تأمین روزی و خوراک تو نیست بلکه امانتی است در گردن تو و تو هم در برابر مقام بالاتر از خود مسئولیت حفظ و نگاهداری آن را داری. ترا نمی‌رسد که خود سرانه (بدون رعایت احکام دین) در کار مردم رفتار نمائی و نباید ب فکر انجام کارهای مهم بیفتی مگر با اطمینان و استناد دستوری که (از جانب من) به تو رسیده باشد. و این مالی که در دست تو است از مال خدای عز و جل است

\_\_\_\_\_ ص ۱۶۴

و تو هم یکی از خزانه داران آن هستی که باید آن را (بدون حیف و میل) به من تسلیم کنی و امیدوارم که من بدترین حکام برای تو نباشم (اگر چه ظاهراً دستورات من تند و ملال آور است ولی مصلحت دین و دنیای تو در انجام آنهاست) و السلام.

\_\_\_\_\_ ص ۱۶۵

نامه ۶ (بمعاویه)

کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان (در امر خلافت) بیعت کرده بودند بهمان روش با من نیز بیعت کرده و مرا به سمت خلافت انتخاب کردند.

پس نه آنهایی که در آنجا حضور داشتند و نه کسانی که (مانند تو) حضور نداشته‌اند در این مورد حق تخلف ندارند و

-۴-

---

تشکیل شورا در امر خلافت جز برای مهاجرین و انصار نیست پس اگر آنان به خلافت کسی اجتماع کرده و او را پیشوا قرار دادند (به عقیده آنان) خشنودی خدا در آن است و اگر کسی به طعن و بدعتی از این اجتماع خارج شود باید او را بسوی آن باز گردانند پس اگر سرپیچی و طغیان کند به علت این که غیر راه مؤمنین را پیروی کرده با او می‌جنگد و خداوند او را بدانچه که رو آورده است وا گذارد.

(امام علیه السلام در این نامه به اصطلاح اهل منطق از طریق جدل وارد شده و معاویه را به بیعت خود فرا خوانده است زیرا امامت منصب الهی است و تعیین امام از جانب خداوند می - باشد چنان که خود حضرت امیر (ع) در غدیر خم از جانب خدا بدین امر تعیین و به وسیله رسول اکرم (ص) به مردم معرفی گردید اما چون اهل سنت به عصمت امام قائل نبوده و با تشکیل شورا پیشوایی برای خود انتخاب کرده و از آن پیروی نمودند لذا علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می‌نویسد حال که به عقیده شما امام به وسیله شورای مسلمین انتخاب می‌شود همان شورا مرا به خلافت انتخاب نمود چنان که دیگران را پیش از من انتخاب کرده بودند و با این ترتیب راه فرار و هرگونه عذر و بهانه را از هر طرف به معاویه بسته است زیرا اگر به عقیده اهل تسنن هم که باشد معاویه بایستی بدان حضرت بیعت می‌کرد چون پس از قتل عثمان شورای مسلمانان او را خلیفه مسلمین قرار داده بود). و بجان خودم سوگند ای معاویه اگر بدون هوی و غرض به - عقلت رجوع کنی

مرا از هر کسی نسبت بخون عثمان میرا می بینی و یقینا می دانی که من در این کار عزلت اختیار کرده بودم مگر این که تهمت جنایت (کشته شدن عثمان را بمن) زنی و آنچه را که بر تو آشکار است بیوشانی، و السلام.

نامه ۳۲ (به معاویه)

گروه زیادی از مردم را هلاک نمودی و آنان را به گمراهی خود فریب دادی و در موج دریای (فسق و ستم) خویش انداختی.

تاریکیهای ضلالت و بدبختی تو آنها را از همه طرف پوشانید و شبهات زیادی (که تو ایجاد کردی) بدین آنها لطمه هائی وارد ساخت که از راه هدایتشان منصرف نمود در نتیجه آنان از حق روی گردانیده و متمایل بباطل شدند و باعقاب خود بازگشت نموده و به حسبهای خویش اعتماد کردند مگر کسانی که در کار دین بصیرت داشتند و پس از آنکه (پلیدی و سرکشی) ترا شناختند از تو جدا گشتند و از پشتیبانی تو دست برداشته بسوی خدا گریختند در موقعی که آنها را بسوی سختی کشانیده و از راه راستشان عدول می دادی. پس ای معاویه در باره خودت از خدا بترس و مهار نفست را از دست شیطان بکش (از هوای نفس پیروی مکن) زیرا دنیا (دیر یا زود) از دست تو خواهد رفت و آخرت بتو نزدیک رسیدن است و السلام.

از نامه ۳۸ (باهل مصر در باره معرفی مالک اشتر)

اما بعد - (ای اهل مصر) یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمی خوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمنان بر نمی گردد و بیمناک نمی شود.

او بر بد کاران از سوزاندن آتش سخت تر است و آن کس مالک بن حارث از قبیله مذحج است. پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید زیرا او شمشیری از شمشیرهای خداست که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (بر هر که زده شود کشته می گردد).

اگر او شما را برای جنگ با دشمن کوچ داد بروید و چنانچه دستور ماندن داد بمانید زیرا که او (فرماندهی دلاور و با تدبیر است و در کارها) پیش نیفتد و باز نگردد و تقدیم و تأخیر روا ندارد جز بدستور من و من با این که به وجود وی نیازمندم ولی از نظر خیر خواهی او بشما او را بسوی شما فرستادم که بشدت، دشمن شما را مهار کند.

از نامه ۳۹ (به عمرو عاص)

تو دین خود را (در اثر تبعیت از نفس اماره و آرزوی حکومت مصر) پیرو دنیای کسی (معاویه) قرار دادی که گمراهی او واضح و آشکار و پرده‌اش دریده است (مرتکب فعل حرام می‌شود).

شخص بزرگ را در مجلسش خوار می‌گرداند و با معاشرت خود مرد بردبار و دانا را نادان می‌نمایاند و تو بدنبال چنین کسی رفتی و بخشش او را خواستی مانند سگی که دنبال شیر می‌رود و بچنگالهای صید گیر او پناه می‌برد و بانتظار خوردن پس مانده شکار او می‌نشینی (با این ترتیب) دنیا و آخرت را تباه کردی (در دنیا منفور و بد نام و در آخرت بعذاب الهی گرفتار خواهی شد).

اگر رو بحق می‌کردی آنچه (از دنیا و آخرت) می‌خواستی بدست می‌آوردی و اگر خدا مرا بتو و به پسر ابی سفیان مسلط نماید سزای اعمالتان را در کف دستتان خواهم نهاد و اگر مرا ناتوان ساختید و (بحال خود) باقی ماندید آنچه در پیش دارید (عذاب الهی) برای شما بدتر است. و السلام.

نامه ۴۸ (به معاویه)

(علی علیه السلام در این نامه معاویه را اندرز می‌دهد و می‌فرماید ای معاویه بدان که) ستم و دروغ دین و دنیای شخص را تباه کرده و او را بهلاکت اندازد و عیب و نقص او را نزد کسی که از او عیب جوئی میکند آشکار می‌سازد.

و تو خوب می‌دانی که آنچه از دست رفتنش مقدر شده تو آن را در نمی‌یابی گروهی (اصحاب جمل) امری (خونخواهی عثمان) را خواستند و بر خدای تعالی تأویل کردند (بوسیله تأویل بر احکام خدا تجاوز نمودند) خدا هم (قول آنها را) تکذیب فرمود. پس (ای معاویه) بترس از روزی که در آن روز کسی که عاقبت کارش را پسندیده یافته مسرور و شادمان و کسی که زمام اختیارش را بدست شیطان سپرده و با او منازعه نکرده نادم و پشیمان است. و تو ما را (در صفین پس از شکست حتمی و قطعی که ترا روی داد) بحکم قرآن در حالی که اهل قرآن نبودی دعوت کردی و ما ترا جواب ندادیم بلکه حکم قرآن را پذیرفتیم. و السلام.

نامه ۶۸ (بمسلمان فارسی)

اما بعد، (پس از ستایش خداوند سبحان و درود بر نبی - اکرم) به راستی داستان دنیا به داستان مار گزنده‌ای ماند که مالش آن نرم و زهرش کشنده است.

پس، از آن چه ترا خوشایند افتد به علت این که زیاد با تو باقی نمی‌ماند اعراض کن و چون به جدا شدن از آن چیز در اثر تحول و دگرگونی دنیا یقین داری بنا بر این غصه‌های آن را از خود دور کن و هر وقت انس و

دل‌بستگی تو به دنیا زیاد شد ترس و هراس تو از آن باید زیادتر باشد زیرا دنیا طلب اگر به شادی و سرور آن خاطر جمع شود دنیا او را به سوی گرفتاری می‌کشد و یا در عین انس و خو گرفتن او از آن حال دچار بیم و هراس می‌نماید، و السلام.

نامه ۶۹

(نامه مفصلی است که حضرت امیر علیه السلام بحارث همدانی نوشته و سید رضی علیه الرحمة فقط قسمتی از آن را در نهج البلاغه آورده است.)

۱- و برشته (محکم و ناگسستنی) قرآن چنگ زدن و از آن خواهان پند و اندرز باش حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان (برابر احکام و دستورات قرآن رفتار کن) و آن چه را که در گذشته حق بوده تصدیق نما (به پیغمبران گذشته و کتابهای آسمانی پیشین در زمان خودشان معتقد باش).

گذشته دنیا را برای آینده‌اش مورد قیاس قرار بده زیرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر و آخرش باولش ملحق و همه آن هم زائل شدنی و از دست رفتنی است. نام خدا را بزرگ شمار و آنرا جز در حق و حقیقت یاد مکن (بدروغ سوگند مخور و بامر باطل بنام او استشهاد منما) و پیوسته بیاد مرگ و حالات پس از مرگ باش ولی آرزوی مرگ نکن مگر بشرط محکم و قوی (یقین داشته باشی که آخرت تأمین شده و بهتر از دنیاست).

۲- و از هر کاری که انجام دهنده آن برای خود. آن را شایسته دانسته و بدیگر مسلمانان نپسندد دوری کن و از هر کاری که در پنهانی انجام گیرد و در آشکار موجب شرمندگی شود بر حذر باش و از هر عملی که انجام دهنده آن موقع سؤال و بازخواست آنرا انکار نموده و یا برایش عذری آورد اجتناب کن و عرض و آبروی خود را هدف تیرهای گفتار دیگران قرار مده و هر چه را که شنیدی (راست یا دروغ) بدیگران نقل نکن که همین بر دروغگویی تو کفایت میکند و آن چه را هم که مردم بتو بگویند بدانها بر مگردان (دروغ مپندار زیرا که این کار نیز برای اثبات نادانی تو کافی میباشد).

۳- خشم خود را فرو خور و موقعی که (بر کیفر) توانائی داری از آن در گذر و هنگام غضب و تند خوئی حلیم و بردبار باش و با وجود تسلط و شوکتی که (بدشمنان خود یا بزهکاران داری از انتقام آنان) دوری کن تا برای آینده تو پاداش خوبی باشد (خداوند نیز با سلطه و قدرت مطلقه‌ای که دارد در برابر گناهان تو از تو انتقام نکشد چنان که قرآن کریم فرماید: **وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَىٰ** باید عفو کنند و

بخشند آیا دوست ندارید این که خداوند هم برای شما ببخشد) و در برابر هر نعمتی که خداوند بتو بخشیده است سپاسگزاری کن و هیچیک از نعمتهای الهی را که بتو ارزانی داشته است ضایع نکن و باید اثر هر نعمتی که خداوند بتو بخشیده است آشکارا دیده شود.

۴- و بدان که برترین مؤمنین آنهایی هستند که از بذل جان و اهل و مال خود در راه خدا بر دیگران برتری جسته‌اند.

و تو آنچه را که از اعمال حسنه (مانند انفاق در راه خدا) پیش فرستی برای آخرت تو ذخیره می‌شود و آن چه که از تو باقی بماند (ارث گذاری) سود آن برای دیگران است و از مصاحبت کسی که اندیشه‌اش سست و کردارش ناپسند باشد پرهیز کن زیرا که دوست با دوست خود معتبر است. و برای سکونت خویش شهرستانهای بزرگ را انتخاب کن که محل اجتماع مسلمانان است و اندیشه‌ات را منحصر بدانچه بکارت آید مصروف دار و از جاهائی که موجب غفلت (از یاد خدا) و ستم بوده و همراهان بر بندگی خدا کمتر است بپرهیز.

۵- و از نشستن در سر گذر بازارها دوری کن زیرا محلّهای مزبور جای حاضر شدن شیطان و نمایشگاه فتنه‌هاست و در باره کسی که تو بدان (از جهت مال و علم و سایر نعمتها) برتری داری بسیار بیندیش که خود این اندیشه یکی از طرق شکرگزاری است. و در روز جمعه مسافرت مکن تا این که بنماز حاضر شوی مگر این که مسافرت تو در راه خدا و یا برای کاری باشد که نسبت به آن عذر تو موجّه باشد.

۶- و در تمام کارهایت خدا را اطاعت کن زیرا که فرمانبرداری خدا بر همه چیز برتری دارد و نفست را برای این که باطاعت خدا وادار کنی گول زن و موقعی که سر حال و با نشاط است (بیشتر برای بندگی خدا از آن کار بکش) و با آن بمهربانی رفتار کن و مقهورش نساز مگر برای بجا آوردن واجبات که از انجام آنها در وقت معینه خود چاره‌ای نیست (مانند نمازهای یومیّه و غیره که آدم چه حوصله داشته باشد و چه بی حوصله شود باید آن را انجام دهد).

۷- و مبادا که اجل تو فرا رسد و مرگ ترا دریابد و تو در آن حال برای کارهای دنیا از (عبادت) پروردگارت گریزان باشی و بپرهیز از معاشرت و مصاحبت بد کاران زیرا که بدی به بدی می‌پیوندد.

و خداوند را بزرگ شمار و دوستان او را دوست بدار و از خشم و تند خوئی دوری گزین که آن سپاه بزرگی از سپاهیان شیطان است، و السلام.

نامه ۷۲ (بعبد الله بن عباس)

اما بعد - تو بر مرگت پیشی گیرنده نیستی (زودتر از اجلت نمی میری) و آنچه هم که نصیب تو نیست نمی توانی بدست آوری، و بدان که روزگار دو روز است روزی بِنفع تو و روزی بزیان تست زیرا که دنیا محلّ تحوّل خوشیها و سعادتهاست (نعمتهایش دست بدست می گردد) پس آنچه بسود تست و لو این که (از بدست آوردن آن) ناتوان باشی بتو می رسد و آنچه بزیان تست هر قدر هم توانا باشی نمی توانی از رسیدن آن ممانعت کنی.

### از دعاهای آن حضرت

#### از خطبه ۹۰

۱- بار خدایا توئی در خور وصف نیکو و شایسته حمد و ثنای لا یتناهی، اگر (بندگان) به (فضل و رحمت) تو آرزومندند پس تو از هر آرزو شده ای بهتری و اگر چشم امید بتو داشته اند تو گرامی ترین مایه امیدها هستی. بار الها تو مرا قدرت (نطق و بیان) دادی که غیر ترا مدح نگویم و جز تو کسی را ثناگو نباشم و زبانم را بسوی جایگاههای ناامیدی و شک و بدگمانی متوجه نسازم و تو زبان مرا از مدح آدمیان و ثنای پرورش یافتگان و آفریده شدگان باز داشتی.

۲- بار خدایا هر ثناگوئی را توقع پاداشی از ممدوح خویش است منعم (که فقط ترا سپاس و ثنا گفته ام بکرم و لطف تو) امیدوار هستم که مرا بر ذخائر رحمت و گنجهای غفران و آمرزش خود رهنمائی کنی.

۳- بار خدایا این مقام کسی است که فقط ترا بتوحید حقیقی که مخصوص تست یگانه دانسته و بر این ستایشها و ثناهای دیگری را غیر از تو شایسته و سزاوار ندیده است و مرا بسوی تو نیاز و حاجتی است که مسکنت و مذلت آنرا جز فضل و کرم تو جبران ننماید و فقر و فاقه آنرا جز احسان و بخشش تو برطرف نمی کند پس (ای خدای کریم و مهربان) در این مقام، رضا و خشنودی خود را بما عطاء کن و ما را از دراز کردن دستهایمان بسوی غیر تو بی نیاز گردان زیرا که تو بر هر چیز توانائی.

#### از خطبه ۱۴۳ (در طلب آب)

۱- بار الها ما از زیر پرده ها و خانه ها پس از ناله و فریاد چهار - پایان و کودکان خارج شده در حالی که برحمت تو راغب و به زیادتی نعمت تو امیدوار و از عذاب و خشم تو بیمناکیم رو بسوی تو آورده ایم. بار خدایا ما را بوسیله بارانت آب ده و نا امیدمان مگردان و بقحطی و تنگی ما را هلاک نکن و بکردار بیخردانمان ما را مواخذه مفرمای ای آن که از همه مهربانان مهربانتری.

۲- بار خدایا بسوی تو بیرون آمده‌ایم و شکایت می‌کنیم از چیزی که بر تو مخفی نیست، موقعی که مضیقه‌های سخت و قحطیهای مشقت - بار ما را بیچاره کرده و مشکلات امر ما را ناتوان نموده و گرفتاری‌های سخت و ناهنجار بما رسیده است. بار الها از تو تقاضا داریم که ما را نا امید و اندوهگین نگردانی و ما را بگناهانمان مورد خطاب قرار ندهی و بکردارهایمان مقایسه نفرمائی (بلطف و کرم خود حاجت ما را بر آوری و آلا ما در اثر گناه و کردار ناپسند سزاوار پاداش نیستیم).

۳- بار خدایا باران و برکت و روزی و رحمت و مهربانی خود را بر ما پراکنده ساز و ما را چنان آبی ده که سودمند و سیراب کننده و رویاننده باشد تا بوسیله آن آنچه از دست رفته (خشک شده) برویانی و آنچه مرده زنده گردانی. بارانی که موجب فراوانی میوه‌ها و سبب سیراب شدن دشتهای (محل کشت و زرع) و جاری شدن آب از دره‌ها باشد تا درختان را سبز و خرم و نرخها را ارزان فرمائی زیرا تو بر انجام هر کاری که بخواهی توانائی.

#### از خطبه ۲۱۸

۱- بار الها تو برای دوستانت مونس‌ترین مونسانی و برای آنان که بتو (امورشان را واگذار کنند و) توکل نمایند از جهت کفایت مهم آنان (استجابت دعا و بر آوردن حوائجشان) از همه حاضرتری.

باطن آنها را می‌بینی و باسرار دلشان آگاه می‌باشی و میزان بصیرتشان را می‌دانی پس رازهای درونی آنان بر تو آشکار و دل‌هایشان بسوی تو مضطر و متوجه است. اگر تنهائی و بی‌کسی آنها را به وحشت اندازد یاد تو مونس آنهاست و اگر مصائب و مشکلات زندگی به آنان رو آورند چون می‌دانند که زمام کارها در دست قدرت تو و محل صدور آنها از قضاء تست لذا برای پناه خواستن از تو بسوی تو ملتجی میشوند.

۲- بار خدایا اگر بیان من از خواهش و تقاضایم عاجز باشد و یا از درخواست خود متحیر گردم تو مرا بدانچه صلاح من در آنست رهنمائی کن و دلم را بسوی هدایت و مواضع رشد متوجه گردان.

پس این (اجابت دعای من) از هدایت‌های تو دور نیست و از کفایت کردن‌های تو (مهمات بندگان را) شگفت و بی‌سابقه نمی‌باشد. بار خدایا با عفو و کرم خود با من رفتار کن نه با عدل و دادت.

(فضل و رحمت خداوند است که مایه رستگاری و موجب رهائی از عذاب و آتش جهنم می‌شود و الا اگر خداوند با عدل خود با مردم رفتار کند احدی را راه نجات نباشد و بقول سعدی:

بنده همان به که ز تقصیر خویش



عذر به درگاه خدا آورد

ور نه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که به جا آورد)

## از وصایای آن حضرت

از کلام ۱۴۹ (پیش از مرگ)

۱- ای مردم، هر کسی که از آنچه (مرگ) گریزان است در حال گریز آنرا ملاقات خواهد کرد (مرگ را بحکم اجبار خواهد دید) و مدت زندگانی (هر فردی) جولانگاه نفس اوست (تا آنرا بآخر رساند) و فرار کردن از آن رسیدن به آنست. چه بسا روزگاری در باره مخفی بودن این امر به کنجکاوی گذرانیدم و (آخر سر دانستم که) خدا نخواسته مگر پنهان بودن آن را، چه دور است دانستن آن (زیرا) علمی است پنهان شده. اما سفارش من (بشما در باره) خداست که (او را بیگانگی بیرستید و) چیزی را با او شریک قرار ندهید و محمد صلی الله علیه و آله است که سنت او را ضایع و تباه نگردانید و این دو ستون (اسلام) را بر پا دارید و این دو چراغ (هدایت) را برافروزد و برای شما (مادامی که از پیرامون این دو ستون پراکنده نشوید و از این دو چراغ روشنی جوئید) مذمت و سرزنشی نیست زیرا پروردگار مهربان هر یک از شما را در خور طاقت و توانائیش مکلف فرموده و به نادانان سبک گرفته است و دین شما دینی است استوار و پاینده و پیشوایتان پیشوائی است (بتمام احکام شرع) دانا.

۲- من دیروز مصاحب و همشین شما بودم و امروز موجب عبرت شما هستم و فردا از شما مفارقت خواهم نمود خداوند من و شما را بیامرزد.

پس اگر جای پای نهادن من در این لغزشگاه (دنیا) ثابت باشد (اگر زنده ماندم) فهو المطلوب و اگر پایم لغزید (از دنیا رفتم تعجیبی ندارد زیرا این) ما بودیم که در سایه شاخهای (درختان) و محل وزیدن بادهای و زیر سایه ابری که بین زمین و آسمان تراکم آن از هم پراکنده گشته و وزش بادهایش در زمین ناپیدا شده زندگی می‌کردیم (دنیا محل ثبوت و استقرار نیست همه چیزش دستخوش تغییر و تحول است و انسان نیز دائما در معرض این تغییر و تبدل قرار گرفته است بنا بر این نمی‌تواند همیشه زنده و سالم بماند و ناچار روزی مرگش فرا خواهد رسید).

۳- و من شما را همسایه بودم و چند روزی بدنم همنشین شما بود و بزودی آنرا جثه بیروحي خواهید دید که فعالیت و حرکتش به آرامی و سکون و منطق و گفتارش بخاموشی و سکوت مبدل شده و این سکون جسم و فرو افتادن چشمها و بیحسی اعضای من باید شما را پند و موعظه دهد زیرا مرگ برای پند گیران از هر سخن بلیغ و از هر حرف شنیدنی پند دهنده تر است. وداع من با شما مانند وداع کسی است که یارانش دیدار او را منتظرند، فردا بیاد دوران گذشته من می افتید و افکار و مکنونات من بر شما روشن و آشکار می شود (و می فهمید که من در این جنگها و کشمکشها نظری جز بدست آوردن رضای خدا و احیای دین نداشتم). و پس از این که جای مرا خالی دیدید (از دنیا رفتم) و دیگری (معاویه غاصب) را بجای من مشاهده کردید آن وقت (حقیقت خواهی و عدل و داد من بر شما معلوم و) مرا خواهید شناخت.

کلام ۱۹۰ (سفارش باصحابش)

۱- کار نماز را عهده دار شوید و آنرا (با شرایط و آدابش) در مواقع خود گزارده و بسیار بجا آورید و بوسیله آن (بآستان کبریائی حق) تقرب جوئید زیرا که نماز فریضه ای است که اوقاتش معین و بر مؤمنین مقرر شده است (اشاره بمفاد آیه شریفه است که فرماید: فَإِذَا قُضِيَتْهُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ. آیا (گوش دل) بیاسخ اهل دوزخ نمی دهید که هنگامی که از آنان پرسیده می شود (چه چیزی شما را بدوزخ افکند گویند ما از نماز گزاران نبودیم).

و این نماز گناهان را مانند ریختن برگ از درخت می ریزد و (بند گناهان را از گردن ها) رها میکند مانند رها کردن بندها (از گردن چهارپایان) و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آنرا بچشمه آب گرمی تشبیه فرموده است که از جلو در خانه مردی جاری شود و او در شبانه روز پنج نوبت خود را در آن شستشو دهد پس (در این صورت مسلما) بر بدن او چرکی باقی نخواهد ماند.

۲- و حقیقه گروهی از مردان مؤمنین حق آنرا شناخته اند که زر و زیور دنیا و آنچه موجب روشنی چشم آنان از فرزند و مال است آنها را از انجام نماز (در وقت معین خود) باز نمی دارد همچنان که خداوند سبحان فرماید (مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از ذکر خدا و برپا نمودن نماز (در وقت فضیلت) و دادن زکاة مشغول نمی گرداند). و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با این که مژده بهشتش داده بودند مع الوصف خود را (از کثرت نماز خواندن) به رنج و زحمت می - انداخت از جهت اجرای دستور خداوند سبحان (که در قرآن بدان حضرت دستور داده اهل خویش را بخواندن نماز امر کن و خود بر آن شکبیا باش) لذا آن بزرگوار اهلش را به نمازگزاردن مأمور نموده و خود را نیز بشکبیا در برابر مشقت آن وا می داشت.

۳- زکاة هم با نماز برای اهل اسلام وسیله قرب (بساحت قدس ربوبی) قرار داده شده است پس کسی که آنرا با طیب نفس و رغبت تأدیه نماید برایش کفاره گناهان گردیده و مانع و سپری از آتش دوزخ می‌شود و زکاة دهنده نباید بسیار بیاد آن بوده و برایش غم و اندوه خورد زیرا کسی که زکاة را از روی اکراه و بی‌میلی بپردازد و امید دریافت پاداش بهتر از آن (بهشت) را داشته باشد چنین کسی بسنت رسول خدا نادان و اجر و پاداشش ناقص و در عمل و کردار گمراه و ندامت و پشیمانی (در آخرت) زیاد و طولانی است.

۴- (پس از آن که امر نماز و زکاة را صحیحاً با شروط و آدابش رعایت نمودید) به اداء امانت ملزم باشید که یقیناً کسی که از اهل امانت نباشد نا امید و زیانکار می‌گردد زیرا این امانت بر آسمانهای بنا شده و زمینهای گسترده و کوههای سر بفلک کشیده و برقرار شده پیشنهاد و عرضه شد (ولی آنها چون از عهده تحمل آن نمی‌آمدند با حال اعتذار از پذیرفتنش سرباز زدند) در صورتی که چیزی درازتر و پهن تر و بلندتر و بزرگتر از آنها نبود و چنانچه چیزی بعلت طولی و پهنی و توانائی و نیرومندی (از پذیرفتن امانت الهی) ابا و امتناع میکرد آسمانها و زمینها امتناع می‌نمودند اما آنها از عقوبت الهی ترسیدند و (نتیجه و عاقبت کار را) دانستند در حالی که انسان ناتوانتر از آنها ندانست زیرا که او بسیار ستمگر و نادان است. (اشاره بمضمون آیه کریمه است که فرماید: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* حافظ نیز در دیوان خود بدین مطلب اشاره کرده و گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال بنام من دیوانه زدند).

۵- آنچه را که بندگان در شب و روزشان انجام می‌دهند (از اقامه نماز و اداء زکاة و انجام سایر تکالیف و از ارتکاب محرمات) بر خداوند سبحان پوشیده و مخفی نیست و او از کوچک - ترین چیزها آگاه بوده و به علم ذاتی خود بدانها احاطه دارد (زیرا که او لطیف و خبیر و علیم است و چگونه اعمال شما بر او پنهان می‌ماند در حالی که) اعضاء و جوارح شما گواهان و لشکریان اویند و افکار و خاطره‌هایتان دیدبانان او بوده و پنهانیهایتان نزد او آشکار است.

از نامه ۳۱ (وصیت بامام حسن علیه السلام)

نامه مفصلی است که حضرت امیر (ع) پس از مراجعت از صفین بفرزندش امام حسن (ع) و بگفته بعضی به محمد حنفیه نوشته است ولی مفاد و مضمون آن شامل نصایح و اندرزهایی است که برای تمامی افراد بشر بیان شده است و ذیلاً فراهایی از آن بطور خلاصه درج می‌گردد.

۱- پسر جانم ترا سفارش میکنم که پرهیزکار و خدا ترس باش و خود را با اجرای فرمان او ملزم بدان، دلت را (که عرش رحمان است) ببیاد خدا آباد گردان و برشته طاعت و بندگی او چنگ زن (زیرا) کدام رشته‌ای محکمتر از رشته ارتباط تو با خداوند است اگر بدان چنگ زده باشی

۲- دلت را با پند و اندرز زنده بدار و آنرا بزند و ورع (بی اعتنائی بدنیا و دل نبستن بزر و زیور آن) بمیران و با یقین (ایمان به خدا و سرای آخرت) نیرو ده و با نور حکمت روشنش گردان و با یاد مرگ زیوش ساز.

آنرا بفناء و مرگ معترف کن و بمصائب و سختیهای دنیا بینا گردان و از حمله (حوادث و انقلابات) روزگار و زشتی گردش شبها و روزهایش بر حذر دار.

تاریخ و اخبار گذشتگان را بر آن عرضه کن و آنچه پیش از تو به پیشینیان رسیده است بدو تذکر ده. در شهرها و خانه‌ها و آثار آنها (ملک و مزرعه و غیره) راه برو و به بین چه کردند و از کجا رفتند و کجا فرود آمدند و منزل کردند (اگر چنین کنی) پس آنها را خواهی یافت که از دوستان جدا شده و در سرای غربت فرود آمده‌اند و گویا تو هم پس از اندک زمانی مانند یکی از آنها خواهی گردید.

۳- (چون با دیده عبرت آثار گذشتگان را دیدی) پس کار منزل (گور و آخرت را با اعمال نیک و شایسته و انجام دستورات شرع) اصلاح کن و آخرت (دینت) را بدنیایت مفروش و چیزی را که نمی‌دانی مگویی و در چیزی هم که وظیفه نداری (مربوط بتو نیست) گفتگو منما و از رفتن در راهی که می‌ترسی به گمراهی کشد خودداری کن زیرا که خود داری کردن در موقع سرگردانی ضلالت بسی بهتر از انجام امور خطرناک است.

بکارهای نیک و شایسته (مردم را) امر کن تا خود از نیکان باشی از کارهای زشت و نکوهیده بوسيله دست و زبانت بازدار و تا می‌توانی از کسانی که مرتکب منکرات میشوند دوری گزین و در راه خدا بدون این که سرزنش ملامت کننده‌ای ترا از کار باز دارد (بدون اعتناء بسرزنش ملامت کنندگان با دشمنان دین و نفس اماره) جهاد شایسته کن و در دریای شدائد و مشکلات فرو شو تا گوهر حقیقت را در هر جای آن باشد بدست آوری و باحکام دین دانا و آگاه باش و خود را بتحمل ناملایمات و سختیها عادت ده که صبر و شکیبائی در راه حق نیکو خلقی است.

۴- در همه کارها خود را در پناه خدایت در آر زیرا که (در این صورت) خود را پناهگاه نگهدارنده و مانع نیرومند پناهنده کرده‌ای. حوائج و درخواستهای خود را از روی اخلاص (فقط) از پروردگارت بخواه که بخشیدن و محروم نمودن در دست اوست (به هر که ببخشد یا نبخشد از روی حکمت و مصلحت است) و طلب خیر و نیکوئی (در کارها از خدا) بسیار کن و این سفارش مرا بدقت بفهم و از آن (از پذیرفتن نصایح من)

رومگردان زیرا بهترین سخن آن است که سودمند باشد. و بدان که هیچ خیری نیست در دانشی که از آن نفعی حاصل نشود و سود برده نمی‌شود از علمی که آموختنش سزاوار نباشد.

۵- ای پسرک من، در این موقع که دیدم عمرم بآخر رسیده و ضعف و سستی (بدنم در اثر پیری) رو بفزونی است در باره وصیت تو پیشدستی کرده و اموری چند را بتو سفارش نمودم که مبادا اجل من فرا رسد و نتوانم مکنونات خاطر من را بتو برسانم و یا همچنان که قدرت جسمانی من کاهش یافته نیروی فکر و اندیشه‌ام نیز نقصان پذیرد یا پاره‌ای هوا- های نفسانی و فتنه‌ها و فریبندگیهای دنیا پیش از نصیحت من بتو چیره گردد و تو مانند شتر سرکش رمنده باشی.

و جز این نیست که (صفحه) دل جوان مانند زمین خالی (کشت نشده) است که آن چه در آن افکنده شود آن را می‌پذیرد. بنا بر این پیش از آن که قلب تو سخت و سنگین شود و عقلت (به کارهای بیهوده) مشغول گردد بتعلیم و تأدیب تو شتافتیم تا تو در کارها بجد و جهد اندیشهات روی نهی که آزمایش تجربه کنندگان ترا از آزمایش چیزی که در طلب آبی بدون تحمل رنج و زحمت بی‌نیاز گرداند و تو از بکار بردن تجربه (مجدد) معاف می‌گرددی (در کارها باید از تجربه دیگران استفاده نموده و آن را بکار بست و الا شخص بتنهائی نمی‌تواند همه کار را خود تجربه نماید). پس (با این ترتیب) از ادب و علم (بدون زحمت) بتو رسید آن چه بما (با زحمت و رنج) رسیده است و برای تو آشکار و روشن گشت آن چه بسا برای ما مبهم و تاریک بود (من با زحمات بسیار و گذراندن دوران عمر تلخی و شیرینی و سردی و گرمی روزگار را چشیده و تجربه آموخته‌ام و اکنون برایگان و بی‌زحمت آنها را در اختیار تو می‌گذارم).

۶. پسر جانم، اگر من مانند اشخاصی که پیش از من بودند عمر طولانی نکردم (در عوض با دیده عبرت و تحقیق) در اعمال آن‌ها نظر کرده و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان (مانند ملک و خانه و مزرعه و غیره) که بجا گذاشته‌اند سیر کردم چنان که (گویا) مانند یکی از آنها گردیدم بلکه در اثر آنچه از کارهای آنها بمن رسید (در اثر عبرت و پندی که از شنیدن اخبار و حالات آنها و مشاهده آثارشان گرفتم) با همه آنان (از اولینشان تا آخرینشان) زندگی کرده‌ام. پس نقاط روشن و تاریک آنها را شناختم و سود و زیانشان را دانستم و از هر امری زبده آن را برای تو انتخاب کرده و خلاصه نمودم و خوب و پسندیده آن‌ها را برای تو خواستم و چیزهای مجهول را (مبهم و ناپسندیده را که موجب سرگردانی است) از تو دور داشتم.

۷- و چیزی را که در باره کار تو مهم دیدم همان است که موردیک پدر مهربان (نسبت بفرزندش) میبانشد و اراده کردم که ترا ادب آموزم تا این (تعلیم و تأدیب من سرمایه و سرمشق زندگی) برای تو بوده باشد زیرا تو رو آورنده بزندگی و جوان تازه بدوران رسیده‌ای هستی و دارای نیت سالم و نفس پاکیزه‌ای می‌باشی.

و این که ترا ابتداء کتاب خدا (قرآن) و تأویل و تفسیر آن و مقررات اسلام و احکامش از حلال و حرام بیاموزم و در این کار از کتاب خدا تجاوز نمیکنم (هر چه بگویم خارج از آن نیست). سپس ترسیدم که مبادا در آنچه مردم از روی خواهشها و اندیشه‌های خود اختلاف کرده و باشتباه افتاده‌اند بر تو نیز اشتباهی رخ دهد و با این که دوست نداشتم ترا از آن مطالب آگاهت کنم ولی دیدم استوار کردن کار تو از این راه در نزد من بهتر از رها کردن تو در برابر کاری است که من از هلاکت آن بر تو ایمن و آسوده نیستم و امیدوارم که خداوند ترا در این کار توفیق دهد و بسوی مقصدت راهنمایی فرماید پس این وصیت خود را بر تو ایفاء کردم.

۸- پس پسر جانم وصیت مرا نیکو بفهم، و بدان آن کس که مالک مرگ است هم او مالک زندگی است زیرا (خداوند است که) می - آفریند و می‌میراند و بفنا می‌کشد و باز می‌گرداند و گرفتار میکند و رهائی می‌بخشد (همه کارهای تکوینی در دست قدرت خداست) و (بدان که مدار) دنیا قرار نگرفته مگر بر آنچه خداوند از نعمتها و گرفتاریها و پاداش اعمال در آخرت و چیزهای دیگری که مورد اراده خدا بوده و بر ما پوشیده میباشد بر آن قرار داده است.

۹- پس اگر (فهمیدن) چیزی (از اسرار خلقت) بنظر تو مشکل برسد (ایراد و خرده مگیر بلکه) آن را بر نادانی خود حمل کن زیرا که تو در ابتداء که آفریده شدی نادان بودی و بعد (بتدریج) دانا شدی.

و چه بسیار از امور است که تو (مصلحت و فلسفه) آنها را ندانسته و اندیشه و فکرت در (فهمیدن اسرار) آن سرگردان و دیده‌ات در آن گمراه (نابینا) بوده و سپس بدان‌ها بصیرت پیدا کرده‌ای. بنا بر این چنگ (بدامن کبریائی حضرت حق) بزن که ترا بوجود آورد و روزیت داد و اندامت را موزون آفرید و باید که پرستش و بندگی تو برای او و میل و رغبت باو و خوف و ترس از او باشد.

۱۰- و بدان پسر جانم که هیچ کسی از جانب خداوند مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان و خبری نیاورد (طرز پرستش خدا و توحید حقیقی را کسی مانند او به بشر نیاموخت و کسی دستورات حیات بخشی مانند احکام و مقررات اسلام که متضمن سعادت دنیا و آخرت است برای مردم نیاورد) پس او را برای پیشوائی و رهبری طریق نجات و رستگاری بیسند که من در باره نصیحت و اندرز تو کوتاهی نکردم و تو هم در فکر (سود خودت) هر قدر هم که کوشش کنی باندازه‌ای که من در فکر توام نمی‌رسی.

۱۱- و بدان ای پسرک من که چنانچه پروردگار ترا (بفرض محال) شریکی و انبازی بود رسولان و فرستادگان او هم برای (ارشاد و راه نمائی) تو می‌آمدند و تو نیز حتما آثار ملک و سلطنت او را دیده و افعال و صفاتش را شناخته بودی و لکن او خدای واحد و یگانه است چنان که خودش را توصیف فرموده است (در قرآن کریم در سوره اخلاص فرماید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در سوره نحل فرماید: قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ كَسِيٌّ در کار

ملک با او بضدیت و مخالفت بر نخیزد و او هرگز زوال نپذیرد و همیشه بوده است (ازلی و ابدی است). پیش از هر چیز اول بدون آغاز است و پس از هر چیز آخر بی پایان.

او بزرگتر از آن است که ربوبیتش باحاطه دل و چشمی ثابت شود (زیرا نه چشمها می توانند او را ببینند و نه عقلها می توانند بکنه ذاتش پی برند).

۱۲- پس موقعی که خدا را این گونه شناختی همان کن که برای چون تو (مخلوقی) با کوچکی قدر و کمی توانائی و بسیاری ناتوانی و زیادی نیازمندی پیروردگارش سزاوار است که در طلب طاعت و بندگی او باشد و از عقاب و عذابش خوفناک و از خشم و غضبش بیمناک گردد زیرا او ترا امر نکرده است مگر به نیکویی و نهی نکرده است مگر از زشتی.

-۵-

---

۱۳- پسر جانم خود را میان خود و دیگری معیار قرار ده و آنچه را که برای خود می پسندی بدیگری نیز پسند و آنچه را که بر خویشتن مکروه می شماری بدیگری نیز روا مدار و (هیچگاه بدیگران) ستم نکن همچنان که دوست نداری بتو ستم شود و (همیشه بمردم) نیکی کن همان گونه که می خواهی در باره تو (دیگران) نیکی کنند و آنچه را که از دیگران بنظرت زشت می آید برای خودت نیز زشت شمار، و از مردم خشنود باش بدانچه از آنها در باره خودت خشنود می شوی، و آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه همه آنچه هم که می دانی کم باشد و آنچه را که دوست نداری از دیگران بشنوی تو هم بدیگران مگو.

۱۴- و بدان که خود بینی و خود پسندی بر خلاف درست فهمی است و (بلکه) آفت و تباہ کننده عقلها است.

پس در کسب معاش خود تلاش و کوشش کن و خزانه دار دیگری مباش (مالی که با زحمت بدست می آوری در راه خدا انفاق کن و برای ورثه باقی نگذار) و هر گاه بمقصدت راه یافتی برای پروردگارت خاشع ترین حالت را داشته باش.

۱۵- و بدان که در پیشست راه دور و دراز و پر مشقتی است (از لحظه مرگ راه دراز و پر خطر آخرت شروع می شود و تو برای این که آن راه را باسانی طی کنی باید پیش از مردن بفکر آن باشی) و در این راه ترا از طلب خیر و نیکویی و از تهیه زاد و توشه بقدر کفایت و سبک پشت بودن (از بار گناهان و مظالم دیگران) بی نیازی نیست.

پس مبادا بیش از توانائی و طاقت خویش بر پشت خود (بار مسئولیت) حمل کنی که سنگینی آن برای تو ایجاد وزر و وبال نماید. و هرگاه از گروه فقیران و مستمندان کسی را پیدا کردی که زاد و توشه ترا بقیامت برده و فردا در روز نیازمندیت آنرا بتو رساند وجود آنرا مغتنم شمار و بارت را بدوشش نه و اگر توانائی داشته باشی زاد و توشه بیشتری بوسیله او بفرست (بیشتر باو انفاق و احسان کن که پاداش آن را در قیامت بازایی) و شاید که دنبال او (برای احسان و انفاق) بگردی و او را نیابی و کسی را که در زمان توانگری و بی‌نیازیت از تو وام خواهد و موعد پس دادن آن را در روز تنگدستی تو قرار می‌دهد غنیمت دان.

۱۶- و باز بدان که ترا (در این راه) که در پیش داری گردنه‌ای سخت و دشواری است که (در موقع بالا رفتن از آن) سبکبار از گرانبار خوشحالت‌تر و کندرو از تندرو بد حالت‌تر است و سرازیر شدن تو از آن گردنه ناچار بهشت یا بدوزخ منجر می‌شود. پس (حالا که چنین است) قبل از نزول خود بدانجا (از اعمال نیک و صالحه) پیشروی بفرست و پیش از وارد شدن منزلی آماده کن که پس از مرگ نه وسیله‌ای برای جلب رضای خدا وجود دارد و نه برگشتن بدنیا (برای جبران ما فات و انجام اعمال نیک) مقدور است.

۱۷- و بدان که تو برای آخرت خلق شده‌ای نه برای دنیا و برای فانی شدن و مردن آفریده شده‌ای نه برای باقی ماندن و زندگی (در دنیا) زیرا که تو در منزلی هستی که ثبات نداشته و دائمی نیست و در سرائی می‌باشی که محلّ اکتفا نمودن بقدر ضرورت است و راهی را طی میکنی که بآخرت منتهی می‌شود. و تو رانده شده مرگی هستی که فرار کننده‌اش از چنگ آن رهائی نیابد و جوینده‌اش آن را از دست ندهد و مرگ او را ناچار دریابد. پس بترس از این که مرگ ترا دریابد و تو در حال ارتکاب گناه باشی و با خود بگویی که از آن توبه می‌کنم و مرگ میان تو و توبه‌ات حائل شود و تو خود را هلاک کرده باشی.

۱۸- ای پسرک من زیاد بیاد مرگ باش و بعواقب و گرفتاریهایی که پس از مرگ بدانها خواهی افتاد اندیشه کن تا وقتی که مرگ فرا می‌رسد غافلگیر نباشی و خود را برای مقابله با مرگ آماده سازی که غفلتا و ناگهانی بر تو نتازد و مغلوبت نکند.

۱۹- و یقین بدان که تو هرگز بآرزویت نمی‌رسی (زیرا آمال و آرزوی بشر تمام شدنی نیست) و از اجلت در نمی‌گذری (اگر بخواهی از مرگ فرار کنی نمی‌توانی از آن در گذری و مرگ بتو می‌رسد) زیرا که تو در راه کسانیه هستی که پیش از تو بودند (اگر فرار از مرگ امکان داشت آنها فرار می‌کردند و نمی‌مردند). پس در طلب معاش سختگیر مباش و بطور اجمال بکسب و کار (از راه حلال) بپرداز چون که بسیاری از طلب کردن‌ها و خواستن‌ها موجب زوال و نابودی مال می‌شود و (چنین نیست) که هر جوینده‌ای یابنده و هر آسان گیرنده‌ای محروم گردد. نفست را عزیز شمار و آن را از هر نوع پستی و خواری اگر چه بسوی تمایلات سوق دهد دور دار زیرا هر چه بدست آوری هرگز جبران عزت و آبرویت را که از دست دهی ننماید و بنده دیگری مباش که



خدا ترا آزاد آفریده است. خیری (مال و نعمتی) که با شرّ و بدی بدست آید چه فائده دارد و آسایشی که با سختی حاصل شود چه خوبی دارد

۲۰- و از تکیه بر آمال و آرزوها بدور باش زیرا که آن سرمایه (چنین کاری روش) ابلهان و بیخردان است و خرد نگهداشتن تجربه‌هاست و بهترین تجربه‌های تو آنست که ترا پند دهد. از وقت و فرصت زود استفاده کن پیش از آنکه از دستت بیرون رود و موجب غم و اندوه گردد (چون) هر جوینده یابنده نمی‌باشد و هر غائبی باز گردنده نیست (اگر فرصت از دست رود و مرگ فرا رسد و انسان بمیرد دیگر فرصت را نمی‌یابد و بدنیا بر نمی‌گردد). ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن آخرت از بزرگترین تباهکاریهاست. هر کاری پایانی دارد و آنچه برایت مقدّر شده بزودی بتو می‌رسد. تاجر (که برای کسب مال فراوان دست با اقدامات بزرگ و خطیر می‌زند) مواجه با خطر است. (در صورتی که) بسا مال اندک بر برکت تر از مال بسیار است.

۲۱- نباید دشمن دوستت را دوست گیری که (اگر چنین کنی) با دوستت دشمنی کرده‌ای و پند و نصیحتی که برای برادر و دوست می‌دهی باید خالص (مطابق حقیقت) باشد خواه (در نظر او) خوب باشد و خواه زشت. و خشم خود را جرعه جرعه فرو خور زیرا من هیچ نوشیدنی ندیدم که عاقبتش شیرین تر و نتیجه‌اش لذیذتر از آن باشد. و در برابر کسی که با تو درشتی و خشونت کند (در صورتی که اهل و انسان باشد) ملایم و نرم باش (تا او را شرمنده کنی و او در برابر ملایمت تو) نزدیک می‌شود که با تو نرمی کند و با دشمنت بفضل و نیکی رفتار کن زیرا که آن شیرین‌ترین دو پیروزی است.

۲۲- و اگر خواستی با برادر (مؤمن) خود پیوند دوستی را بریده و قطع رابطه کنی پس جای مقداری از دوستی را باقی گذار (جای آشتی را باقی گذار) که اگر روزی خواست (یا تو خواستی) بتواند بدوستی برگردد. و کسی که در باره تو گمان نیک برد (امید خیری داشته باشد) گمانش را راست گردان (باو نیکی کن) و نباید حقّ برادرت را با تکاء دوستی که بین تو و اوست ضایع گردانی زیرا برادرت نیست کسی که تو حقّ او را تباه کنی (اگر او را برادر خود دانی حقّش را محترم می‌شماری) و نباید خانواده و نزدیکانت محروم‌ترین مردم نسبت بتو باشند (اول باید باهل بیت و نزدیکانت احسان و نیکی کنی بعد بدیگران). و کسی که از تو کناره و دوری گزیند (بمصاحبت و دوستی تو علاقه‌مند نباشد تو هم) بدوستی و آشنائی او تمایل نداشته باش.

۲۳- و بدانکه روزی بر دو گونه است، یکی رزقی است که تو جوئی آنی و دیگری رزقی که آن جوئی تست که اگر بسویش نروی آن خود پیش تو خواهد آمد. چقدر زشت است تملّق و فروتنی (در برابر توانگران) در موقع نیازمندی و ستم کردن (به تنگدستان و درماندگان) در هنگام بی‌نیازی. نصیب تو از (مال و نعمت) دنیا آن چیزی است که بوسیله آن (امور زندگی را اداره کنی و) خانه آخرت را آباد گردانی و اگر بچیزهایی که از دست تو خارج شده جزع و بی‌تابی کنی پس بچیزی که بدست تو نرسیده است ناشکیبائی کن (چنانکه بچیز

نیامده زاری کردن بیفایده است بچیز از دست رفته نیز بی‌تابی کردن سودی ندارد) و از آنچه نبوده بدانچه بوده استدلال کن زیرا کارها (در دنیا) همانند یکدیگرند.

۲۴- و تو نباید همچون کسانی باشی که آنها را تا اذیت و آزار نکنی پند و اندرز سودشان ندهد زیرا خردمند و عاقل بتعلیم و ادب پند آموزد و چارپایان جز بزدن رام نگردند. با نیروی اراده‌های صبر و شکیبائی و با حسن یقین (بفضل و رحمت الهی) غمها و اندوه‌هایی را که بتو می‌رسند از خود دور کن. هر که طریق (حق و) اعتدال را رها نمود (از راه راست منحرف شد و در نتیجه بخود) ستم نمود. یار و مصاحب (بمنزله) خویشاوند است و دوست کسی است که باطنش راست باشد. و هوی و هوس شریک نابینائی است (در اثر پیروی از هواهای نفسانی دیده عقل نابینا شده و آدمی دچار گرفتاریها می‌گردد).

۲۵- و بسا (بیگانه‌ای) دور نزدیکتر از (قوم و خویش) نزدیک است و (خویشی) نزدیک دورتر از (بیگانه) دور است و غریب کسی است که او را دوست نباشد. هر که از حق تجاوز کرد راهش تنگتر شد و کسی که بقدر و مرتبه خود بسازد برای او پاینده‌تر می‌ماند. و محکمترین رشته‌ای که بدان چنگ می‌زنی رشته ارتباط بین تو و خداست و کسی که در باره تو بی‌پروا (بدون رعایت احترام و یا ملاحظه سود و زیان تو) باشد او دشمن تست.

۲۶- گاهی محرومیت، خود بدست آوردن است و این موقعی است که حرص و آز موجب هلاکت گردد (ممکن است گاهی انسان برای بدست آوردن چیزی که موجب هلاک اوست طمع ورزد در این صورت چنانچه از آن محروم شود بسود اوست). و بدی را (در باره مردم اگر هم سزاوار بدی باشند) بتأخیر انداز زیرا تو هر وقت که خواستی می‌توانی بسوی آن بشتابی. و قطع رابطه با نادان برابری میکند با پیوستن بخردمند. هر که روزگار را امین داند روزگار بر او خیانت کند و هر که آنرا بزرگ شمارد خود را خوار گرداند.

۲۷- و برای هر یک از خدمتکاران و زیر دستانت شغلی معین کن تا در برابر انجام آن مسئول باشند (که در صورت قصور) از آنان مؤاخذه کنی زیرا که آن (تقسیم کار) سزاوارتر است تا آنها (انجام کار را) بگردن هم نیندازند.

و اقوام و خویشان را گرمی دار زیرا آنها (بمنزله) بال و پر تواند که پرواز میکنی و اصل و تبار تواند که تو بدانها باز می‌گرددی و دست (قدرت و نیروی) تواند که با آن حمله میکنی. (پسر جانم) دین و دنیای ترا بخدا سپرده و بهترین قضاء و خواسته‌اش را برای زمان حال و آینده تو و دنیا و آخرت از او خواهانم، و السلام.

۴۷ وصیت بحسنین علیهما السلام (بعد از ضربت خوردن)

۱. شما را سفارش میکنم که از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و در طلب دنیا نباشید اگر چه دنیا شما را طلب کند (بزور و زیور و مال و متاع دنیا دل مبندید اگر چه آنها در اختیار شما باشند) و هر چیزی که (از مال دنیا) از دست شما گرفته شود غم و اندوه مخورید (زیرا دنیا همیشه در تغییر و تحول است) و سخن (همیشه) بحق و راستی گوئید و برای اجر و پاداش (آخرت) کار کنید و (پیوسته) دشمن ستمگر باشید و بستمیده هم یاری کنید.

۲- شما و همه فرزندان و خانواده‌ام و آن کس را هم که نامه من بدو رسد بتقوی و پرهیزکاری و داشتن نظم و ترتیب در کارها و سازش بین خودتان سفارش میکنم زیرا که من از جدتان (پیغمبر اکرم) صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: سازش دادن بین مردم از همه نماز و روزه برتر است (زیرا اسلام بمبانی و اصول اخلاقی و اتحاد و اتفاق افراد توجه بیشتری کرده و بهر ترتیبی که باشد آنها را بوحدت و دوستی دستور داده و از پراکندگی و دشمنی بر حذر داشته است).

۳- بترسید از خدا در باره یتیمان و برای دهانهای آنها نوبت قرار ندهید (مبادا گاهی غذا داده و سیرشان کنید و گاهی گرسنه گذارید) و نباید در نزد شما (در اثر گرسنگی و لختی و بی‌سرپرستی) ضایع و تباه شوند.

و بترسید از خدا در باره همسایگانتان زیرا آنها سفارش شدگان پیغمبرتان هستند و آن حضرت آن قدر در باره همسایگان سفارش فرمود که ما گمان کردیم که بزودی برای آنان (از همسایه) حق ارث بردن قرار دهد. و بترسید از خدا در باره قرآن که (مبادا) دیگران بوسیله عمل کردن (باحکام آن) از شما پیشی گیرند.

و بترسید از خدا در مورد نماز (رعایت اوقات و شرایط و آداب آن) زیرا که نماز ستون دین شماست. و بترسید از خدا در باره خانه پروردگارتان (زیارت کعبه) و ما دام که زنده هستید آنرا خالی نگذارید زیرا اگر (بزیارت آن نروید و) متروک ماند (بکیفر و عذاب الهی دچار می‌گردید و) مهلت داده نمی‌شوید. و بترسید از خدا در باره جهاد در راه خدا با اموال و جانها و زبانهایتان.

۴- دوستی و بهم پیوستگی و بخشش را بین خود برقرار سازید و از تفرقه و جدائی از یکدیگر بر حذر باشید.

امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید (و آلا) بدان تان بر شما چیره گردند و بعد دعا می‌کنید و مستجاب نگردد. سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب نباید شما را چنین بیابم که (پس از مرگ من) بیهانه این که بگوئید امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد خون مسلمانان را بریزید (بلکه) بدانید که جز قاتل من کسی نباید بعوض من کشته شود. بنگرید هر گاه من بر اثر این ضربت او (ابن ملجم ملعون) مردم شما هم او را در برابر ضربتی (که بمن زده) ضربتی بزنید و او را مثله نکنید (دست و گوش و بینی و سایر اعضا او را نبرید)

که من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از مثله کردن دوری گزینید اگر چه در باره سگ بسیار گزنده باشد.

## ۷۶ وصیت باین عباس

(هنگامی که در بصره او را بجای خود باقی گذاشت) با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش و از خشم دوری گزین زیرا که آن خفت و سبکی است که از (جانب) شیطان (بتو) رسیده است. و بدانکه یقیناً آنچه که ترا بخداوند نزدیک میکند از آتش (جهنم) دورت گرداند و (بالعکس) و آنچه که ترا از خدا دور گرداند بآتش نزدیک کند.

## از عهدنامه های آن حضرت

### ۲۷ عهدنامه بمحمد بن ابی بکر

(موقعی که علی علیه السلام حکومت مصر را بمحمد بن ابی بکر واگذار فرمود این عهدنامه را بوی نوشت)

۱- (ای محمد) آنها را (مردم مصر را) زیر بالت بگیر و بدانها نرم و متواضع باش و با گشاده رویی در ملاحظه و نظاره کردن (میان عموم مردم از کوچک و بزرگ و ضعیف و شریف) مواسات را برقرار کن تا بزرگان و (ثروتمندان) بانحراف تو از (مسیر) عدالت بنفع خود طمع نورزند و ناتوانان و درماندگان از (روش) دادگستری تو نسبت بخود ناامید نشوند. زیرا که خداوند از اعمال کوچک و بزرگ و ظاهر و پنهان شما گروه بندگان خود خواهد پرسید پس اگر (بکیفر کردار زشتتان) عذاب کند شما (در این صورت از هر کسی نسبت بخود) ستمکارترید و اگر (با رحمت و کرم نامتناهیش از شما) در گذرد پس او بسیار کریم و بخشنده است.

۲- و بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران (سود و بهره) دنیا و آخرت (هر دو) را بردند پس آنان با اهل دنیا در (سود و نعمت های) دنیای آنها شرکت جستند (در صورتی که) اهل دنیا در سود آخرت آنان شرکت نکردند. (پرهیزکاران) در بهترین منزلهای دنیا سکنی گزیدند و از بهترین خوردنیهای آن استفاده کردند، از دنیا مانند منتعمان و ثروتمندان بهره مند شدند و مانند گردنکشان و متکبران کامیاب گردیدند (چون زندگی پرهیزکاران در دنیا ساده و بی آلاش بوده و از وسائل زندگی بدانچه دستشان رسد قانع می شوند لذا منزل و خوراک و پوشاک آنها هر چه باشد برای آنان لذت بخش است برخلاف دنیا طلبان که برای بدست آوردن تجملات زندگی و ازدیاد مال و ثروت دائماً حرص و طمع ورزیده و کمتر خوشی و آسایش حقیقی نصیب آنها می گردد). آن گاه با زاد و توشه کافی که بمقصد رساننده باشد و با تجارتنی پر سود از این جهان رخت بریستند و بسرای باقی

شتافتند. در دنیا که بودند بخوشی و راحتی پارسائی رسیدند و یقین دانستند که فردای قیامت در جوار (قرب و رحمت) حق تعالی خواهند بود که خواهششان مردود نمی‌گردد و نصیب و بهره‌شان کاهش نمی‌یابد.

۳- پس ای بندگان خدا (از پرهیزکاران سرمشق گیرید و) از مرگ و نزدیک شدن آن بترسید و برای مواجه شدن با آن آماده شوید زیرا که مرگ با امر بزرگ و خطرناکی (بسوی شما) می‌آید یا خیر و نیکوئی می‌آورد که هرگز در آن بدی نیست (نیکوکاران را از گرفتاریهای دنیا رها کرده و نعمتهای جاودانی بهشتی می‌رساند) و یا شر و بدی که هیچ خوبی با آن نباشد (برای بد کرداران و اهل معصیت) پس چه کسی به بهشت نزدیکتر است از آنکه کار بهشت کند و چه کسی بدوزخ نزدیکتر است از آنکه کار دوزخ کند و شما (ای بندگان خدا) رانده شدگان مرگید (مرگ دنبال شماست) اگر بایستید شما را می‌گیرد و اگر بگریزید شما را دریابد و آن از سایه‌تان بشما همراه‌تر است مرگ به پیشانیهای شما نوشته شده و (بساط) دنیا پس از (لذت و خوشیهای) شما بهم در پیچیده می‌شود.

(جهان ای برادر نماند بکس)

دل اندر جهان آفرین بند و بس)

۴- پس بترسید از (کوره) آتشی که ته آن گود و سوزندگیش در نهایت سختی و عذابش (هر آن) نو و تازه است و (این دوزخ) سرائی است که در آن رحمت و آسایش نیست و دعوت و التماس (دوزخیان هم) شنیده و پذیرفته نمی‌شود و هیچ اندوه و غمی در آنجا از بین نمی‌رود و اگر شما توانستید که (در دنیا چنان باشید که) خوف و ترستان از خدا شدت یابد و در عین حال نسبت باو حسن ظن داشته باشید (در این صورت) میان آن دو جمع کنید (از عذاب و خشم الهی بترسید و برحمت و کرمش امیدوار باشید) زیرا که حسن ظن بنده در باره پروردگارش باندازه و مقدار ترس او از پروردگارش می‌باشد و یقیناً کسی گمان نیکش بخدا بیشتر است که خوفش از خدا بیشتر باشد.

۵- و ای محمد بن ابی بکر بدان که من پیش خودم ترا به بزرگترین سپاهیانم اهل مصر فرمانروا نمودم پس تو سزاواری که با (تمایلات و هواهای) نفست مخالفت کنی و از (حریم) دینت دفاع نمائی اگر چه از عمر تو بیش از یک ساعت نمانده باشد و خداوند را بخاطر رضا و خشنودی یکی از مخلوقات او بخشم نیاور زیرا عوض آنچه در غیر خداست در خزانه او وجود دارد ولی آنچه در نزد خداست دیگری آن را ندارد. نماز را در وقتی که برای آن معین شده بجای آر و بعلت فراغت و بیکاری، در وقت نماز شتاب زدگی مکن (که مبادا نماز را زودتر از وقت معینه خوانده باشی و همچنین) آنرا از وقت فضیلتش بخاطر اشتغال بکارهای دنیا بتأخیر نینداز و بدانکه هر یک از اعمال تو پیرو نماز تست.

## ۵۳ عهد نامه بمالک اشتر نخعی

عهدنامه مفصلی است که علی علیه السلام موقعی که مالک بن حارث را بحکومت مصر اعزام فرمود بدو نوشته و دارای مضامین عالی و مطالب سودمند اجتماعی است که مفاد آنها مورد استفاده حقوق دانان و جامعه شناسان و دانشمندان جهان قرار گرفته و شرح های مختلفی نیز در باره آن نوشته شده است و آنچه ذیلا نوشته می شود فرازهایی از آن عهد نامه طولانی است.

۱- بسم الله الرحمن الرحيم این فرمانی است که بنده خدا علی امیر المؤمنین بمالک بن حارث اشتر موقعی که او را بحکومت مصر فرستاد صادر کرده و در آن دستور داده است که خراج آن کشور را گرد آورد و با دشمنش بجنگد و کار های مردمش را سر و سامان بخشد و در آبادانی شهرهای آن کوشش کند.

۲- و او را دستور داد که از خدا بترسد و در طاعتش بکوشد و از آنچه که خداوند در کتابش (قرآن) از واجبات و مستحبات بانجام آن امر فرموده پیروی کند، همان واجبات و مستحباتی که کسی خوشبخت و سعادت مند نمی شود مگر با انجام آنها و بدبخت و محروم نگردد مگر با انکار و تباه ساختن آنها. و این که (دین) خداوند سبحان را با قلب و دست و زبانش یاری کند زیرا خداوند که نام او بزرگست یاری کردن و گرامی داشتن کسی را که (دین) او را یاری کند و گرامی دارد ضمانت فرموده است. و باز دستور داد که نفس خود را هنگام (طغیان غرایز و تمایلات و) شهوات سرکوب نموده و موقع سرکشی های آن مهارش کند زیرا که نفس (آدمی را همواره) به شرّ و بدی و می دارد مگر کسی را که خدا (از شرّ نفس اماره حفظ کرده و) رحم فرماید.

۳- سپس بدان ای مالک من ترا بشهرهائی فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده اند و مردم در کارهای تو بهمان گونه می نگرند که تو در کارهای حکمرانان قبلی می نگری و همان سخنان را در باره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند در باره نیکان بر زبان مردم جاری می کند می توان بخوبی آنان استدلال نمود (آنها را شناخت) پس باید بهترین ذخیره ها در نزد تو ذخیره عمل صالح باشد (تا مردم نیز نام ترا به نیکی یاد کنند). (عربی جملات بالا بعَلّت اشتباه حروف چین چاپ نشده است)

۴- مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت حلال نیست بخل ورز زیرا که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا ناخوشایند آن باشد عدل و انصاف است.

در دل خود با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاحظت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده‌ای باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر با تو همکیش نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند

(بنی آدم اعضای یکدیگرند)

که در آفرینش ز یک گوهرند)

که از آنها لغزشها و خطایائی سر می‌زند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نافرمانی می‌شوند (زیرا آنها بشرند و آدمی هم جائز الخطاء است). پس آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنان که دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند (در برابر خطاها و گناهانت) برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و زبردست آنانی و کسی که ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها را خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

۵- و مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی‌نیاز هستی. و هرگز از عفو و گذشتی که (در باره دیگران) کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی (هم که دیگران را نموده‌ای) شادمان مشو و به تندخویی و غضبی که (از فرو خوردن آن) در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن. و نباید بگوئی که بمن امارت بخشیده‌اند و من دستور می‌دهم و باید اجراء نمایند زیرا این (روش) سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

۶- و زمانی که این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد پس بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن (و بیندیش) که این (نگاه کردن و اندیشیدن) کبر و سرکشی ترا فرو نشاند و ترا از حدّ و تندی باز دارد و آنچه (در اثر عجب و کبر) از عقل و خردت ناپیدا گشته بسوی تو باز می‌گردد. و از این که خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا که خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر مبتکری را پست و کوچک نماید.

۷- خدا را انصاف ده و در باره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر (چنین) نکنی ستمکار باشی. و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن می‌شود و خداوند با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آن کس در حال جنگ با خداست تا موقعی که دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید. و هیچ چیز مانند پایداری

بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن آن مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران می‌باشد.

۸- (ای مالک) و باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت پیش تو آن کسی باشد که بیش از همه در صد عیبجویی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب (و نقاط ضعفی) است که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم (از دیگران) شایسته‌تر است: پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چون که تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم کند، پس تا می‌توانی زشتی (مردم) را ببوشان تا خداوند نیز از تو ببوشاند آنچه را که (از عیوب تو) دوست داری از مردم پوشیده باشد. گره هر گونه کینه‌ای را (که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش) از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را (در باره دیگران) از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن (گفته‌های) سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است.

۹- و در (جلسه) مشورت خود شخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهی دستی می‌ترساند و (همچنین) شخص ترسو را داخل نکن که ترا از (انجام) کارهای (بزرگ و خطیر) ناتوانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلف و پراکنده‌ای هستند که بدگمانی بخداوند آنها را گرد آورد.

۱۰- (ای مالک تا می‌توانی) بیارسایان و راستان بجسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار ناصوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سرکشی پدید آورد. و نباید که نیکوکار و بدکار در نزد تو بیک پایه و درجه باشند زیرا این (روش) نیکوکاران را به نیکوکاری دلسرد و بی‌میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد. و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکو کاران را پاداش ده و بد کرداران را بکیفر رسان).

۱۱- و بدانکه (افراد هر اجتماعی که در سرزمینی زندگی میکنند بنا بدوق و استعداد و امکانات دیگر هر یک را شغل و حرفه مخصوصی است که در گردانیدن چرخ زندگی اجتماعی عامل مؤثری میباشد بنا بر این) مردمی که زیر فرمان تو هستند چند گروه می‌باشند که (کار) بعضی بوسیله دیگری اصلاح پذیرد و هیچیک هم از دیگری بی‌نیاز نمی‌باشد پس مهمترین آنها (که می‌توان از آنها نام برد) عبارتند از: ۱- لشکریان خدا (که دفاع از حریم دین و مرز کشور بعهدہ آنهاست).

۲- کاتبان عمومی و خصوصی (نویسندگان نامه‌های معمولی و نامه‌های رمزی و محرمانه).



۳- قاضیان دادگر.

۴- کارمندانی که با انصاف و مهربانی رفتار کنند. ۵- جزیه دهندگان اهل ذمه.

۶- خراج دهندگان.

۷- بازرگانان و پیشه وران.

۸- طبقه پائین اجتماع از نیازمندان و بیچارگان. و خداوند برای هر یک از این طبقات نصیبی از حق نامیده و حدود و میزان واجبی آنرا در کتاب خود (قرآن مجید) و یا در سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله تعیین فرموده است که نزد ما محفوظ است. (علی علیه السلام در باره طرز رفتار با هر یک از این طبقات دستوراتی بمالک اشتر داده است که برای جلوگیری از تطویل کلام از نگارش آنها خود داری گردید).

۱۲- و باید برپا داشتن فرائضی که (انجام آنها) برای خداست در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص می گردانی پس در قسمتی از شب و روزت تن خود را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملاً وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه (این کار) بدن ترا برنج و تعب افکند. و موقعی که با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت و غیره مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای واجبات نماز با طرز صحیح پرداز). زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعی که مرا بیمان فرستاد پرسیدم که با آنان چگونه نماز بخوانم فرمود با آنان مانند ضعیفترین آنها نماز گزار و بمؤمنین مهربان باش.

۱۳- (ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بجیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از این که خواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این (صفات و حالات زشت) از مطمئن ترین فرصت های شیطانست که (بوسیله آنها هر گونه) نیکی نیکوکاران را باطل و تباه سازد.

۱۴- و بپرهیز از این که در برابر نیکوئی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده ای بر آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده ای برای افتخار آنها بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده ای بدانان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ و نمود کردن نور حق را می برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است (چنانکه) خدای تعالی فرماید: (سخت موجب خشم خداوند است این که بگوئید آنچه را که نمی کنید).

۱۵- و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی نشان دادن بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است به پرهیز. پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

۱۶- و سخت اجتناب کن از اختصاص دادن بخود آنچه را که مردم در آن برابر و یکسانند (مانند غنائم جنگی که مربوط بهممه مسلمانان است) و از نادان نشان دادن خود بچیزی که مردم از آن آگاه بوده و توجه تو هم بدان ضروری است زیرا که آن (چیزی که از مردم بستم گرفته باشی) از تو گرفته شده و بدیگری داده خواهد شد و پس از اندک زمانی پرده‌ها برداشته می‌شود (حقیقت آشکار گردد) و داد ستمدیده را از تو بستانند. هنگام (بر افروختن آتش) خشم و تیزی غضب و حمله آوردن با دست و تیزی زبان بر خود مسلط باش و از تمام این صفات بد بوسیله شتاب نکردن در عقوبت و پس انداختن حمله، خود را نگاهدار تا خشم فرو نشیند و زمام اختیارت بدست افتد و تو در این مورد هرگز بر نفست حکومت نمی‌کنی جز این که غم و اندوهت را با یاد بازگشت بسوی پروردگارت زیاد کنی.

۱۷- و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته (مانند) احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر درود خدا بر او و اولاد او باد نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آن گاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتدا کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهدنامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعی که نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمی‌دارد و به نیکی توفیق نمی‌دهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تاکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکاة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آن حضرت خاتمه می‌دهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم.

۱۸- و من (اکنون) از خدا خواهانم که با رحمت و اسعه و قدرت عظیمی که بر بخشیدن هر چیز مورد پسند دارد، من و ترا بدانچه رضای او در آنست از داشتن عذر آشکار (اجرای عدالت) در برابر او و خلقتش و خوشنامی میان بندگان و داشتن اثری خوب در شهرها و تمامی نعمت و فزونی کرامت موفق دارد و زندگی من و ترا بنیک بختی و شهادت (در راه خدا) پایان دهد زیرا که ما همگان بسوی او باز گردنده‌ایم، و سلام بر رسول خدا که درود و رحمت خدا بر او و اولاد پاک و پاکیزه او باد.

**جهاد و دستور نظامی**

اما بعد (ای مردم) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آنرا (بروی) دوستان خاصه خویش گشوده است و آن لباس تقوی و زره استوار و سپر محکم خداوند است. پس هر که از آن (از روی بی میلی و بی اعتنائی) دوری جوید خداوند او را جامه ذلت و پستی بپوشاند و بانواع گرفتاریها مبتلا سازد و در اثر حقارت و نیازمندی (ناشی از عدم شرکت در بیکار با کفار و دشمنان دین) ذلیل و خوار گردد و عقل و خرد از دل او برداشته شود و با تباه ساختن امر جهاد حقّ از او زائل شده و در نتیجه بمشقت و سختی می افتد و از انصاف و داد محروم گردد.

### کلام ۶۵

علی علیه السلام در جنگ صفین پیش از حمله قطعی بسپاه معاویه که در لیلۃ الہریر صورت گرفت این دستورات را برای بالا بردن سطح قوای روحی لشکریان خود بدانها فرموده است.

۱- ای گروه مسلمین، خوف (از خدا) را شعار خود قرار دهید و روپوش وقار و آرامش را بتن کنید و دندانها را (دندانهای عقل را موقع حمله) بهم بفشارید که این کار (شما را چالاک کرده اعصاب و نیرویتان را زیاد نموده و در نتیجه) شمشیرها (ی دشمن) را از سرهای

-۶-

---

شما کندتر می نماید. و زره را کامل بپوشید (جائی از پیکر شما بیرون نماند) و شمشیرها را در غلاف خود پیش از کشیدن تکان دهید (تا در موقع لزوم براحتی از غلاف خارج شوند). با گوشه چشم و خشمناک بدشمن بنگرید و نیزه را بطرف چپ و راست بزنید و با لبه تیز شمشیر ضربت وارد سازید و شمشیرها را با جلو نهادن قدم بدشمن برسانید و بدانید که شما زیر نظر خدا بوده و با پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشید.

۲- پس متوالیا و پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید زیرا فرار در میان اولاد و بازماندگان شما موجب ننگ و سرزنش بوده و (ثمره اش نیز) در قیامت بدوزخ رفتن است و از روی طیب نفس و خوشحالی جان سپردن را بپذیرید و شادان و باسانی سوی مرگ بشتابید. و بر شماسست که باین سیاهی بزرگ (لشکر انبوه شامیان) و سرا پرده ای که با طنابها افراشته شده (پاسگاه فرماندهی معاویه) حمله برید و درون آنرا بهم بزنید که شیطان (معاویه) در گوشه اش پنهان شده برای جستن و حمله دست پیش آورده و برای برگشتن و فرار پای

پس نهاده است (اگر از شما سستی و ترس ببیند پیش می‌آید و اگر از شما جلدی و شجاعت ببیند فرار می‌کند). پس در قصد و تصمیمتان ثابت قدم باشید تا ستون (درخشان) حقیقت بر شما روشن و آشکار گردد (و شما برترید و خداوند با شماست و هرگز پاداش کردارهایتان را تباه و کم نگرداند).

کلام ۱۲۲ (هنگام جنگ بیارانش فرمود)

(ای سپاهیان من) هر یک از شما که در موقع برخورد با دشمن در خود احساس دلیری و قوت قلب نموده و در یکی از برادرانش ترس و ضعفی مشاهده کرد باید بشکرانه شجاعتی که بوسیله آن بر برادرش برتری یافته از او نیز در مقابل دشمن دفاع نماید همچنان که از خود دفاع می‌کند که اگر خدا می‌خواست (آن شخص ترسو و ضعیف را) هم مانند او قرار می‌داد زیرا که مرگ طلب کننده شتابنده است، نه ایستاده از دستش بیرون رود و نه گریزنده آنرا ناتوان سازد. (و بدانید که) گرمی‌ترین مردن‌ها کشته شدن (در راه خدا) است سوگند بآن که جان پسری طالب در دست (قدرت) اوست حقیقه هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر از مردن در بستری است که در غیر طاعت خدا باشد.

از کلام ۱۲۴ (در تحریض اصحاب بجنگ)

۱- (هنگام رزم) کسانی را که زره پوشیده‌اند در جلو و آنها که زره ندارند در عقب قرار دهید و دندانها را بهم بفشارید (ثابت قدم باشید) که این عمل شمشیرها را از فرق‌های شما دور گرداند. هنگام بکار بردن نیزه‌ها بدن خود را در اطراف آنها بیج و خم دهید زیرا این روش در نفوذ نیزه‌ها مؤثرتر است و چشم‌ها را فرو خوابانید (بکثرت دشمن نگاه نکنید) که این کار موجب فزونی قوت قلب و آرامش و سکون دل گردد صداها را خاموش سازید زیرا که آرامش و وقار ترس و سستی را زایل گرداند.

۲- و پرچم‌تان را از جای خود حرکت ندهید و اطرافش را خالی نگذارید و آنرا بدست کسی جز شجاعانان و دلیرانی که از آنچه حفظ و نگهداری آن لازم است (از مال و ناموس و دین) دفاع می‌نمایند نسپرید زیرا صابران و شکیبایان بر مصائب و شداید آنهایی هستند که در اطراف پرچم گرد آمده و آنرا از (چهار جهت) چپ و راست و پس و پیش حمایت و محافظت می‌کنند نه از آن عقب می‌مانند که تسلیم دشمن کنند و نه از آن جلو میافتند که تنها و بدون دفاع گذارند.

۳- و باید هر مردی از شما از عهده مبارزه با حریف خود برآید و به برادر خود نیز کمک نماید و نباید حریف خود را رها نموده و او را بسوی برادرش متوجه کند تا (این حریف) با دشمن برادر باتفاق هم باو حمله آورند. و بخدا سوگند اگر از شمشیر دنیا (از شمشیر دشمنان) فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید (اگر از جنگ

فرار کنید از عذاب الهی رهائی نمی‌یابید و باید شما از چنین عمل ننگینی اجتناب کنید زیرا) شما اشراف و بزرگان عرب هستید و یقیناً فرار (از جنگ) موجب خشم خدا و سبب ذلت و سرافکندگی و ننگ جاویدانی است. و فرار کننده (از جنگ) نه بمدّت عمرش اضافه می‌کند و نه بین خود و مرگش مانعی بوجود می‌آورد. رونده بسوی خدا (جهاد کننده از شوق لقای حق) مانند تشنه‌ای است که بچشمه آبی می‌رسد (زیرا) بهشت زیر اطراف نیزه‌ها است. امروز خبرها آشکار می‌شود (مردانگی و صدق و ایمان هر کسی در موقع شمشیر زدن معلوم گردد) سوگند بخدا اشتیاق من بملاقات دشمنان (برای نیل بدرجه رفیعه شهادت) بیشتر است از اشتیاق آنها بخانه‌ها و دیارشان.

نامه ۱۱ (سفارش بعده‌ای که بجنگ دشمن می‌فرستاد)

۱- پس زمانی که شما دشمن برخورد نمودید و یا دشمن بشما برخورد نمود باید اردوگاه شما در جلو محل‌های مشرف (بمیدان جنگ) و یا دامنه کوهها و یا کنار رودخانه‌ها باشد تا (آن موانع طبیعی) پشتیبان شما بوده و مانع نفوذ دشمن باردوی شما گردد. و جنگ شما با دشمن باید از یک یا دو جبهه باشد (تا قدرت رزمی شما کم نشود) و برای خود در قله کوهها و بلندی تپه‌های هموار دیدبانانی بگمارید تا دشمن نتواند از جاهائی که از نفوذ دشمن می‌ترسید و یا ایمن هستید بسوی شما بتازد.

۲- و بدانید که مقدمه لشکر دیدبانان آنها هستند و دیدبانان مقدمه هم جلو داران آنها می‌باشند. و از پراکندگی و تفرقه دوری کنید و موقع فرود آمدن و کوچ کردن با هم فرود آئید و کوچ کنید و زمانی که شب بشما فرا رسید نیزه‌ها را در اطراف خود قرار دهید و خواب را نچشید مگر اندکی یا چرت زنی.

۱۲ دستور بمعقل بن قیس

(علی علیه السلام موقع عزیمت بشام برای جنگ با معاویه معقل بن قیس را به سه هزار نفر بعنوان مقدمه الجیش بطرف دشمن اعزام فرموده و دستورات زیر را باو داده است).

۱- از خدائی که ترا چاره‌ای از دیدار او نبوده و باز گشتی جز بدو نداری بترس، و نباید با کسی جز آنکه با تو بجنگ برخیزد بجنگی.

و در دو خنکی (طرف صبح و عصر برای اخذ تماس با دشمن بسوی او) راه پیمائی کن و در وسط روز و شدت گرما بمردم راحت باش بده و آهسته بران و سر شب راه مییمای که خداوند آنرا (برای) آسایش و استراحت قرار داده است نه برای کوچ کردن، پس در اول شب به بدنت راحتی ده (خستگی و فرسودگی روز را با استراحت از تنت دور کن) و مرکب‌های خود را هم آسوده گذار.

و زمانی که معلومت شد (پرده سفیدی) سحر گسترش یافته و یا سپیده دم آشکار می‌گردد بخیر و برکت خدا حرکت کن.

۲- و موقعی که بدشمن برخورد کردی در وسط لشکریانت توقف کن و بگروه دشمنان نزدیک مشو مانند نزدیک شدن کسی که می‌خواهد دست بجنگ زند و از آنها دور مشو مانند دور شدن کسی که از پیکار و جنگ ترس و هراس داشته باشد (بدون این که بجنگ پیشدستی کنی و یا از دشمن دوری کنی تماس خود را با دشمن حفظ کن) تا دستور من بتو برسد و نباید عداوت و دشمنی آنان پیش از این که آنها را (براه حق) دعوت کرده و راه عذرشان را ببندی شما را بجنگ آنها وادار کند.

### ۱۶ دستور بسیپاهیان در موقع جنگ

گریختنی که پس از بازگشت و یا جولانی که پس از آن حمله متقابل باشد نباید بر شما سخت بیاید (زیرا صحنه و اوضاع جنگ گاهی چنین تاکتیکی را ایجاب میکند و این گریختن و بازگشتن غیر از گریختن و فرار از جنگ است اولی را باصطلاح نظامی امروزه مانور عقب نشینی گویند و دومی را عقب نشینی. و آنچه مذموم و موجب ننگ است فرار و عقب نشینی است نه مانور عقب نشینی). و حقوق شمشیرها را بخوبی ادا کنید و پهلوهای (دشمنان را) بزمین رسانید و خود را به نیزه زدن‌های مؤثر و شمشیر زدن‌های هلاکت بار حریص گردانید و صداها را خاموش سازید که آن ترس و سستی را دور میکند. پس قسم به آن که دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید (بدانید که معاویه و اتباع او از اول) اسلام نیاوردند لکن (ظاهرا از ترس شمشیر) تسلیم شدند و کفرشان را (در دل خود) پنهان داشتند پس چون برای آن کمک کنندگانی یافتند آنرا آشکار کردند.

### در باره تقوی

### از خطبه ۱۱۳

۱- ای بندگان خدا شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش میکنم که آن توشه (آخرت) و پناه (از آتش و عذاب الهی) است. چنان توشه‌ای که (دارنده‌اش را بمقصد) رساننده و از (عذاب روز رستخیز) رهاننده است شنوآننده‌ترین دعوت کننده (پیغمبر گرامی) مردم را بسوی آن خواند و بهترین نگاهدارنده آنرا فهمید و نگاه داشت. پس دعوت کننده آنرا بگوش مردم رسانید و نگاهدارنده‌اش هم رستگار گردید.

۲- ای بندگان خدا یقینا پرهیزکاری و ترس از خدا دوستان خدا را از ارتکاب محرمات بازداشته و دل‌های آنان را بخوف و ترس (از عذاب الهی) ملزم می‌نماید تا این که آنها را شبها (برای نماز و عبادت و تلاوت

قرآن) بیدار و در روزهای گرم (برای روزه گرفتن) تشنه نگاه می‌دارد. پس آنان آسایش و راحتی (دائمی آخرت) را برنج و مشقت (دنیا) و سیراب شدن (از انهار بهشتی) را به تشنگی (ایام روزه) بدست آورده و مرگ را نزدیک دیده و بانجام عمل شایسته و نیکو (شتافتند و (هم چنین) آرزو را تکذیب نموده و مرگ را ملاحظه کردند.

#### خطبه ۱۸۴ (شرح حال پرهیزکاران)

یکی از یاران علی علیه السلام بنام همّام که مردی عابد و زاهد بود از آن حضرت خواست که پرهیزکاران را برای او چنان توصیف کند که گویا آنها را می‌بیند.

علی علیه السلام ابتدا در پاسخ او تأمل فرمود و سپس بطور اجمال گفت ای همّام تو خود پرهیزکار و نیکوکار باش زیرا که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ**.

این جواب مجمل و مفید همّام را قانع نکرد و آن حضرت را سوگند داد که در این باره توضیح بیشتری فرماید لذا امام علیه السلام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر نبی اکرم در باره پرهیزکاران چنین فرمود:

۱- خداوند سبحان خلاق را بیافرید و در موقع آفریدنشان از طاعت و فرمانبری آنها بی‌نیاز و از معصیت و نافرمانی‌شان ایمن بود زیرا نه معصیت کسی که او را نافرمانی کند بدو زیان رساند و نه فرمانبرداری آنکه طاعت او را کند بوی نفع دهد (نتیجه معصیت و طاعت بخود عاصی و مطیع برمی‌گردد).

آن‌گاه روزی و وسائل زندگی را در میان آنها تقسیم نمود و برای هر یک در دنیا جایگاهی (بر طبق حکمت و مصلحت) قرار داد. پس پرهیزکاران نیز در دنیا اهل فضیلت‌ها هستند (زیرا که) گفتارشان درست و پوشاکشان میانه روی (از افراط و تفریط برکنارند) و رفتارشان (با مردم) فروتنی است. چشمشان را از آنچه خداوند بدانها حرام کرده پوشانیده و گوششان را بعلمی که بحال آنان سودمند باشد فرا داشته‌اند.

در سختی و گرفتاری همان گونه‌اند که در خوشی و فراخی می‌باشند (هر دو در نظر آنان یکسان است زیرا در سختی و گرفتاری امیدوار بخدا بوده و در خوشی و راحتی هم از خوف عذاب الهی در رنجند) و اگر مدت عمری که خداوند برای زندگانی آنها (در دنیا) مقرر فرموده است نبود جان آنها از شوق ثواب و ترس عقاب الهی یک چشم بهم زدن در بدنشان قرار نمی‌گرفت.

۲- خداوند در نظر آنان بزرگ و غیر خدا در دیده‌شان کوچک است پس آنها و بهشت (یقین آنان بوجود بهشت) مانند یقین کسانی است که بهشت را دیده و در آنجا مشغول عیش و تنعمند و ایمان آنها بوجود دوزخ

همچون کسانی است که آنرا دیده و در آنجا معذبند. دل‌های آنان اندوهگین و (مردم) از شر آنها در امانند و بدن‌هایشان (از کثرت عبادت و اندیشه آخرت) نزار و لاغر و خواهش‌هایشان اندک و سبک و نفوسشان عقیف و پاک است. برای بدست آوردن آسایش و راحتی همیشگی (آخرت) چند روز کوتاه (دنیا را) صبر کردند و (این عمل) تجارت پر سودی است که پروردگارشان برای آنها میسر و فراهم نموده است.

دنیا آنها را خواست و بدن‌ها رو آورد ولی آنان دنیا را نخواستند و بدان پشت کردند دنیا آنها را اسیر و گرفتار نمود و آنان جان‌شان را فدا نموده و خود را (از گرفتاریها و مشقات دنیا) رها ساختند.

۳- و اما هنگام شب (که همه بخواب ناز فرو روند آنها با سوز و گداز و علاقه‌ای که برآز و نیاز با خداوند دارند برای نماز گزاردن) بپاخیزند و آیات قرآن را با تدبّر و تفکّر در معانی آنها تلاوت میکنند و با تأمل و اندیشه در آن خود را اندوهگین نموده و داروی درد خویشتن را از آن می‌جویند. پس هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (ثواب و پاداش اخروی) است از روی طمع بدو میل کنند و با چشم شوق بدو بنگرند مثل این که پاداشی که مضمون آیه از آن خبر می‌دهد در پیش چشم آنها است و آنها او را می‌بینند و اگر به آیه‌ای برخورد کنند که در آن ترس (از عذاب و عقاب آخرت) است با گوش دل آنرا می‌شنوند و گمان میکنند که شعله‌ور شدن آتش دوزخ و شدت صدای آن (و نعره و فریاد جهنمیان) در بیخ گوش آنها است. (لذا از خوف عذاب الهی) قدشان را خم نموده و پیشانیها و کف دستها و زانو‌ها و جوانب قدم‌هایشان را (برای سجود به پیشگاه الهی) بخاک می‌نهند و رهائی‌گردهای خود را از (زنجیر آتشین دوزخ) از خداوند تعالی خواستار می‌شوند.

۴- و چون روز شود آنان (در میان مردم) بردبار و دانشمند و نیکوکار و پرهیزکارانند ترس (از خدا) بدن‌های آنها را مانند تیرهای تراشیده شده لاغر و باریک کرده است (چنانکه هر) بیننده‌ای که بدن‌ها بنگرد آنان را بیمار پندارد (در حالی که) آن قوم بیمار نیستند (بلکه کثرت عبادت و اندیشه قیامت و خوف الهی آنها را بصورت بیماران در آورده است) و می‌گویند عقل آنها را خللی رسیده است که چنین مبهوت و دیوانه‌اند (در صورتی که دیوانگی ندارند بلکه) امر بزرگی (شدت خوف از خدا) آنها را مبهوت نموده است. بگردار اندک خود خشنود نمی‌شوند و بسیار آنرا هم بسیار نمی‌شمرند پس آنان (همیشه برای قصور در انجام عمل نیک) خود را متهم می‌سازند و از کردارهای خود نیز (که مبادا مورد پسند خدا نباشد) ترسناکند. هر گاه یکی از آنان بپاکی ستوده شود از آنچه در باره وی گفته شده می‌ترسد و (بستایش کننده) گوید من از دیگران بحال خود داناترم و پروردگارم نیز بحال من داناتر از من است. بار الها مرا در باره آن چه دیگران در باره‌ام می‌گویند (ممکن است موجب عجب و خود پسندی شود) مواخذه مکن و برتر از آن چه آنها می‌پندارند قرارم ده و گناهانم را که (تو) می‌دانی و آنها) نمی‌دانند ببخش.



۵- پس نشانه و علامت یکی از آنان چنین است که تو او را در امر دین توانا و در نرمی و ملاحظت دور اندیش و در یقین (بمعتقدات مذهبی) با ایمان و در (تحصیل) علم حریص و در بردباری دانشمند و در توانگری میانه‌رو و در عبادت خاشع و ترسان و در فقر و تنگدستی متظاهر به توانگری (تا کسی او را نیازمند نداند) و در شدت و سختی شکیبیا و در کسب روزی حلال جویا و در هدایت و رستگاری با نشاط و از حرص و آز برکنار بینی.

۶- اعمال نیک و شایسته انجام می‌دهد و در عین حال (از خداوند) ترسان است بهنگام شب هم‌تشی سپاسگزاری و بامدادان قصد او ذکر خداست. شب را در حال ترس و هراسانی بسر می‌برد و با سرور و شادمانی صبح میکند ترس او از غفلت است (که می‌داند غافل از یاد خدا بوده) و شادی و سرورش از فضل و مهربانی (خدا که بدو رسیده است) میباشد.

۷- اگر نفسش در آنچه خوشایند او نیست (مانند عبادت و اطاعت خدا) سرکشی کند خواهش نفس را در آنچه دوست دارد بدو ندهد (تمایلات نفس را سرکوب کرده و بعبادت و طاعت خدا وادارش میکند).  
روشنی چشم او در چیزبست که پاینده و همیشگی است و بی‌میلی و بی‌اعتنائیش در چیزی است که باقی و پایدار نیست (هدف و مقصودش بدست آوردن سعادت آخرت و ترک زرق و برق دنیاست). بردباری را با علم و گفتار را با کردار توأم سازد. او را چنان بینی که آرزویش کوتاه، لغزشش کم، دلش ترسان نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش محکم، شهوتش خاموش، خشمش فرو خورده است، مردم بخیر و نیکوئی او آرزومند و از شرش در امانند.

۸- اگر در میان غافلان نشیند جزو ذاکرین محسوب می‌شود (زیرا دلش بیاد خداست) و اگر میان ذاکرین باشد از غافلین شمرده نشود. از کسی که باو ستم نموده در گذرد و بکسی که او را محروم کرده است می‌بخشد و با کسی که قطع رابطه کرده بیبوندد. دشنامش دور (چیزی که سزاوار نباشد نگوید) و گفتارش نرم است کار نکوهیده از او دیده نشده و کار پسندیده و نیکش نمایان است خوبی او رو آورده و بدیش پشت گردانیده است. در حوادث و شداید بدون اضطراب و در ناگواری‌ها و ناملائمات شکیبیا و در فراخی نعمت بسیار سپاسگزار است.

بکسی که دشمن دارد ستم نکند و بخاطر خشنودی دوستش نیز خود را بگناه نیفکند. بحق و حقیقت (و لو بزبان خود و نزدیکانش باشد) پیش از آنکه بر آن شاهدهی آورند اعتراف میکند اگر امانتی بدو سپرند آنرا تباه نسازد و آنچه را که تذکر دهند فراموش نمی‌کند کسی را بالقباب زشت نخواند و بهمسایه زیان و آزار نرساند و

در مصائب و پیشامدهای بدی که بدیگران روی دهد خود را شاد و آنها را سرزنش نمی‌کند گرد باطل نگردد و از طریق حق خارج نشود.

۹- اگر خاموش نشیند خاموشیش او را غمگین نسازد و اگر خنده کند صدای خنده‌اش را بلند نگرداند و چون بر او ستم شود شکیبائی کند تا خدا (بجای او) انتقام کشد.

نفسش از دست او در رنج و مردم از او در آسایشند خود را برای آخرتش بزحمت افکند و مردم را از وجود خویش راحتی رساند. اگر از کسی دوری گزیند این دوری از نظر زهد و پاکدامنی است و اگر بکسی نزدیکی جوید از نظر نرمخویی و مهربانی است نه دوری کردنش برای کبر و بزرگی است و نه نزدیک شدنش برای حيله و فریب دادن است. راوی گوید که چون سخن حضرت باین جا رسید همّام (نعره‌ای زد و چنان) بیهوش افتاد که در همان حال از دنیا رفت.

۱۰- سپس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بدانید که بخدا سوگند من از (اول بچنین پیشامدی بر) او می‌ترسیدم (و بهمین جهت ابتدا بکوتاهی سخن گفتم ولی او اصرار ورزید) پس از آن فرمود: پندهای دلنشین و رسا باهلهش چنین اثر کند یکی از حاضرین (عبد الله بن کواکه از خوارج بود) گفت:

یا امیر المؤمنین اگر چنین گمانی در باره او داشتی پس چرا سبب مرگ وی شدی حضرت فرمود: وای بر تو یقیناً برای هر اجلی وقت معینی است که از آن در نمی‌گذرد و سببی است که از آن تجاوز نمی‌کند پس آهسته (مواظب) باش که نظیر این سخن را تکرار نکنی و جز این نیست که این سخن را شیطان بر زیانت جاری کرد. (زیرا بامام اعتراض کردن از وسوسه‌های شیطان است).

از خطبه ۲۲۱

پرهیزکاری و ترس از خدا کلید (در) راستی و استقامت (در دین) و ذخیره روز رستاخیز و موجب آزادی از هر نوع بندگی (خلق و خوی زشت و هواهای نفسانی) و رهائی از هر هلاکتی است.

بوسیله تقوی جوینده به مقصود خود (سعادت دنیا و آخرت) می‌رسد و گریزنده (از عذاب و سختی کیفر) نجات می‌یابد و عطایا و خواستنی‌ها بدست می‌آید.

از خطبه ۲۳۳

ای بندگان خدا شما را به پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش میکنم زیرا که آن حقّ خداست بر شما و حقّ شما را نیز بر خدا لازم گرداند (خداوند نیز در برابر اعمال شما که از روی تقوی انجام داده باشید پاداش می‌دهد).

سفارش میکنم که برای آن (پرهیزکار شدن) از خدا یاری طلبید و برای (تقرب جستن به پیشگاه) خدا نیز از تقوی کمک بخواهید زیرا تقوی امروز (در دنیا و در برابر فتنه‌ها و شرور) پناه و سپر است و در فردای (قیامت) راهی است به بهشت. راه آن روشن و آشکار و کسی که در آن راه قدم بردارد سود برنده و امانتدارش (خداوند) حافظ و نگه دار است.

## در باره مرگ و احوال مردگان

از کلام ۲۱۲

۱- (این مردگانی که در زیر خاک پنهان گشته‌اند پیش از مردن که در دنیا زندگی می‌کردند) جمعیتی بودند که پراکنده شدند و بهمدیگر خو گرفته بودند که از هم جدا شدند و این که اخبار و احوال آنها از ما پنهان گشته و صدایشان بما نمی‌رسد بجهت طول مدت (مرگ) و دوری محلّ آنان نیست بلکه جامی (شریت مرگ) بدانها نوشانیده‌اند که گویائی آنها را بگنگی و شنوائی‌شان را بکری و حرکاتشان را بسکون مبدل ساخته است مثل این که آنان را موقع توصیفشان بدون اندیشه (گمان کنی که) بخاک افتادگان خوابند.

۲- ساکنین گورستان همسایگانی هستند که با هم مأنوس نمی‌شوند و دوستانی هستند که بدیدن یکدیگر نروند رشته‌های آشنائی و پیوندهای دوستی و برادری‌شان از بین رفته و بریده شده است پس همه آنان در حالی که (در یک گورستان) جمعند تنها و بی‌کسند و با این که دوستان همدیگر بودند از هم دورند.

نه برای شب صبحی شناسند و نه برای روز شبی، در هر شب و روزی که کوچ کرده‌اند (مرده و بگورستان رفته‌اند) آن شب و روز برای آنها همیشگی است (اگر در شب مرده‌اند آن را روزی و اگر در روز مرده‌اند آنرا شبی نباشد). خطرهای سختی‌های سرای خود را (عالم پس از مرگ را) سخت تر و دشوارتر از آنچه (در دنیا) می‌ترسیدند مشاهده کردند و آثار و نشانه‌های آنرا بزرگتر از آنچه تصوّر می‌کردند دیدند پس هر دو غایت (سعادت و شقاوت) برای آنها تا محلّ بازگشت و استقرارشان (بهشت و دوزخ) کشیده شده و ادامه یافته است و در آن مدت برای آنها نهایت ترس و امیدواری است.

۳- پس اگر آنان توانایی سخن گفتن داشتند از توصیف و بیان آنچه که مشاهده کرده و بچشم دیده‌اند عاجز و ناتوان بودند (اسرار مرگ و عالم پس از مرگ باهل دنیا قابل تفهیم نیست) و اگر نشانه‌های آنها پنهان گردیده و

اخبارشان (از ما) قطع شده است (در عوض) چشمهای عبرت پذیر بدانها با نظر عبرت نگر بستند و گوشهای دل از آنها (پند عبرت) شنیدند که آنان با زبان بی‌زبانی چنین گفتند: (ای اهل دنیا) چهره‌های زیبا و با طراوت عبوس و زشت گردیده و قامت‌های لطیف و رعنا بیجان افتاده‌اند، جامه‌های کهنه و پاره پاره را (کفن‌های پوسیده) در بر کردیم و از تنگی گور در رنج و مشقت افتادیم و وحشت و تنهائی را (از پیشینیان خود) ارث بردیم و اقامتگاههای خاموش (قبرها) بروی ما خراب گردید. پس اندام موزون ما محو و نابود و زیبایی صورت ما زشت گردید و ماندن ما در خانه‌های وحشت و تنهائی بطول انجامید نه از کثرت اندوه فرجی یافتیم و نه از این تنگی گشایشی بدست آوردیم.

### از خطبه ۲۲۱

۱- مرگ ویران کننده (پایه) لذتها و خوشی‌ها و تیره کننده خواهشها و تمایلات شما و دور کننده مقاصد و آمال‌تان است.

دیدار کننده غیر دوست داشتنی و هم‌آورد شکست ناپذیری است و جنایتکاری است که قصاصش نکنند.

بندهایش بشما در آویخته و مصائب و گرفتاریهای شما را احاطه کرده و تیرهایش هدف‌تان قرار داده است.

قهر و غلبه آن در میان شما بزرگ و دست تجاوزش پی در پی بسوی شما دراز است و شمشیرش برای زدن شما کمتر بخطا رود و کند گردد. پس نزدیک است که تاریکیهای سایه‌های مرگ و شدت دردهای آن و ظلمت سختی‌ها و پرده‌های سکرانش و دردناکی جان‌کندن و تاریکی پوشاندن و غلظت چشیدنش شما را فرا گیرد.

۲- پس گوئی ناگهان بشما هجوم آورده هم‌آورد شما را خاموش و مشاورین‌تان را متفرق و آثار و علائم‌تان را نابود و شهرهایتان را خالی سازد و وارثانتان را برای تقسیم میراث شما (میان خود) برانگیزد (که بعضی از آنان) خویشاوند خاصی است که (در موقع مرگ تو نمی‌تواند) بتو سودی رساند و (برخی) نزدیکان غمگینی است که نمی‌توانند (از مرگ تو) ممانعت کنند و (پاره‌ای هم از مرگ تو بخاطر ارثی که می‌برند) شادمانی کرده و اندوهگین نشوند (حالا که رسم و روش دنیا چنین است) پس بر شماس است که (در پیروی حق و طاعت خدا و انجام اعمال نیک) جدّ و جهد کنید و (برای مرگ و سفر آخرت) آماده و مستعدّ شوید و تا می‌توانید در منزل توشه (در دنیا برای آخرت‌تان) توشه بردارید.

### از خطبه ۲۳۰

۱- و (ای مردم) شما را بیاد مرگ و کم کردن غفلت و بی‌خبری از آن سفارش میکنم و شما چگونه از آنچه (مرگ) شما را رها نمی‌کند غفلت دارید و از کسی که (ملک الموت موقع رسیدن اجل) شما را مهلت ندهد (چشم) طمع دارید پس (اگر با دیده عبرت بنگرید این) پند دهنده برای شما کافی است که بچشم خود مردگانی را دیدید که (روی دوش مردم) بدون این که خود باختیار سوار شوند بسوی گورهایشان برده شدند و (در همان گورها با جبار) بدون این که خود فرود آیند آنها را فرود آوردند چنانکه گوئی اصلاً بنا کنندگان (بناهای) دنیا آنها نبودند و یا این که سرای آخرت همیشه خانه و مسکن آنها بود. از جایی که برای خود وطن گرفته بودند (دنیا) تک و تنها بیرون رفتند و جایی را که (گور) از آن وحشت داشتند وطن گرفتند و سرگرم بودند بچیزی که (دنیا و کارهای دنیا) از آن مفارقت کردند و ضایع و تباه ساختند چیزی را (آخرت و نعم بهشتی را) که بسوی آن انتقال یافتند و (مسلماً سخت نادم و پشیمان شدند ولی چسود) نه از کار زشت خود می‌توانند برگردند و نه می‌توانند نیکی و خیر را زیاد کنند (زیرا پس از مرگ توبه از گناه پذیرفته نیست و عملی هم نمی‌توان انجام داد) بدنیا مأنوس شدند و اعتماد کردند دنیا هم آنها را فریب داد و بخاک افکند.

۲- پس (تا زنده هستید و در این جهان می‌باشید فرصت را غنیمت شمارید و) خدا شما را بیامرزد بسوی منازل (آخرت) خودتان که بآباد کردن آنها (بوسیله طاعت خدا و انجام اعمال نیک) مأمور گشته و ترغیب گردیده و بسویش خوانده شده‌اید بشتابید و سبقت گیرید و با نیروی صبر بر طاعت خدا و دوری گزیدن از نافرمانی او نعمتهای خدا را بر خودتان کامل و تمام گردانید زیرا فردا (موقع مرگ و رفتن از دنیا) بامروز نزدیک است. چه بسرعت و تندی ساعتها در روز می‌گذرند و آن را فانی میکنند و روزها ماه را سپری سازند و ماهها بچه زودی سال را تمام میکنند و سالها عمر (انسان) را بآخر می‌رسانند

از خطبه ۲۳۲

و (بوسیله طاعت و بندگی خدا و انجام اعمال نیک و شایسته) به بمرگ و سختیهای آن سبقت گیرید و پیش از آمدنش (زاد و توشه بردارید) و قبل از نزولش خود را برای آن آماده سازید زیرا که عاقبت و پایان (کار) قیامت است و این (مرگ) برای پند و موعظه کسی که از عقل بهره‌ای داشته باشد کافی است و برای نادان نیز مورد عبرت است. و شما پیش از رسیدن پایان کار (قیامت) از تنگی قبرها و شدت حزن و اندوه و ناامیدی و از ترس و محلّ اطلاع (عالم برزخ که از آنجا باوضاع عالم آخرت آگاه می‌شوید) و از خوف و هراس مداوم و از بجای همدیگر رفتن دنده‌ها (در اثر فشار قبر) و کر شدن گوشها (در نتیجه پر شدن سوراخ آنها از خاک و یا شنیدن صداهای هولناک) و از تاریکی گور و ترس و وحشت کیفر و عذابی که خداوند وعده داده و از اندوه و گرفتاری و پوشیده شدن قبر و مسدود شدن آن بوسیله سنگ پهن چیزهائی شنیده‌اید (پس تا در دنیا هستید و

فرصت دارید بقیه عمرتان را مغتنم شمارید و در صدد جبران مافات بر آئید و با انجام اعمال نیک و کردارهای شایسته زاد و توشه فراهم آورید و برای مقابله با چنین گرفتاریها خود را آماده کنید).

## در باره دنیا و آخرت

از خطبه ۲۸

۱- بعد از ستایش خدا و درود بر نبی اکرم (ص) یقینا دنیا (بشما) پشت کرده و از مفارقت خود آگاهتان ساخته است و آخرت نیز (بشما) رو آورده و در شرف ظهور است (هر روز و ساعتی که از عمر انسان می‌گذرد دنیا را پشت سر گذاشته و با آخرت نزدیک می‌شود) آگاه باشید که امروز وقت مضمار (بکار انداختن و لاغر نمودن بدن بوسیله انجام اعمال عبادی است) و فردا (قیامت) سبقت و پیشی جستن بوسیله پاداش و ثواب است جائزه (برندگان مسابقه) بهشت و پایان (کار مردودین و عقب ماندگان) دوزخ است.

پس (با این ترتیب) آیا کسی نیست که پیش از مرگ از گناهانش توبه نماید و کسی نیست که پیش از رسیدن روز بدبختی و درماندگی برای خود کاری کند

۲- آگاه باشید که شما در روزهای امید و آرزو هستید که از پس آن مرگ است (در دنیا که زندگی می‌کنید آرزوهای طولانی دارید و از آمدن مرگ غافلید) پس هر که در روزهای امید و آرزو پیش از رسیدن اجلش عمل (شایسته و نیکو) انجام داد عملش او را سود بخشید و اجلش زیبایی رسانید و کسی که در آن روزها در انجام عمل کوتاهی نمود عملش مایه خسران و اجلش نیز او را ضرر رسانید. پس آگاه باشید و در مواقع خوشی و آسایش عمل کنید (خدا را با خضوع و خشوع عبادت نمائید) همان گونه که در هنگام ترس و وحشت عمل می‌کنید. و آگاه باشید که من (هیچ نعمتی بزرگ) مانند بهشت و (هیچ نعمتی و عذاب سختی) مانند آتش (دوزخ) ندیدم که طالب بهشت و گریزنده از دوزخ (هر دو) در خواب (غفلت) باشند.

۳- آگاه باشید کسی را که حق و راستی سودی ندهد یقینا باطل و نادرستی او را زیان رساند و کسی را که هدایت و راهنمایی براه مستقیم نیارد ضلالت و گمراهی او را به (راه) هلاکت کشد. آگاه باشید که شما مأمور گشته‌اید (که چند وقتی در دنیا زندگی کنید و سپس) کوچ کنید و دلالت شده‌اید که (برای روز واپسین) توشه بردارید و ترسناکترین چیزی که از آن بر شما بیمناکم (دو چیز است) پیروی هوای نفس و درازی امید و آرزو پس تا در دنیا هستید از آن توشه بردارید که در فردای قیامت خود را بوسیله آن (از عذاب آتش) حفظ کنید.

از خطبه ۶۲

آگاه باشید که دنیا سرائی است که کسی از (محنت و اندوه) آن سالم نمی‌ماند مگر (با انجام اعمال شایسته) در آن و کسی بوسیله چیزی که برای دنیا نماید (هدف و مقصودش فقط دنیا باشد) نجات نیابد. مردم برای آزمایش (الهی) گرفتار دنیا شده‌اند پس آنچه از (مال و متاع) آن برای (استفاده‌ها و لذایذ مادی) دنیا گرفته‌اند (بالاخره روزی همه آنها را در دنیا گذاشته و) از آن بیرون روند (و در آخرت) حساب آنها از او خواسته می‌شود و آنچه از دنیا برای غیر دنیا فراهم آورند (مانند انجام اعمال نیکو و احسان و انفاق در راه خدا نتیجه و ثمره‌اش در قیامت) باو رسیده و با او باقی می‌مانند (در این صورت نباید بدنیا دلبستگی نشان داد زیرا) دنیا نزد خردمندان مانند بازگشت سایه است که تا آن را (در روی زمین) گسترده و زیاد بینی جمع می‌شود و کاهش یابد.

## کلام ۸۱

چه توصیف کنم از سرائی (دنیا) که اولش رنج و زحمت و پایانش فنا و نیستی است در (مال و متاع) حلال آن حساب و در حرامش عقاب میباشد. هر که در دنیا توانگر و بی‌نیاز شد در فتنه و گرفتاری افتاد و آنکه در آن فقیر و نیازمند شد غمگین و اندوهناک گردید و کسی که برای بدست آوردنش کوشید آن را از دست داد و هر که از طلبش دست برداشت دنیا باو رو نمود و کسی که با دیده (عبرت) بدان نگریست دنیا او را بینا کرد و هر که به (زر و زیور و تجملات) آن نگاه کرد دنیا او را کور نمود.

## از خطبه ۱۰۲

۱- (ای مردم) بدنیا مانند نگاه کردن کسانی که بدان بی‌اعتنا بوده و از آن اعراض کرده‌اند نگاه کنید زیرا بخدا سوگند دنیا در اندک زمانی مقیم و ساکن خود را میراند و دور میکند و کسی را هم که در نعمت و امن است متألّم و اندوهگین سازد. آنچه (مانند نعمت جوانی و تندرستی و فرصت‌های مناسب و غیره) رو گردانیده و پشت کرده (از دست‌تان رفته) باز نگردد و آنچه در آینده خواهد آمد دانسته نمی‌شود تا (آدمی) بدو منتظر باشد. شادی و خوشی آن بغم و اندوه آمیخته و چابکی و توانائی مردان در آن رو بضعف و سستی است.

پس زیادی چیزهایی که در آن (مانند جاه و مقام و ثروت و غیره) خوشایند شماست بعَلّت کمی آنچه نصیب و همراه شماست (موقع مردن یک کفن و یا اندکی اعمال صالحه) نباید فریبتان دهد.

۲- خدا رحمت کند مردی را که (در باره دنیا) اندیشه نماید و عبرت گیرد و (در نتیجه عبرت گرفتن دیده باطنش) بینا شود چنان که گوئی آنچه از امور آخرت واقع می‌شود همیشگی و زوال ناپذیر است و هر شمرده شده‌ای (مانند عمر آدمی و یا نعمت‌های دنیوی که محدود است بالاخره) تمام شدنی است و هر چه را که انتظارش کشند (مانند مرگ و قیامت) آمدنی است و هر آمدنی نزدیک است که برسد.

۱- پس از ستایش خدا و درود بر رسول گرامی من یقینا شما را از (دل بستگی و علاقه به) دنیا بیم می‌دهم زیرا که آن (در نظر دنیا پرستان بسیار) شیرین و سبز و خرم است. (شیرینی و لذایذ) آن بشهوتها (و تمایلات نفسانی) پیچیده شده و بوسیله چیزهای موقتی و فانی شونده (باهل دنیا) اظهار دوستی می‌نماید. با اندک زر و زیوری (دنیا طلبان را) بشگفت آورده و برای فریب دادن (مردم مانند زنی عشوہ‌گر) خود را با آرزوها آرایش داده است.

-۸-

۲- سپس (خداوند) فرشتگان مقرب خود را با آن (دو صفت که بخود اختصاص داده) بیازمود تا تواضع کنندگان آنها را از متکبرین و سرکشان جدا سازد (البته این آزمایش برای نشان دادن اطاعت و عصیان فرشتگان بخود آنها بود و الا حقیقت امر پیش از آزمایش بر خدا روشن و معلوم بود از این رو حضرت امیر فرماید) در حالی که خداوند سبحان به پنهانیهای قلبها و پوشیده شده‌های مخفی آگاه بود (بفرشتگان) فرمود (من بشری از گل می‌آفرینم پس هنگامی که او را آفریدم و جانش دادم برو بیفتید و برای احترام و تعظیم (نه برای پرستش) او را سجده کنید پس تمام فرشتگان او را سجده کردند مگر ابلیس) که کبر و حمیت بدو رو آورد و بخلقت خود (که از آتش بود) بآدم (که از خاک بود) بنازید و افتخار نمود و بر اصل خویش تعصب ورزید و از فرمان خدا سرپیچی کرد (و در نتیجه دشمن خدا شد) و پیشوای متعصبین و متکبرین گردید و بنیان عصبیت را پی‌ریزی کرد و با خداوند در جبروت و بزرگی بمنازعه خاست و لباس عزت و نیرومندی را (که سزاوار او نبود) بتن پوشید و جامه ذلت و خواری را (که مخصوص آفریدگان است) از تن خود بدور افکند.

۳- آیا نمی‌بینید خداوند او را بخاطر سرکشی و تکبرش چگونه کوچک و حقیر کرده و برای بزرگ خواهیش چسان پست و بی‌مقدار نموده است او را در دنیا از رحمت خود رانده و در آخرت نیز آتش فروزان جهنم را برایش آماده کرده است.

۴- و اگر خدا اراده می‌کرد که (بعوض گل) آدم را از نوری بیافریند که درخشندگی آن چشمها را خیره نموده و حسن منظرش خردها را مبهوت کند و یا از چیز پاکیزه و خوشبو که بوی خوش آن نفسها را مدهوش کند (مسلمًا قادر بود و) می‌آفرید و چنانچه این کار را می‌کرد گردنها در برابر آدم خاضع شده و آزمایش برای فرشتگان سهل و ساده می‌گردید (در نتیجه ابلیس هم او را از خود برتر می‌دید و بدون چون و چرا فرمان خدا را در باره سجده بآدم فوراً انجام می‌داد) ولی خداوند سبحان آفریدگانش را بپاره‌ای کارها که حقیقت آنها از



نظر آفریدگان مجهول و ناشناخت است بمنظور جدا کردن (فرمانبران از سرکشان) و نفی تکبر و سرکشی و دور ساختن خودپسندی مبتلا و آزمایش میکند.

۵- پس (ای مردم) از کار خدا در مورد ابلیس پند گیرید (و هرگز گرد کبر و سرکشی نگردید زیرا) او اعمال و عبادات طولانی و کوشش و جهد خود را که شش هزار سال در عبادت خدا بکار برده بود و این

مدّت (بعلمت نقصان عقل و فهم شما) معلوم نیست که از سالهای دنیا و یا از سالهای آخرت بود بر اثر کبر و سرکشی یک ساعت ضایع و تباه نمود پس چه کسی پس از ابلیس می تواند با بجا آوردن معصیتی مانند گناه او (کبر و سرکشی) از عذاب خدا سالم بماند حاشا هرگز خداوند بشری را بوسیله کاری به بهشت نمی برد که بجهت آن کار فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است زیرا که حکم و فرمان خداوند در باره اهل آسمان و زمین یکسان است و میان خداوند و هیچیک از مخلوقاتش اجازه و رخصتی در مباح شمردن چیزی که (کبریا و عظمت و جلال که مخصوص ذات اقدس خود دانسته و) بر تمام عالمیان آنرا ممنوع و حرام کرده است وجود ندارد. (چنانکه در قرآن کریم فرماید: **وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**. کبریا و بزرگی در تمام آسمانها و زمین برای خداوند بوده و او عزیز و حکیم است)

۶- پس آتش عصیّت و کینه های دوران جاهلیّت را که در دهای شما پنهان است خاموش کنید زیرا که این حمیت و خود پسندی در قلب شخص مسلمان از افکنده ها و نخوت ها و تباهی ها و وسوسه های شیطان است و شما بدین تصمیم باشید که فروتنی و تواضع را بر سرتان نهاده و عجب و خود پسندی را زیر پایتان بیفکنید و تکبر و خود خواهی را از گردن های تان بردارید و سلاح فروتنی را میان خود و دشمنان که شیطان و لشکرهای اوست بکار برید زیرا که برای او از هر گروهی لشکرها و یاوران و پیادگان و سوارانی است (و شما بجای تکبر با حربه تواضع و فروتنی با آنان پیکار کنید).

۷- و شما مانند آن متکبری (قابیل) که بر پسر مادرش (هابیل) تکبر نمود نباشید بدون این که خداوند فضیلتی در او قرار داده باشد جز این که کبر و نخوت که ریشه اش حسد و دشمنی بود او را فرا گرفت و (در نتیجه) از آتش خشم و غضب تعصب و حمیت در دلش افروخته شد و شیطان باد کبر و نخوت را در بینی او دمید آن چنان نخوتی که خداوند در پی آن او را پشیمانی داد و گناهان کشندگان را تا روز رستاخیز بر او الزام نمود.

۸- پس در مورد کبر و سرکشی که از تعصب ریشه می گیرد و در باره فخر و مباهات دوران جاهلیّت از خدا بترسید زیرا کبر پدید آورنده دشمنی و دمید نگاههای شیطان است که با آن امت های گذشته و پیشینیان را فریب داد تا این که در تاریکیهای نادانی و دامهای گمراهی او افتادند بطوری که برای راندن او رام شده و

بکشیدنش آرام بودند و بسوی کاری که دلها در آن همانند هستند شتاب کردند و گذشتگان بر آن کار از پی یکدیگر رفتند و بسوی خود پسندی و سرافرازی که سینه‌ها از آن بتنگ آمده‌اند گرائیدند.

۹- پس به آن چه از عذاب و خشم خدا و حمله‌ها و وقایع ناگوار و عقوبات او بمتکبرین پیش از شما رسیده است عبرت کنید و از جاهائی (خاک گور) که صورتهای آنها بدانجا نهاده شده و پهلوهایشان (بخاک) افکنده گشته است پند گیرید و از چیزهائی که موجب کبر و سرکشی می‌گردند بخواوند پناه ببرید همچنان که در سختی‌های روزگار بدو پناه می‌برید. (متکبرینی که در روی زمین با غرور و نخوت راه می‌رفتند بالاخره زیر خاک رفتند و تمام اعضاء و جوارح آنان پوسید و با خاک یکسان گردید سعیدی گوید:

خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش

که عیون است و جفونست و خدود است و قدود

خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود)

۱۰- پس اگر خداوند بیکی از بندگانش کبر و گردنکشی را جائز می‌شمرد یقیناً آنها را به پیغمبران و دوستان برگزیده خود روا می‌داشت و لیکن تکبر و خود پسندی را بدانها خوش نداشت و تواضع و فروتنی را برای آنها پسندید پس آنان نیز (فرمان خدا را اطاعت کرده و از کبر دوری گزیده و فروتنی را اختیار کردند و در نتیجه) گونه‌های خود را بزمین گذاشته و صورتهایشان را در خاک نهادند و بالهای (مهربانی و تواضع) خود را برای مؤمنین فرو خوابانیدند و آنان گروهی بودند (که در نظر مردم) ضعیف و ناتوان شمرده می‌شدند (در صورتی که ضعیف نبودند بلکه اطاعت امر پروردگارشان را نمودند و با مردم بتواضع رفتار کردند چنانکه قرآن کریم فرماید: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که بر روی زمین بتواضع و فروتنی راه می‌روند و هر گاه مورد خطاب اشخاص نادان قرار گیرند با سلامت نفس و زبان خوش جواب می‌دهند) و خداوند آنان را بگرسنگی بیازمود و برنج و مشقت گرفتار کرد و بترس و وحشت امتحان نمود و از زشتی‌ها و ناشایستگی‌ها پاک گردانید.

در باره ظلم و ستم

از خطبه ۱۷۵

آگاه باشید که ظلم بر سه گونه است: یکی ظلمی است که آمرزیده نمی‌شود و دیگری ظلمی است که از آن صرف نظر نمی‌گردد و سومی ظلمی است که آمرزیده می‌شود و مورد بازخواست قرار نگیرد. اما ظلمی که هرگز آمرزیده نشود شرک بخداست (چنانکه خداوند سبحان فرماید (خداوند کسی را که بدو شرک آورد نمی‌آمرزد) و اما ظلمی که مورد آمرزش قرار گیرد ظلم بنده در اثر انجام پاره‌ای از گناهان بنفس خویش است. و اما ظلمی که از آن بازخواست می‌شود ظلم بعضی از بندگان در باره بعضی دیگر است (که آن حق الناس است و در قیامت قصاص خواهد شد و باید دانست که) قصاص و کیفر در آنجا خیلی سخت است و (عذاب و درد آن) مانند زخم کارد یا ضرب تازیانه نیست بلکه چنان شدید و سخت است که اینها در نزد آن بسیار کوچک و ناچیز است.

## کلام ۲۱۵

۱- بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بروی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارها بکشند در نزد من بسی خوشتر است از این که در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم، و چگونه بخاطر نفسی که با تندى و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم

۲- بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با موپهای ژولیده و کتیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار می‌نمود و من هم بسخنانش گوش می‌دادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش و طریق خود را رها کرده‌ام.

۳- پس تکه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) بدو گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازی و شوخی خود گداخته است ناله میکنی و مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است می‌کشانی، آیا تو از این درد (کوچک) ناله میکنی و من از آتش جهنم ننالم

۴- و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود پیش ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا قی آن

خمیر شده و آمیخته بود، بدو گفتم آیا این هدیه است و یا زکاة و صدقه است و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت: نه صدقه است و نه زکاة بلکه هدیه است.

۵- پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرا فریب دهی آیا بخرم دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان می‌گویی (که برای فریفتن علی آمده‌ای) بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنهاست بمن بدهند که خدا را در باره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نافرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگ است که ملخی آنرا در دهان خود می‌جود، علی را با نعمت زود گذر و لذتی که پایدار نیست چکار است.

از خواب عقل (که در اثر غفلت، خیر و صلاح آدمی را تشخیص ندهد) و از زشتی لغزشها بخدا پناه می‌بریم و (در همه حال) از او یاری می‌طلبیم.

## در اوصاف اهل ذکر

### کلام ۲۱۳

۱- خداوند سبحان و تعالی یاد خود را (موجب) روشنی دلها قرار داد (که صاحب‌دلان) بوسیله آن پس از سنگینی گوش و ضعف چشم (نشیدن و ندیدن احکام و دستورات دین) می‌شنوند و می‌بینند و پس از کینه توزی و دشمنی مطیع و فرمانبردار می‌گردند. و برای خداوندی که نعمتهایش گرامی است همواره اوقات در دورانی بعد از دورانی و در زمانهای فترت (که پیغمبری نبوده و آثار شریعت انبیای پیشین هم از بین رفته) بندگانی است که از طریق الهام در فکر و حقیقت عقلشان (خدا) با آنها راز و سخن گوید و آنان چراغ هدایت را بنور بیداری (بر روشنی عقل و هوشیاری) در چشمها و گوشها و دلها بیفروختند.

۲- روزهای خدا را (ایامی را که بر امتهای پیشین گذشته) بمردم تذکر می‌دهند و آنان را از جبروت و سطوت او می‌ترسانند (چنین بندگانی) مانند راهنمایانی هستند که کسی را که از وسط شاهراه می‌رود می‌ستایند و بنجات و رهائی (از گمراهی و عذاب آخرت) بشارت می‌دهند و آنها را (از راه مستقیم خدا شناسی) براست و چپ منحرف شوند سرزنش نموده و از هلاک شدنش می‌ترسانند و آنان بمنزله چراغهای این تاریکیها و رهنمایان این شبهه‌ها هستند.

۳- و برای ذکر خدا (در دنیا) اهلی است که آنرا عوض دنیا اختیار کرده‌اند پس تجارت و داد و ستد، آنرا از یاد خدا بخود مشغول نگرداند (چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ . مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد).

ایام زندگانی را با یاد خدا سپری کنند و در گوش غفلت زدگان و بیخبران سخنان مانع شونده از محرمات الهی را ندا دهند و بعدل و نیکی امر کرده و خود نیز بدان عمل کنند و از زشتی و ناشایسته نهی نموده و خود نیز از آن اجتناب میکنند.

۴- پس گوئی آنان (با این که در دنیا زندگی میکنند) مدت عمر را سپری کرده و برای آخرت وارد شده‌اند و (هم اکنون) آنجا می‌باشند و آنچه را که پشت سر این (جهان) است دیده‌اند مثل این که بر حالات پنهانی و پوشیده برزخیان در طول اقامتشان در آنجا آگاهی یافته‌اند و قیامت وعده‌های خود را (که بر نیکان و اشرار داده) بر آنها تحقق بخشیده است. پس پرده‌ای از روی احوال قیامت را برای اهل دنیا کنار زده‌اند (در نتیجه ایمان و ذکر خدا حالات قیامت بر آنان روشن بوده و گاهی هم از چگونگی اوضاع آن عالم باهل دنیا بازگو میکنند) بطوری که گویا چیزهایی را که مردم نمی‌بینند و نمی‌شنوند اهل ذکر می‌بینند و می‌شنوند.

۵- و اگر آنها را با مقامات پسندیده و مجالس شایسته‌ای که دارند از روی خرد در ذهن خود مجسم کنی (می‌بینی که) دفاتر اعمالشان را باز کرده و برای محاسبه نفس خویش در برابر هر کار کوچک و بزرگی از او امر و نواهی که در انجام آنها و یا اجتناب از آنها قصور و کوتاهی کرده‌اند آماده‌اند و بار سنگین گناهانشان را بر پشت خود برداشته و از حمل آن درمانده و ناتوان گردیده‌اند (در نتیجه) گریه گلوگیر آنها شده و (در چنین موقعی) با گریه شدید با خود سؤال و جواب نموده‌اند، با حالت ندامت و اعتراف بگناه با شیون و زاری بسوی پروردگارشان رو می‌آورند.

۶- (اگر بسوی آنان بنگری آنها را) نشانه‌های هدایت و چراغهایی در تاریکی می‌بینی که فرشتگان آنان را احاطه کرده و آرامش و آسودگی (از گرفتاری و عذاب قیامت) بر آنها نازل شده و درهای آسمان بر ایشان گشوده گشته و منازل عالی و ارجمند برای آنان آماده گردیده است در محلی که خداوند بر (وضع و حال) آنها آگاه بوده و از سعیشان خشنود و مقام (بندگی) آنها را پسندیده است.

۷- آنان بوسیله دعا و مناجات نسیم عفو و گذشت (از گناه) را استشمام میکنند و گروگان احتیاج بفضل و کرم خدا بوده و در برابر عظمتش اسیران متواضعند کثرت حزن و اندوه (از گرفتاری و عذاب قیامت) دل‌های آنها را زخم‌دار و زیادی گریه چشمهایشان را آزرده ساخته است با دست (استغاثه) هر دری را که از آن، راهی بسوی خدا باز می‌شود می‌کوبند و (حاجت خود را) از کسی تقاضا میکنند که فراخی‌ها پیش او تنگ نمی‌شود و خواهندگان از او ناامید نمی‌گردند. پس (ای شنونده پیش از این که بحساب تو هم برسند) تو خود بحساب خویش رسیدگی کن (و بحساب دیگران کار نداشته باش) زیرا برای حساب دیگران محاسبی غیر از تو وجود دارد که بدانها رسیدگی میکند.

- ۱- ای انسان چه چیز ترا بگناه کردنت دلیر و به پروردگارت مغرور کرده و چه چیز ترا بهلاکت و تباهی خویش مأنوست ساخته است آیا (این) درد ترا شفاء و بهبودی و یا از خواب (غفلت) ترا بیداری نیست آیا همچنان که بدیگری ترحم و دلسوزی می‌نمائی بخودت رحم نمی‌کنی
- ۲- چه بسا کسی را که در گرمای آفتاب می‌بینی او را سایه میافکنی و یا دیگری را که می‌بینی بدردی گرفتار شده و آن درد پیکر او را می‌گدازد از راه ترحم و دلسوزی بر او گریه میکنی.  
پس چه چیز ترا بدرد خود شکیبیا نموده و به (تحمل) مصائب نیرو داده و از گریستن بجان خویش که از همه جانها پیش تو عزیزتر است باز داشته و ترا آرامش داده است
- ۳- و چگونه ترس شبیخون خشم خدا ترا بیدار نمی‌کند در صورتی که در نتیجه نافرمانیهای او در راههای قهر و غضب او افتاده‌ای پس (تا فرصت باقی است) درد سستی دلت را با عزم (و اراده خویش) و خواب غفلت دیده‌ات را با بیداری مداوا کن و برای خدا (بنده) فرمانبردار باش و بیاد او مأنوس شو، و هنگامی را که تو از او اعراض میکنی در نظر آر که او (چون منبع رحمت است) بتو رو می‌آورد و ترا بعفو و بخشش خود می‌خواند و (عیوب و زشتی‌هایت را) بفضل خویش می‌پوشاند در حالی که تو از او بدیگری رو گردان شده‌ای.
- ۴- پس چه بسیار کریم است خداوندی که بلند مرتبه و تواناست و تو ضعیف و ناتوان چقدر بر نافرمانی او دلیری در حالی که همیشه در پناه پوشش (عفو و اغماض) او جا گرفته و در وسعت فضل و احسانش در گردشی و او فضل و کرمش را از تو باز نداشته و پرده (عفو خود) را بر تو ندیده است بلکه باندازه یک چشم بهمزدن از لطف و عنایت او در باره نعمتی که برای تو بوجود آورده و یا گناهی که بر تو پوشانیده و یا گرفتاری و بلائی که از تو برطرف کرده دور نبوده‌ای پس چه گمان داری باو اگر اطاعتش کنی
- ۵- و بخدا قسم اگر این صفت (اعراض تو از خدا و رو آوردن خدا بتو) در دو کس بود که از حیث توانائی با یکدیگر برابر و از جهت مکنت و دارائی با هم یکسان بودند (و یکی از آن دو تو بودی که با وجود رو آوردن و توجه دیگری بتو از او کناره می‌گرفتی) یقیناً اول کسی بودی که از زشتی اخلاق و بدی اعمالت بزبان خود حکم می‌دادی. (پس تو که در برابر خدای تعالی مخلوقی درمانده و نیازمند بوده و از او اعراض میکنی و خداوند قادر و غنی بالذات هم بتو رو می‌آورد چرا بر بدی خویش اقرار نمی‌کنی و در صدد توبه و انابه بر نمی‌آئی)

۶- و راست می‌گویم دنیا ترا فریب نداد بلکه تو بدان فریفته شدی (زیرا) دنیا برای تو موعظه‌هایی ظاهر ساخت و بعدل و داد آگاهت نمود (برای کسی که بخواهد پند گیرد تمام کارهای دنیا پند و عبرت است و بمقتضای قانون عدل، هر عملی نیز نتیجه و عکس‌العملی را بوجود می‌آورد.) و دنیا آنچه را که از رسیدن درد و بیماری بر تن تو و کاهش نیرو و توانائی‌ات بتو وعده می‌دهد در وعده‌اش راستگوتر و با وفاتر از آنست که با تو دروغ گوید و یا فریبت دهد. و تو (بیجهت) دنیا را متهم میکنی و خیرش را دروغ پنداری (در صورتی که) دنیا بسی پند دهنده و راستگوست. (حوادث دنیا برای تو موجب پند و عبرت است).

۷- و اگر در دیار و یران شده و مساکن خالی (با دیده عبرت نظر نموده و) طالب شناسائی دنیا باشی حتماً آنرا از جهت این که ترا یاد آورنده نیکو بوده و پندهای بلیغی می‌دهد همچون دوست مهربانی می‌یابی که برای تباهی و بدبختی تو بخل می‌ورزد. و (در این صورت) چه خوب سرائی است دنیا برای کسی که بدان دل نبندد و آنرا اقامتگاه دائمی خویش نداند، و سعادت‌مندان دنیا در فردای قیامت کسانی هستند که امروز از (دل‌بستگی شیفته شدن بزرق و برق) دنیا گریزانند.

۸- (ای کسی که در دوران زندگی بخدا نافرمانی کردی و فریفته دنیا شدی یقین بدان) هنگامی که صور دمیده شود و زمین شدیداً بلرزه در آید و قیامت با هول و سختی‌هایش وقوع یابد و بهر دین و مرامی گروندگان آن و بهر معبودی پرستندگانش و به هر اطاعت شده‌ای پیروانش ملحق شوند در آن موقع در پیشگاه عدل و داد الهی (هیچ عملی حتی) هر نگاهی که بهوا افکنده شده و هر قدمی که بآرامی در زمین برداشته شده جز بحق و عدالت جز داده نمی‌شود. (چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.* پس در آن روز چه بسیار حجت و برهانی باطل و پیوند عذرهای (نا موّجه) گسیخته می‌شود.

بنا بر این از امر خود (اعمال و رفتارت) آنچه را که شایسته است بخواه تا بوسیله آن عذرت پذیرفته شود و حجتت برقرار گردد (برابر دستورات و احکام شرع رفتار کن تا در قیامت گرفتار عذاب نشوی) و از دنیائی که تو (چند صباحی در آن زندگی کرده و) برای آن باقی نمی‌مانی آنچه را که (از اعمال شایسته و نیکو) برای تو باقی می‌ماند فراگیر (تا در دنیا هستی و فرصت باقی است با انجام واجبات و ترک محرّمات و با احسان و انفاق در راه خدا و دستگیری نیازمندان و بیچارگان و بجا آوردن اعمال صالحه و نیکو آسایش و خوشی سرای جاودانی آخرت را تأمین کن) و برای مسافرت خود (که سفر دور و دراز و پر خطری بوده و از سر منزل گور شروع می‌شود) آماده باش و ببرق نجات نگاه کن (تا ببینی بچه وسیله‌ای می‌توانی رستگار شوی) و بر شتران تندرو (اعمال نیک و عبادات توشه آخرت را) بار کن (تا در طول راه پر خطر قیامت بی‌مرکب و بی‌توشه نمایی).

۱- پس از ستایش حق تعالی و درود بر نبی اکرم - همچنان که قطرات باران از آسمان بسوی زمین فرود می‌آیند فرمان الهی (مقدّرات) نیز از آسمان مشیّت او بسوی هر کسی بدانچه از زیاده و نقصان نصیب و قسمت اوست نازل می‌شود. در این صورت موقعی که یکی از شما برای برادر (دینی) خود از جهت اهل و مال و شخصیت و خصوصیات وجودی کثرت و فزونی ببند نباید (این فزونی و زیادتی) برایش موجب فتنه و فساد گردد زیرا شخص مسلمان مادامی که (برای حفظ آبرویش نیازمندی خود را از مردم پوشیده داشته و) خفت و پستی از خود بروز نداده تا داستانش سر زبان مردم لثیم افتاده و در نتیجه موجب خجلت و شرمندگی او شود (بشرف دنیا و سعادت آخرت نائل شده و) مانند قمار باز مسلط (بفن بازی) است که از اولین تیرهای خود (از شروع بازی) انتظار بردن را داشته تا غنیمتی بدست آرد و غرامت و زیان باختن را از خود برطرف سازد. (شخص فقیر و نیازمند باید عزت نفس داشته و زهد پیشه کند و با اظهار تنگدستی در انظار دیگران خود را خوار و کوچک ننماید بلکه در اثر استغنائی طبع و توکل بخدا شخصیت و احترام خود را حفظ کرده و در نتیجه فعالیت و کوشش منتظر وسعت رزق و بی‌نیازی باشد).

۲- و همچنین است مرد مسلمانی که از خیانت دوری جسته (قناعت کرده و ب فقر و تهیدستی صبر نموده و) از خداوند یکی از دو نیکی را انتظار می‌کشد:

یا دعوت کننده خدا را (مرگ را که بوسیله آن از فقر و تنگدستی رهائی یافته و در نتیجه به نعمتهای بی‌پایان اخروی نائل می‌شود) در این صورت آنچه نزد خداست (نعمتهای اخروی) برای او بهتر است. و یا روزی خدا را (تا موقعی که زنده است) پس او صاحب اهل و مال گشته و دین و حسابش نیز محفوظ ماند زیرا مال و اولاد کشت (متاع) دنیا است (که فانی شود و از بین رود) و عمل نیکو و شایسته کشت آخرت است (که همیشه باقی می‌ماند) و گاهی خداوند هر دو را بگروهی عطاء فرماید.

۳- پس بترسید از عذاب خدا که شما را از آن بیم داده است و بترسید از او چنان ترسیدنی که بدون عذر و بهانه باشد و هر عمل و عبادتی که می‌کنید بدون ریا و سمعه بجا آورید زیرا کسی که برای غیر خدا (بمنظور تظاهر و خود نمائی) کاری انجام دهد خداوند او را بکسی که برای آن عمل نموده است وا می‌گذارد. از خداوند جایگاه شهیدان و زندگی نیکبختان و رفاقت پیغمبران را مسألت می‌نمائیم.



۴- ای مردم هیچ مردی اگر چه متمول و ثروتمند هم باشد از اقوام و خویشان خود و از حمایت و دفاع آنها با دست و زبانشان بی‌نیاز نیست و خویشان و بستگان هر کسی برای نگاهداری اسرار او بزرگترین اشخاص بوده و بهتر از همه پریشانیهای او را سامان می‌بخشند و چنانچه در موقع گرفتاریها و پیش آمدها برای او نیز حادثه‌ای رخ دهد (برای دلداری و دفع اندوه) آنان مهربانترین مردم بشمار آیند (ثروتمندان و توانگران نباید بمال و دارائی خود مغرور شده و از اقوام تهیدست و نیازمند خویش بی‌خبر بمانند بلکه بایستی بشکرانه نعمت توانگری که خداوند بدانها کرامت فرموده است از حال نزدیکان فقیر و تنگدست خود جو یا بوده و از آنان دستگیری نمایند) و نام نیکی که خداوند برای شخص در میان مردم قرار دهد برای او بهتر از دارائی و مالی است که آنرا برای دیگران میراث گذارد (زیرا بقول سعدی:

نام نیکو گر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار)

۵- (ای مردم) آگاه باشید آن گاه که یکی از شما خویشان خود را در شدت فقر و تهیدستی ببیند نباید از آنها رو گردان شده و مالی را که نگاهداشتنش آنرا زیاد نکرده و از صرف کردنش (در راه خدا) کاهش نیابد بروی آنان ببیند. و کسی که دست خود را از طایفه خویش بردارد (بکار آنها نرسد و کمکشان نکند) در این صورت از آنها یک دست و از او دستهای زیادی گرفته می‌شود. و کسی که باقوام و اطرافیانش ملایمت و مهربانی کند (مقابلاً) از آنها نیز دوستی و محبت دائمی را در می‌یابد.

### از کلمات قصار (حکم و مواظ)

۱- کسی که طمع و روزی (باندوخته مردم را) شعار خود ساخت خویشتن را کوچک و حقیر گردانید، و آنکه گرفتاری و پریشانی خود را (پیش دیگران) آشکار نمود بدلت و خواری تن در داد، و کسی که زبانش را بر خود حاکم و مسلط نمود (بدون اندیشه و فکر سخن گفت) نسبت بخود اهانت روا داشته است.

۲- بخل ورزیدن (برای آدمی مایه) ننگ بوده و ترسوئی (موجب) نقصان و کاهش است، و فقر و نیازمندی شخص زیرک و هوشمند را از (اقامه) برهانش بی‌زبان و گنگ گرداند، و نادار و اندک مال در شهر خود غریب و بی‌کس است (مردم بخاطر تنگدستی او با وی معاشرت نمی‌کنند بر خلاف شخص توانگر که در همه جا مورد توجه است چنانکه سعدی گوید:

منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا رسید خیمه زد و خوابگاه ساخت

آنرا که بر مراد جهان نیست دسترس

در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت

و عجز و ناتوانی (برای انسان) آفت است و صبر و شکیبائی (در برابر مشکلات و ناملائمات روزگار) شجاعت است و زهد و پارسائی ثروت و دارائی است (زیرا کسی که بمال دنیا بی‌اعتنا باشد دارای استغنائی طبع یعنی توانگری حقیقی خواهد بود) و پارسائی (اجتناب و دوری از گناهان و پرهیز از انجام محرّمات) سپر و نگهدارنده (از آتش جهنّم و عذاب خدا در قیامت) است.

۳- راضی و خشنود بودن (بمقدّرات و قضاء الهی در همه حال) نیکو همنشینی است، و دانش میراثی است ارجمند، و آداب (و مکارم اخلاق) زیورهای تازه‌اند، و فکر و اندیشه آینه صاف و صیقلی شده است (که صورت امور و قضایا در آن منعکس میشوند).

۴- هر که خود بین و خود پسند باشد خشمگین بر او زیاد شود (بعلّت خود پسندی که لازمه‌اش کوچک شمردن دیگرانست مردم بر او خشمگین شوند)، و صدقه داروی شفابخش و نجات دهنده است، و اعمال و کردار مردمان در دنیا (هر چه باشد) در آخرت جلو چشمشان آشکار و هوید است.

۵- برای (وجود) این انسان (که اثر قدرت و خلاقیت خدا است) تعجب کنید (زیرا) با پیهی (حدقه چشم) می‌نگرد و با پاره گوشتی (زبان) سخن گوید و با استخوانی (استخوانهائی که در گوش وجود داشته و ارتعاش و تموج هوا را به پرده صماخ گوش می‌رسانند) می‌شنود و از سوراخ (بینی) نفس می‌کشد.

۶- زمانی که دنیا بگروهی رو نهد نیکوئیهای دیگران را بحساب آنها در آرد و هر گاه بدانها پشت کند نیکوئیهای خودشان را نیز از آنها می‌گیرد.

۷- با مردم آن چنان آمیزش و معاشرت کنید که اگر در آن حال مردید بر شما گریه کنند و اگر زنده ماندید مایل بمعاشرت تان باشند.

(آن شنیدم که وقت زادن تو

همه خندان بدند و تو گریان

آن چنان زی که وقت مردن تو

همه گریان شوند و تو خندان)

۸- هرگاه بر دشمنت ظفر یافتی بشکرانه (نعمت) پیروزی بر او عفو و گذشت را بکار بند.

۹- عاجزترین مردمان کسی است که از بدست آوردن برادران (دوستان) ناتوان باشد و عاجزتر از آن کسی است که دوستی را هم که بمصاحبتش موفق شده از دست دهد.

۱۰- هر گرفتار شده ببلائی را نباید ملامت نمود (زیرا گاهی انسان

در اثر اجبار و یا نادانی و یا وجود شرایط دیگری برای خود ایجاد گرفتاری میکند که جای سرزنش نمی‌باشد).

۱۱- لغزشها و خطاهای اشخاص با مروّت و آبرومند را رها کنید (نادیده بگیرید زیرا) از آنان کسی نمی‌لغزد مگر این که دستش بدست (حمایت) خداوند میباشد که او را بلند میکند.

۱۲- وقت و فرصت مانند گذشتن ابر (در آسمان) می‌گذرد پس فرصتهای خوب را زودتر دریابید (از اوقات عزیز عمر که هر لحظه در گذر است برای سفر آخرت توشه بردارید)

۱۳- بیچاره و ستم‌دیده‌ای را بفریاد رسیدن و از دل اندوهگین غم و اندوه را بیرون کردن از جمله کفّارات گناهان بزرگ محسوب می‌شود.

۱۴- ای فرزند آدم زمانی که دیدی پروردگار پاکت نعمتهای خود را پشت سر هم بتو می‌بخشد و تو (بجای سپاسگزاری بدان نعمتها) او را معصیت و نافرمانی میکنی پس (از عذاب و عقوبت) او بترس.

۱۵- برترین زهد پنهان داشتن آن (از نظر مردم) است.

۱۶- زمانی که تو (در اثر گذشتن ساعات عمر) پشت بدنیا کرده (و رو بطرف مرگ می‌روی) و مرگ (هم بتو) رو می‌آورد پس چه زودتر (بین تو و مرگ) ملاقات خواهد بود.

۱۷- جوانمرد و بخشنده باش و اسراف منما و اندازه گیر و میانه‌رو باش و سختگیری مکن.

۱۸- شریفترین توانگری و بی‌نیازی رها کردن آرزوها است.

۱۹- کسی که آرزو و امید را طولانی کرد عمل (خود) را بد نمود.

۲۰- از دوستی کردن با احمق بر حذر باش زیرا که او می‌خواهد بتو سود رساند (ولی بعلت بیخردی) زیان می‌رساند. و از دوستی بخیل بپرهیز زیرا آنچه را که بدان بسیار نیازمندی از تو باز دارد. و از دوستی بد عمل و تبهکار سخت پرهیز کن که ترا بهاء ناچیزی می‌فروشد. و از دوستی دروغگو دوری گزین که او مانند سراب است (ترا می‌فریبد) و دور را بتو نزدیک و نزدیک را از تو دور گرداند.

۲۱- در صورتی که انجام مستحبات بواجبات لطمه‌ای وارد آورد بجا آوردن آنها موجب تقرّب به پیشگاه خداوند نمی‌باشد.

۲۲- زبان خردمند پشت دل اوست و دل احمق پشت زبان او (خردمند ابتداء تأمل و اندیشه میکند آن گاه سخن گوید و نادان و احمق اول سخن گوید بعد بفکر و اندیشه افتد).

۲۳- گناه و عمل بدی که (از تو سر زند و) ترا اندوهگین نماید در نزد خداوند بهتر از کردار نیکی است که ترا بعجب و خود بینی وا دارد.

۲۴- قدر و منزلت مرد باندازه همّت او و صدق و راستیش بمیزان مروّتش و شجاعت او بقدر حمیتش و عفت و پاکدامنی وی بقدر غیرت اوست.

۲۵- پیروزی یافتن (در کارها) با احتیاط و دور اندیشی است و احتیاط

و حزم بکار انداختن نیروی فکر و اندیشه است و رای و اندیشه بمحکم نگهداشتن اسرار است.

۲۶- از صولت و سطوت کریم هنگامی که گرسنه شد و از حمله و تسلط لثیم موقعی که سیر شد بترسید.

۲۷- دل‌های مردم رمنده و بهم نامأنوسند پس کسی که میان آنها انس و الفت برقرار سازد (دل‌ها) بدو رو آورند.

۲۸- مادامی که دنیا بتو رو آورده و ترا خوشبخت ساخته عیب تو (از انظار مردم) مخفی و پوشیده است.

۲۹- هر که بکیفر رسانیدن (دشمن و یا خطا کار) تواناتر باشد بعفو و بخشیدن او سزاوارتر است.

۳۰- جود، ناخواسته بخشیدن است و اما بخشیدن پس از سؤال برای شرم (از سائل) و (فرار از) سرزنش مردم است.

۳۱- هیچ بی‌نیازی مانند عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ یاری کننده‌ای مانند مشورت نیست.

۳۲- قناعت مالی است تمام نشدنی.

۳۳- مال و ثروت مایه تمام خواهشها و تمایلات است. (زیرا ثروتمند بوسیله مالی که در اختیار دارد هواهای نفسانی و آرزوی خود را آسانتر می‌تواند جامه عمل بپوشاند).

۳۴- زبان (آدمی چون حیوان) درنده‌ای است که اگر آزادش گذارند می‌گزد (نباید بدون اندیشه و تعقل سخن گفت).

۳۵- از دست دادن دوستان تنهائی و بیکسی است.

۳۶- مردم جهان مانند کاروانیانی هستند که در حال خواب آنها را سیر می‌دهند (و موقعی که مرگ فرا رسد و بزندگی آنان خاتمه داد از خواب بیدار میشوند و این بیداری بحال آنها سودی نخواهد داشت)

۳۷- از بخشیدن اندک شرمگین مباش زیرا ناامید کردن (سائل) از آن کمتر است.

۳۸- پاکدامنی زیور تهیدستی و سپاسگزاری زیور توانگری است.

۳۹- هر گاه عقل (آدمی) کمال یابد سخنش نقصان پذیرد (پر حرفی دلیل بیخردی است)

۴۰- روزگار بدنهارا فرسوده و آرزوها را تازه و مرگ را نزدیک و آرزو را دور گرداند. هر که بر آن چیره گشت (مال و دارائی بدست آورد) بمشقت افتاد و هر که آنرا از دست داد دچار سختی و محنت گردید (سعدی گوید:

اگر دنیا نباشد دردمندیم

و گر باشد بمهرش دل بیندیم

بلائی زین جهان آشوبتر نیست

که رنج خاطر است ار هست ورنه نیست. )

۴۱- هر نفسی که مرد می‌کشد یک قدم بسوی مرگش برمیدارد.

۴۲- ای دنیا از من دور شو و بسوی خود برگرد آیا (برای فریب من) خود را بمن نمایان میکنی یا طالب و مشتاق منی ترا وقت وصول بدل من نباشد چه دور است (این طمع تو) دیگری را بفریب که مرا بتو نیازی نیست (زیرا تو چون زن عشوه‌گری هستی که برای صید دلها خود نمائی میکنی ولی من چون تو زنی را) سه بار طلاق داده‌ام که دیگر رجوعی بر آن نیست.

(تو خانه‌ای هستی که) زندگی در تو کوتاه و بزرگی تو اندک و ناچیز و آرزویت پست و کوچک است، آه از کمی توشه (اعمال صالحه) و درازی راه و دوری سفر (آخرت) و عظمت محلّ وارد شدن (عوالم بعد از مرگ).

۴۳- حکمت گمشده مؤمن است پس آنرا فراگیر اگر چه از مردم منافق شنیده باشی.

۴۴- (ای مردم) پنج چیز را بشما سفارش میکنم که اگر در طلب آنها (پایتان را) زیر بغل شتران بکوبید (بسرعت راه را طی کنید) ارزش دارد: هیچیک از شما نباید بجز پروردگارش (بدیگری) امیدوار باشد و جز از گنااهش نباید از چیزی بترسد و هیچکس وقتی از چیزی که نمی‌داند پرسند از گفتن این که نمی‌دانم نباید شرم کند و هیچکس از آموختن چیزی که نمی‌داند نباید شرم کند و بر شما باد صبر (در مشکلات زندگی) زیرا که صبر از ایمان مانند سر است از بدن و تن بی‌سر و ایمان بی‌صبر فائده و خیری ندارد.

۴۵- هر کس آنچه را که میان او و خداست (با تقوی) اصلاح کند خداوند آنچه را که میان او و مردم است بصلاح آرد و کسی که کار آخرتش را درست کند خداوند برای او کار دنیایش را درست گرداند و هر که را از خویشتن برای خود پند دهنده‌ای باشد از جانب خدا برای او محافظی خواهد بود.

۴۶- دانشمند بنام معنی کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و آنها را از لطف و رأفت خدا مأیوس نگرداند و از مکر و عقوبت خدا ایمن ننماید (باید ضمن امیدواری بر رحمت واسعه حقّ از عذاب و کیفر او نیز بیمناک بود).

۴۷- این دلها (در اثر تفکّر و تحقیق در مطالب علمی) مانند بدنها خسته میشوند پس برای (رفع خستگی و ملالت) آنها لطائف حکمتها را بجوئید.

۴۸- هیچ مالی نافع تر از عقل و هیچ تنهائی وحشتناکتر از خودپسندی و هیچ عقلی مانند تدبیر و هیچ کرامتی مانند پرهیزکاری و هیچ همنشینی چون نیکخوئی و هیچ میراثی مانند ادب و هیچ کشاننده‌ای (بسوی نیکی‌ها) مثل توفیق و هیچ تجارتی مانند کردار شایسته (پر سود) و هیچ سودی مانند پاداش (خداوند) نیست.

و هیچ پارسائی مانند وقوف در شبهه و هیچ زهدی مانند بیرغبتی در حرام و هیچ دانشی چون تفکر و هیچ عبادتی مانند انجام واجبات و هیچ ایمانی مانند حیاء و صبر و هیچ حسب و بزرگی مانند فروتنی و هیچ شرفی مانند علم و هیچ عزتی همچون بردباری و هیچ کمک و پشتیبانی محکمتر از مشورت نیست.

۴۹- ضایع کردن فرصت موجب غم و اندوه است.

۵۰- داستان دنیا بداستان مار گزنده‌ای ماند که دست کشیدن بدان نرم و در اندرونش زهر کشنده است.

نادان فریب خورده بسوی آن رود ولی خردمند دانا از آن دوری گزیند.

۵۱- چقدر اختلاف و دوری است بین دو کار: یکی عملی که لذتش رفته و زیان و رنج آن باقی بماند (مانند لذایذ شهوانی) و دیگری عملی که (مانند اعمال عبادی) رنج آن رفته و مزد و پاداشش باقی ماند.

۵۲- اسلام را چنان تعریف و توصیف میکنم که کسی پیش از من آنرا تعریف نکرده است: اسلام یعنی تسلیم (در برابر حکم خدا) و تسلیم یقین داشتن (بصحت و واقعیت احکام) است و یقین تصدیق نمودن (اعتقاد ثابت داشتن) است و تصدیق اقرار و اعتراف نمودن (بدانها) است و اقرار و اعتراف نیز اداء (احکام) است و اداء یعنی عمل و کردار (پس اسلام حقیقی بانجام عمل صالح است و بقول سعدی بعمل کار برآید بسخندانی نیست).

۵۳- از کار بخیل تعجب میکنم (زیرا) می‌شتابد بسوی فقر و نیازمندی که از آن گریزانست و از دست می‌دهد توانگری و بی‌نیازی را که خواهان آنست، پس در دنیا مانند فقراء و نیازمندان زندگی میکند و در آخرت مانند توانگران از او حساب می‌کشند. و از گردنکش متکبر نیز شگفتم آید که دیروز نطفه (گندیده در صلب پدر) بود و فردا لاشه مرده (در زیر خاک) خواهد بود. و عجب دارم از کسی که در وجود خدا شک و تردید میکند در حالی که او مخلوق خدا را (بجشم خود) می‌بیند. و بشگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده در صورتی که او کسانی را که (هر روز و هر ساعت) می‌میرند می‌بیند. و تعجب میکنم از کسی که سرای آخرت را انکار میکند در حالی که دار دنیا را می‌بیند. و عجب دارم از کسی که آبادکننده خانه فنا پذیر دنیا و رهاکننده خانه باقی و جاوید آخرت است.

۵۴- هر که در کار (بندگی و طاعت خدا و انجام اعمال صالحه) کوتاهی کرد گرفتار حسرت و اندوه گردید و کسی که در مال و جاننش بهره و نصیبی برای خدا قائل نشود خدا را با وی کاری نیست (اگر از مالش در راه خدا انفاق نکند و برای اعزاز دین او خود را بزحمت نیندازد از فضل خدا دور ماند).

۵۵- بزرگی آفریدگار در نزد تو مخلوق را در چشم تو کوچک گرداند.

۵۶- خداوند را فرشته‌ای است که هر روز فریاد می‌زند (ای مردم) بزائید برای مردن و جمع کنید برای فانی شدن و (خانه و ساختمان) بسازید برای خراب شدن (همین مضمون را علی علیه السلام در دیوانی که منسوب بدانحضرت است چنین فرموده است:

قلیل عمر نافی دار دنیا

و مرجعنا الی بیت التراب

له ملک ینادی کلّ یوم

لدوا للموت و ابنوا للخراب

ترجمه: عمر ما در دنیا کم است و بازگشت ما بسوی قبر است برای خدا ملکی است که هر روز ندا میکند بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن).

۵۷- دنیا گذرگاه است نه جای ماندن و مردم در آن دو فرقه‌اند: گروهی خود را (بمتاع دنیا و تمایلات نفسانی) فروختند و (در نتیجه در آخرت) خود را هلاک ساختند و گروهی خود را (با تقوی و پیروی از دین) خریدند پس خود را (از هول قیامت و عذاب دوزخ) رها نمودند.

۵۸- دوست اگر در سه مورد دوست خود را حمایت نکند دوست نیست، در شدت و گرفتاری، در غیبت او، و پس از مرگش. (دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی)

۵۹- کسی را که چهار چیز بخشیدند از چهار چیز محروم نماند: بکسی که دستور دعا داده شد از استجاب آن محروم نگردید و کسی را که (راه) توبه نشان دادند از پذیرفته شدن آن بی نصیب نشد و آنرا که استغفار دادند از آمرزش ناامید نگشت و کسی را که سپاسگزاری (از نعمت‌ها) بخشیدند از فزونی و زیادی (آن) محروم نگردید.



۶۰- علم و دانش بهتر از مال است (زیرا) علم ترا ننگه میدارد (در صورتی که) مال را تو باید نگهداری کنی.

هزینه و بخشش مال را کاهش دهد در حالی که علم با بخشیدن زیادتر گردد و کسی که با مال و ثروت پرورش یافته (در ناز و نعمت بزرگ شده) با نابودی مال نابود شود.

۶۱- نماز موجب تقرّب هر پرهیزکار (بدرگاه حضرت حق) است و حج گزاردن برای هر ناتوانی بمنزله جنگیدن (در راه خدا) است و هر چیزی را زکاتی است و زکاة بدن هم روزه گرفتن است و جهاد زن خوشرفتاری با شوهر است.

۶۲- بوسیله صدقه دادن روزی را (از آسمان رحمت و کرم خدا) پائین آورید و کسی که بباز یافتن عوض یقین نمود در بخشیدن سخی می شود (زیرا میداند که هر چه در راه خدا انفاق کند خداوند پاداشش را چندین برابر خواهد داد).

۶۳- آنکه (در مورد هزینه زندگی و انفاق) میانه‌رو شد نیازمند و تنگدست نگردید.

۶۴- صبر و شکیبائی بآدمی باندازه مصیبت داده می‌شود و کسی که هنگام مصیبت و گرفتاری (از شدت اندوه کم طاقتی نموده و) دست خود را برانش زند اجرش ضایع گردد.

۶۵- بوسیله صدقه دادن ایمان خود را حفظ کنید و اموالتان را با دادن زکاة در پناه آرید و امواج بلاء و گرفتاری را با دعا کردن برطرف سازید.

۶۶- مرد در زیر زبانش پنهان است (سخن آینه مرد سخنگوست).

۶۷- کسی که قدر و قیمت خود را نشناخت تباه گشت.

۶۸- شکیبا و صبور پیروزی را از دست ندهد اگر چه زمان (شکیبائی) بر او طولانی شود

(زیرا صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید)

۶۹- آنکه بکار گروهی راضی شود مانند اینست که با آنان در انجام آن کار شرکت داشته است و بر کسی که داخل در کار باطلی شود دو گناه است: یکی گناه انجام عمل و دیگری گناه رضایت بدان عمل.

۷۰- (خیر و شرّ را) بشما نمایان کرده‌اند اگر دیده بگشائید و راه (سعادت) را نشان داده‌اند اگر راه را پیدا کنید و شنوایی داده‌اند اگر شنوا باشید.

۷۱- برادر (دوست) خود را (اگر بتو بدی کند) بوسیله نیکی کردن سرزنش کن و شرّش را با انعام و اکرام بخودش باز گردان.

۷۲- هر که خود را در جاهای مورد تهمت قرار دهد کسی را که نسبت بوی بد گمان شده است نباید سرزنش نماید.

۷۳- هر که خود رأی شد بهلاکت افتاد و کسی که با مردان مشورت کرد در عقلهای آنها شرکت نمود.

۷۴- عجب و خود پسندی از بدست آوردن فزونی و زیادتی باز دارد (کسی که مالی بدست آورده یا دانشی آموخته باشد اگر بدان مغرور شود دیگر دنبال زیاده بر آن نمی‌رود)

۷۵- مرگ نزدیکست و مصاحبت (و دوستی دنیا و اهل دنیا) کم. (زندگی چند روزه در دنیا تمام می‌شود و مرگ فرا می‌رسد).

۷۶- ترک گناه از طلب توبه آسانتر است.

۷۷- چه بسا که یک بار خوردن از خوردن‌های بسیار باز دارد.

۷۸- مردم بدانچه نادانند دشمن می‌باشند.

۷۹- کسی که راههای اندیشه‌ها را استقبال نمود (با مردم خردمند در کارها مشورت کرد) مواقع خطاء و اشتباهکاری را شناخت.

۸۰- هر گاه از کاری ترس داشتی خویشتن را در آن افکن زیرا سختی و ناراحتی ترس بزرگتر از آن چیزی است که تو از آن می‌ترسی.

۸۱- با کندن (ریشه) شرّ و بدی از (زمین) دل خود آنرا از سینه دیگری ریشه کن نما (اگر در دل خود بدخواه کسی نباشی دیگری نیز بدخواه تو نمی‌شود).

۸۲- ستیزگی و لجبازی فکر و اندیشه را می‌برد (و تباه میکند)

۸۳- در خاموش بودن با علم و حکمت خیری نیست همچنان که در سخن گفتن از روی نادانی خیری نباشد.

۸۴- کوچ کردن نزدیک است (باید از فرصت استفاده کرد و برای آخرت توشه برداشت)

۸۵- ای پسر آدم آنچه زیاده بر قوت و روزی خود بدست آوردی (برای دیگری جمع کردی) و تو خود خزانهدار آن دیگری هستی.

۸۶- کسی را که صبر و شکیبائی (از غم و اندوه) نجات نداد جزع و بیتابی او را هلاک گردانید.

۸۷- یقیناً برای دلها تمایل و رو آوردن و رو گرداندنی است پس بسوی آنها از راه خواهش و رو آوردن آنها بیائید زیرا اگر دل از روی اکراه بکاری وادار شود کور گردد.

۸۸- ای مردم بترسید از خداوندی که اگر (سخن) گوئید بشنود و اگر درد دل پنهان داشتید بداند و (با تهیه زاد و توشه برای آخرت) پیشدستی کنید بر مرگی که اگر از آن بگریزد شما را دریابد و اگر بایستید شما را می‌گیرد و اگر فراموش کنید شما را یاد میکند.

۸۹- کسی که در برابر نیکی کردن تو سپاسگزاری نمی‌کند مبادا ترا بانجام نیکی بیرغبت و بی‌اعتنا کند (زیرا) کس دیگری (خداوند) ترا در برابر آن نیکی پاداش دهد و تو از پاداش (خداوند) شاکر بیشتر از آنچه شخص ناسپاس از تو ضایع کرده بهره‌مند می‌شوی و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

۹۰- هر ظرفی بوسیله آنچه در آن نهند تنگ می‌گردد (حجمش کاهش یابد) مگر ظرف علم (عقل و ذهن که هر چه بیشتر علم آموخته شود) وسیع‌تر گردد.

۹۱- اولین سودی که شخص حلیم از بردباری خویش می‌برد آنست که مردم در برابر نادان طرفدار او میشوند.

۹۲- اگر بردبار نیستی خود را بردبار نشان بده زیرا که کم کسی خود را بگروهی مانند نمود و از آنان نشد.

۹۳- هر که از خود (پیش از مردن در برابر اعمالی که انجام داده) حساب کشید سود برد و هر که از آن بی‌خبر ماند زیان نمود و کسی که (از خدا) ترسید از (هول و عذاب قیامت) ایمن گشت و آنکه (از کارهای جهان و مردم جهان) پند گرفت بینا گردید و کسی که بینا گردید فهمید و آنکه فهمید (در امور دین) دانا شد.

۹۴- خود خواهی و خود پسندی مرد یکی از حسد کنندگان عقل اوست (عجب و خود پسندی بین عقل و عیوب شخص حجاب است).

۹۵- از خاک و خاشاک (حوادث و ناملايمات) چشمت را ببند و آلا هرگز خرسند و راضی نخواهی بود (دنیا محلّ حوادث و گرفتاریهاست و انسان باید تا حدی در برابر آنها بی اعتناء باشد و آلا از پا در می آید).

۹۶- در انقلابات روزگار و دگرگونیهای حالات گوهرهای مردان دانسته شود.

۹۷- رشک بردن دوست (بدوست خود) از بیماری (نادرستی و ناپاکی) دوستی است.

۹۸- بیشتر جاهائی که عقلها بخاک میافتند زیر درخشندگیهای طمعها است. (حرص و طمع است که دیده عقل را می بندد و انسان را بذلت و خواری می افکند).

۹۹- ستم کردن بر بندگان (خدا) برای روز رستاخیز بد توشه ای است.

۱۰۰- از شریفترین کارهای کریمان چشم پوشی و تغافل نمودن اوست از آنچه میداند.

۱۰۱- شرم و حیا لباس خود را بهر که پوشاند مردم عیب او را نبینند.

۱۰۲- مهابت و وقار از زیادی خاموشی حاصل شود و بداد و انصاف دوستان زیاد گردند و از نیکی کردن، قدرها و منزلتها بزرگ شوند و با فروتنی و تواضع نعمت تمام یابد و با تحمل رنجها بزرگی و آقائی ضرورت پیدا کند و با روش عادلانه و رفتار نیک دشمن مقهور گردد و با بردباری نشان دادن در برابر نادان یاران شخص زیاد شود.

۱۰۳- ایمان (تنها با زبان گفتن نیست بلکه ایمان) شناختن و معتقد بودن از روی قلب و اعتراف و اقرار بزبان، و با اعضاء و جوارح بدن عمل نمودن است.

۱۰۴- هر که بر (نداشتن مال و یا ناملايمات دیگر) دنیا اندوهگین شد بقضاء خداوند خشمگین گشته است و کسی که از گرفتاری و مصیبتی که بدو روی آورده نزد دیگری شکوه کند از پروردگارش گله مند شده است و هر که پیش توانگری آمد و بخاطر توانگری او بدو فروتنی کرد دو ثلث دینش (از دست) رفت و آنکه قرآن خواند و پس از مرگش داخل آتش شد از جمله کسانی است آیات خدا را مسخره می نمود و هر که دلش بدوستی دنیا شیفته و حریص شد قلبش بسه چیز دنیا چسبیده شود: غم و اندوهی که از او جدا نشود و حرصی که او را رها نکند و آرزویی که بدان نرسد.

۱۰۵- با کسی که روزی بدو رو آورده (گشاده روزی است در معاملات) شریک باشید که شرکت با او برای توانگری شایسته‌تر و برای بدست آوردن بهره و سود سزاوارتر است.

۱۰۶- (بفرزندش امام حسن علیه السلام فرماید): هیچگاه کسی را بمبارزه نخوان و اگر ترا بدان خواندند اجابت کن زیرا خواننده (بمبارزه ستمگر) است و ستمگر ب خاک افتاده می‌باشد.

۱۰۷- بخدا سوگند این دنیای شما در نظر من از استخوان بی‌گوشت و پوسیده خوک که در دست شخص جذام گرفته باشد پست‌تر است.

۱۰۸- گروهی خدا را از روی میل و رغبت (بثواب و پاداش آخرت) بندگی کردند پس این عبادت تاجران است و طایفه‌ای خدا را از روی ترس (جهنم و عذاب قیامت) بندگی نمودند پس این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را (سزاوار پرستش دیده و در برابر نعمتهای او) برای سپاسگزاری بندگی اختیار کردند پس این عبادت آزادگان است.

۱۰۹- روز ستم‌دیده بر ستمگر سخت‌تر از روز ستمگر بر ستمکش است (زیرا ستم‌دیده چند روزی در دنیا ستم می‌بیند ولی کيفر و عقوبت ستم در قیامت برای ستمگر آتش جهنم است)

۱۱۰- از خداوند اگر چه بمقدار کم هم باشد بترس و میان خود و خداوند پرده‌ای و لو نازک هم باشد قرار ده.

۱۱۱- هر گاه (بیک پرسش) پاسخهای زیاد و گوناگون داده شود درستی (آن) پنهان ماند (سؤال کننده متحیر شود که بکدام یک از آنها عمل کند).

۱۱۲- یقیناً برای خداوند تعالی در هر نعمتی حقی است (که باید بدان نعمت سپاسگزاری کرد) پس هر که آن (شکر نعمت) را اداء کند خداوند آن نعمت را بر او زیاد گرداند و کسی که در این مورد کوتاهی نماید خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۱۱۳- از گریختن و تباه شدن نعمتها (در اثر ناسپاسی) بترسید که هر گریخته‌ای باز نمی‌گردد.

۱۱۴- کسی که در باره تو گمان نیک برد (انتظار دریافت احسان و انفاق ترا داشت) پس گمان او را راست گردان. (در باره‌اش نیکی کن).

۱۱۵- برترین و نیکوترین کردارها عملی است که انجام آن را اجباراً بنفس خود تحمیل کنی.

- ۱۱۶- خدا را بجهت بهم خوردن تصمیمات و اراده‌ها و بگشوده شدن گره‌ها (ی مشکلات) شناختم.
- ۱۱۷- تلخی دنیا (تحمل رنج و ناراحتی در برابر انجام تکالیف عبادی و صبر بر ناملات) شیرینی (سعادت و راحتی) آخرت است و شیرینی دنیا (لذایذ نامشروع که از هوی و هوس نفسانی سرچشمه گیرند موجب) تلخی (عذاب و عقوبت) آخرت است.
- ۱۱۸- ای فرزند آدم (پیش از این که مرگت فرا رسد و از دنیا بروی) تو خود وصی خویش باش و آنچه را که می‌خواهی از مال و دارائی تو پس از مرگ در باره‌ات انجام دهند خود پیش از مرگ انجام ده.
- ۱۱۹- تندی (و خشم) نوعی از دیوانگی است زیرا هر که صاحب چنین صفتی باشد (پس از آرامش) پشیمان گردد پس اگر پشیمان نشود جنونش شدید و دائمی است.
- ۱۲۰- آن گاه که تنگدست و نیازمند شدید بوسیله صدقه دادن با خداوند تجارت کنید (تا گشایشی در کار روزی‌تان فراهم آید).
- ۱۲۱- ای فرزند آدم، امروز برای (رزق و روزی) فردای نیامده اندوهگین مباش زیرا اگر روز نیامده از عمر تو باشد و تو زنده بمانی خداوند در آن روز روزی ترا می‌رساند.
- ۱۲۲- مردم در دنیا دو (نوع) عمل کننده‌اند: عمل کننده‌ای که در دنیا (فقط) برای دنیا کار میکند (در نتیجه) دنیا او را بخود مشغول کرده و از کار آخرتش باز داشته است (چنین کسی) از فقر و تهیدستی بازماندگانش می‌ترسد و از فقر و نیازمندی خود (در آخرت) ایمن است پس عمرش را در راه سود دیگری فانی می‌سازد. و عمل کننده‌ای (دیگر) در دنیا برای روز مرگ و آخرت کار میکند (در نتیجه) آنچه از نیازمندیهای دنیا بدو ضرورت دارد بدون این که برای آن کاری کند برایش می‌رسد، پس چنین کسی بهره هر دو سرا را برده و بهر دو مالک شده است و پیش خدا آبرومند گشته و از خدا حاجتی نخواهد که روا نسازد.
- ۱۲۳- کسی که دوری سفر (آخرت) را بیاد آورد (تا اجل نرسیده خود را با زاد و توشه تقوی و اعمال شایسته) آماده سازد.
- ۱۲۴- میان شما و پند و موعظه از فریب و غفلت حجاب و مانعی وجود دارد.
- ۱۲۵- مردم بچیزی خوشا بآن نگفتند مگر این که روزگار بر آن، روز بدی را پنهان نمود.

- ۱۲۶- چون خداوند بنده‌ای را (در اثر نافرمانی و معصیت) پست و خوار گرداند او را از علم (احکام دین) محروم سازد.
- ۱۲۷- اگر خداوند (بوسیله پیغمبرانش مردم را) از معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود (باز هم) برای سیاستگزاری از نعمتهای او واجب بود که او را نافرمانی نکنند.
- ۱۲۸- با احمق مصاحبت مکن زیرا که او کردار خود را در نظر تو می‌آراید و دوست دارد که تو هم مانند آن (احمق) باشی.
- ۱۲۹- برای تو سه دوست و سه دشمن است: پس دوستانت (عبارتند از) دوست تو، و دوست دوست تو، و دشمن دشمن تو. و دشمنانت (عبارتند از) دشمن تو، دشمن دوست تو، و دوست دشمن تو.
- ۱۳۰- عبرت‌ها و پندها چه بسیارند ولی عبرت گرفتن و پند پذیری چقدر کم است.
- ۱۳۱- از علی علیه السلام، پرسیدند خداوند (در قیامت) چگونه بحساب این همه مردم با وجود زیادیشان می‌رسد فرمود همچنان که این همه را با وجود کثرتشان روزی می‌دهد.
- پرسیدند چگونه از آنها حساب خواهد و آنان او را نمی‌بینند فرمود همان گونه که آنها را روزی می‌دهد و آنان او را نمی‌بینند.
- ۱۳۲- فرستاده تو بیان کننده عقل تست و نامهات رساتر چیزی است که از زبان تو سخن گوید. (برای پیغام فرستادن باید کسی را انتخاب نمود که دانا و شایسته باشد و بهتر از آن نامه نوشتن است زیرا فرستاده هر قدر هم فهمیده و هوشمند باشد بهتر از خود انسان که مقصودش را در نامه قید میکند نخواهد بود).
- ۱۳۳- کسی که بشدت و سختی بلاء گرفتار شده است از کسی که عافیت داشته و از درد و بلاء آسوده نیست بدعا نیازمندتر نمی‌باشد. (هر دو نیازمند دعا هستند گرفتار برای رفع گرفتاری و صاحب عافیت برای دوام عافیت).
- ۱۳۴- مردم پسران دنیا هستند و مرد بر دوستی مادرش ملامت نمی‌شود.
- ۱۳۵- مسکین و نیازمند (که پیش دیگری رود و چیزی خواهد) فرستاده خداست پس کسی که او را رد کند و باز دارد خدا را رد کرده است و هر که بدو چیزی دهد بخدا داده است.

۱۳۶- دوستی پدران در میان فرزندان (آنها) نزدیکی و خویشاوندی است و خویشاوندی بدوستی نیازمندتر از دوستی بخویشاوندی است.

۱۳۷- ایمان بنده‌ای تا وثوق و اعتمادش بدانچه در دست (قدرت) خداوند سبحان است بیشتر از آنچه در دست خود دارد نباشد درست نیست.

۱۳۸- برای دلها رو آوردن و رو برگرداندنی است (گاهی شوق و رغبت عبادت دارند و گاهی خسته و بی‌میل‌اند) پس هر گاه (بسوی عبادت) رو نهند آنها را بانجام نوافل و مستحبات و ادار نمائید و زمانی که رو برگردانیدند بانجام واجبات اکتفاء کنید.

۱۳۹- از انجام گناهان و نافرمانیها بخدا، در خلوت‌ها و پنهانیها بترسید زیرا که شاهد و بیننده خود داور و حکم کننده است.

۱۴۰- پیروز نشد آنکه گناه بدو چیره گشت و غلبه کننده با شرّ و بدی (غالب نیست بلکه) مغلوب است:

۱۴۱- کمترین چیزی که شما برای خداوند سبحان الزام دارید اینست که از نعمتهای او برای انجام گناهان کمک نطلبید (نعمتهائی را که خداوند بشما ارزانی داشته در راههای نامشروع تباه نسازید).

۱۴۲- بی‌اعتنائی و امید نداشتن بدانچه در دست مردم است بزرگترین توانگری است.

۱۴۳- اگر بنده (با دیده دل) اجل خود و جای بازگشتش را ببیند آرزو و فریب آن (نفس) را دشمن دارد.

۱۴۴- برای مال و دارائی هر کسی دو شریک وجود دارد: یکی ارث برنده و دیگری حوادث روزگار (حوادث و پیشامدها مال او را فانی و نابود میکنند و پس از مرگ نیز بازماندگانش آنرا بارث می‌برند).

۱۴۵- پاکدامنی زینت فقر و تهیدستی است و سپاسگزاری زینت توانگری است.

۱۴۶- مدح و تمجید (در باره اشخاص) بیش از استحقاق و شایستگی تملق و چاپلوسی است و کمتر از استحقاق، درماندگی و ناتوانی در سخن و یا از رشک و حسد است.

۱۴۷- سختترین گناهان (در نزد خدا) گناهی است که مرتکب و انجام دهنده‌اش آنرا سبک و کوچک شمارد.

۱۴۸- کسی که (برای اصلاح خویشتن) بعیب خود نگر نیست از توجه بعیب دیگری باز ماند. و کسی که بروزی خدا داد راضی و خرسند گشت بدانچه (از مال دنیا) از دست رفت اندوهگین نشد. و هر که (بدیگران)



شمشیر ستم کشید خود بدان کشته گردید. و هر که در کارهای سخت خود را برنج افکند هلاک شد و آنکه خود را در گردابه‌های (مهالک) انداخت غرق گردید و کسی که بجاهای بد داخل شد تهمت زده گشت. و کسی که بر حرفی کرد خطاء و اشتباهش زیاد گردید و کسی که خطایش بسیار شد حیاء او اندک گردید و آنکه حیاءش اندک شد پارسائی‌اش کم گردید و کسی که پارسائی وی کم شد دلش مرده گشت و آنکه دل مرده شد داخل آتش گردید.

۱۴۹- سختی چون بمنتهاء درجه خود رسد گشایش حاصل شود و هنگام تنگ شدن حلقه‌های بلاء و گرفتاری آسایش فراهم آید. (در چنین مواردی باید بخداوند پناه برد و استغاثه و دعا نمود تا خداوند مهربان گشایش و فرجی مرحمت فرماید).

۱۵۰- بزرگترین عیب و زشتی آنست که (در باره دیگران) عیب بدانی آن چیزی را که مانند آن در خود تو باشد.

۱۵۱- هرگاه از خداوند سبحان حاجتی خواهی پس حاجت خود را با صلوات بر پیغمبر او صلی الله علیه و آله شروع کن سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند کریمتر از آنست که از او دو حاجت خواسته شود یکی را روا سازد و دیگری را رد کند.

۱۵۲- هر که بآبروی خود بخل ورزد (علاقه‌مند شود) باید جدال و ستیزه (با مردمان پست و بی‌آبرو) را روا سازد.

۱۵۳- تعجیل و شتابزدگی در کارها پیش از امکان (قدرت بانجام آنها) و سستی و درنگ پس از بدست آمدن فرصت از حماقت است.

۱۵۴- فکر و اندیشه (برای نشان دادن صورت معقولات) آینه صاف و روشنی است و عبرت گرفتن (از تحولات روزگار) بیم دهنده موعظه کننده‌ای است و دوری تو از چیزهایی که بدیگران نپسندی برای تأدیب نفس تو کفایت میکند.

۱۵۵- علم و دانش بکردار و عمل مقرون و پیوسته است پس کسی که دانست عمل نمود، و علم عمل را (بسوی خود) می‌خواند اگر پاسخش داد (در این صورت انسان از عملش بهره‌مند شود) و آلا از آن کوچ کند.

۱۵۶- هیچ شرافتی برتر از (شرافت) اسلام و هیچ عزّتی گرامی‌تر از پرهیزکاری و هیچ پناهگاهی بهتر از پارسائی و هیچ شفاعت کننده‌ای رهاننده‌تر از توبه (بسوی خدا) و هیچ گنجی توانگر کننده‌تر از قناعت نیست و

هیچ مالی فقر برنده تر از خشنود شدن بروزی رسیده نمی باشد. و کسی که بقدر کفاف اقتضار کرد براحتی چیره گردید و در بستر آسایش فرود آمد و طمع (بمال دنیا) کلید رنج و مرکب بارکش بلاء و گرفتاری است و حرص و تکبر و رشک بردن (آدمی را) برای افتادن بگناهان دعوت میکنند و بدکاری جمع آورنده بدیها و عیبها است.

۱۵۷- بخل جمع کننده بدیها و زشتیها است و آن مهاری است که (انسان بوسیله آن) بسوی هر بدی کشیده می شود.

۱۵۸- بسا بصبح رو آورنده ای که آنرا پشت سر نگذاشت (مرد و شب نرسید) و بسا کسی که در اول شب (مردم در اثر جاه و مقام و مال و نعمتی که داشت) باو غبطه می خوردند و در آخر شب گریه کنندگان (بخاطر مرگ او) برخاستند.

۱۵۹- سخن را تا ننگته ای مالکش می باشی (در اختیار تست) و آن گاه که بزبان آوردی مملوک او گشتی پس زیانت را (در محفظه دهان) نگه دار همچنان که طلا و نقرهات را در خزینه نگه میداری (زیرا) چه بسا کلمه ای موجب سلب نعمت شده و رنج و گرفتاری بوجود می آورد.

۱۶۰- آنچه را که نمی دانی مگو بلکه تمام آنچه را هم که می دانی مگو زیرا خداوند سبحان بتمام اعضاء و جوارح تو تکالیفی واجب کرده که در روز قیامت به آنها بر تو حجت و دلیل می آورد.

۱۶۱- بترس از این که خداوند ترا در موقع نافرمانی و گناه ببیند و هنگام طاعتش نیابد که در این صورت از زیانکاران می باشی و چون قوی و توانا باشی بر طاعت و بندگی خدا توانا باش و زمانی که ضعیف و ناتوان گشتی از انجام معصیت خدا ناتوان باش.

۱۶۲- هر خیر و خوشی که بدنبال آن آتش باشد خیر و خوشی نیست و آن شرّ و رنجی که بعدش بهشت باشد شرّ و رنج نیست و هر نعمتی نسبت به بهشت بسیار حقیر و کوچک است و هر بلاء و محنتی در برابر آتش دوزخ عافیت و آسایش است.

۱۶۳- آگاه باشید که از جمله بلاها فقر و تنگدستی است و سخت تر از فقر، بیماری بدن است و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است (نیست بیماری چو بیماری دل). آگاه باشید که از جمله نعمتها نیز دارائی زیاد است (بشرط این که در راه نامشروع صرف نشود) و بهتر از دارائی زیاد تندرستی بدن و بهتر از تندرستی بدن سلامت و پرهیز دل است.

- ۱۶۴- در (مال و متاع) دنیا بیرغبت و بی‌اعتنا باش تا خدا ترا بزشتیهای آن بینا گرداند و (از عبادت و بندگی خدا و حيله و فریب شیطان و نفس اماره) غافل مشو که از تو غافل نیستند.
- ۱۶۵- سخن گوئید تا شناخته شوید زیرا که مرد در زیر زبانش پنهان است.
- ۱۶۶- چه خوش و نیکوست فروتنی توانگران بدرویشان برای بدست آوردن پاداشی که (برای این عمل) در نزد خداوند است و از آن نیکوتر بی‌اعتنائی فقراء بر توانگران است بجهت اعتماد و توکلی که بر خداوند دارند.
- ۱۶۷- کسی که با حق کشتی گیرد (مخالفت حق کند) بخاک افتد.
- ۱۶۸- (این سود و فایده) از عقل تو برایت کافی است که راههای گمراهیت را از راه راست و هدایت (دین) تو برایت آشکار سازد.
- ۱۶۹- هر که فکر و باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهرش را نیکو گرداند و هر که برای دین و آخرتش کار کند خداوند کارهای دنیای او را کفایت میکند.
- ۱۷۰- بردباری پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقی خود را با (پرده) حلم بپوشان و هوی و تمایلات (نفسانیت) را با (شمشیر) عقلت بکش.
- ۱۷۱- برای بنده شایسته نیست که بدو خصلت عافیت و توانگری اعتماد کند (زیرا) در اثنائی که او را سلامت و تندرست بینی ناگاه بیمار شود و در حینی که توانگرش بینی ناگهان نیازمند گردد.
- ۱۷۲- در روز قیامت بزرگترین حسرتها و ندامتها حسرت و پشیمانی مردی است که (در دنیا) مالی را از راه حرام بدست آورد و مرد دیگری آنرا ارت برده و در راه خداوند سبحان اتفاق کند (در نتیجه مرد دومی بوسیله این عمل) داخل بهشت گردد و اوّلی داخل آتش شود.
- ۱۷۳- روزی دو قسم است: یکی ترا می‌جوید و دیگری را تو می‌طلبی. پس کسی که (بیش از اندازه) تلاش کند (و دنیا را بخواهد مرگ او را می‌طلبد تا از دنیا خارجش سازد و کسی که آخرت را بطلبد دنیا خود او را طلب کند تا او از دنیا روزی خود را تمام و کمال دریابد.
- ۱۷۴- (هنگام عیش و نوش و انجام منهیات) بیاد تمام شدن و بریده گشتن لذتها و باقیماندن گناهان باشید.

۱۷۵- چنین نیست که خداوند بر بنده‌ای در شکر را بگشاید و در زیادتی (نعمت) را بر وی او بندد (کسی که از نعمتی سپاسگزاری کند خدا نعمتش را بر او افزون کند). و در دعا و تقاضای حاجت را بر بنده‌ای بگشاید و در اجابت دعا را بروی او بندد (هر که با توجه بشرایط و آداب دعا از خدا حاجتی خواهد بر آورده می‌شود). و در توبه و بازگشت را بر بنده‌ای باز کند و در رحمت و آمرزش را بر وی او بندد.

۱۷۶- تمامی زهد میان دو کلمه از قرآن است که خداوند سبحان فرمود: (تا هیچگاه بدانچه از دستت رفته‌اند و هناک نشوید و بدانچه بدستت می‌رسد شادمان نگردید) و کسی که بر گذشته غم نخورد و از آینده خوشحالی نکرد حقیقه زهد را از دو طرفش گرفته است.

۱۷۷- کار اندک و مداوم بهتر از کار زیاد خسته کننده است.

۱۷۸- هر که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند بمصیبت‌های بزرگ گرفتارش کند.

۱۷۹- هر که عزت نفس داشت شهوات و تمایلاتش نزد او پست و خوار گردند.

۱۸۰- بی‌اعتنائی تو بکسی که (بمعاشرت و همنشینی تو) راغب و مایل است (سبب) کاهش بهره است و رغبت و میل تو بکسی که بتو بی‌اعتنا است (موجب) خواری و ذلت نفس است.

۱۸۱- فرزند آدم را که اولش نطفه و آخرش مردار گندیده است با فخر و ناز چکار نه روزی خود را می‌تواند بدهد و نه مرگش را می‌تواند مانع شود.

۱۸۲- توانگری و نیازمندی پس از عرضه نمودن (اعمال در قیامت) بر خداوند دانسته شود.

۱۸۳- آیا آزاد مردی نیست که این (دنیا را که مانند) باقیمانده غذا در دهان است رها کرده و باهلش وا گذارد (بدانید که) برای نفسهای شما بها و قیمتی جز بهشت نیست پس آنها را جز بقیمت بهشت نفروشید.

۱۸۴- دو بسیار حریص‌اند که سیر نمی‌شوند: جوینده علم (که هر چه یاد گیرد بیشتر شیفته و شایق علم گردد) و خواهان دنیا (که هر چه بدست آرد حریص تر شود).

۱۸۵- علامت ایمان آنست که راستگوئی را در جائی که بتو زبان می‌رساند بر دروغگوئی در جائی که بتو سود بخشد اختیار کرده و ترجیح دهی و این که در گفتار تو زیاده بر علمت چیزی نباشد (چیزی را که ندانی نگوئی) و این که در باره سخن دیگری از خدا بترسی (از کسی عیبگوئی نکنی و یا سخن دیگری را تغییر ندهی).

- ۱۸۶- مقدرات (خداوند) بر اندازه‌گیری و محاسبه (بندگان) چیره می‌شود و سبقت گیرد تا این که (گاهی) آفت در تدبیر و دور اندیشی آنان پدید آید.
- ۱۸۷- دنیا برای غیر خود آفریده شده و برای خود خلق نشده است.
- ۱۸۸- خداوند از نادانان برای یاد گرفتن پیمان نگرفت تا این که از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت.
- ۱۸۹- بدترین برادران (دوستان) کسی است که (انسان بخاطر او) برنج و زحمت افتد.
- ۱۹۰- کسی که چیزی را بطلبد آنرا یا مقداری از آنرا (بسته بمیزان کوششی که کند) بدست آورد.
- ۱۹۱- فخر و نازت را کنار گذار، و کبرت را بشکن، و (تنگی) گورت را بیاد آر.
- ۱۹۲- هر چیزی که (از روزی و مال دنیا) می‌توان بآن اکتفا نمود (برای گذراندن زندگی) کافی است.
- ۱۹۳- روزگار (برای تو) دو روز است: روزی برفع و خوشی تست و روزی بزیان و ناراحتی تو، پس روزی که بسود تو شد سرکش مباش و هنگامی که بزیان تو شد شکیبیا باش.
- ۱۹۴- دل دفتر و کتابچه دیده است:
- (ز دست دیده و دل هر دو فریاد  
که هر چه دیده بیند دل کند یاد)
- ۱۹۵- پرهیزکاری و ترس از خدا رئیس و فرمانروای تمام خوهای نیکوست.
- ۱۹۶- دنیا (با زرق و برق خود مردم را) می‌فریبد و (با ناملاتمتش) زیان می‌رساند و می‌گذرد (بهمین جهت و بعلت پستی و خواری آن) خداوند سبحان راضی نشد که آنرا برای دوستانش پاداش و برای دشمنانش کیفر قرار دهد.
- ۱۹۷- بردباری قبيله و قوم و خویش (انسان) است.
- ۱۹۸- هر که بدون فقه (دانستن شرایط و احکام خرید و فروش از نظر دین) تجارت و کسب کند در ربا افتد.
- ۱۹۹- بی‌نیازی از عذر خواهی بهتر از عذر راست و مقبول آوردن است.

۲۰۰- سینه خردمند گنجینه اسرار اوست و گشاده روئی (و حسن خلق) دام دوستی و محبت است و حلم و بردباری پوشنده عیبها و زشتی‌ها است.

۲۰۱- کسی که مهار آرزویش را بکشد (دنبال هوی و هوس خود رود) بوسیله مرگش لغزش میکند (بآرزویش نرسد مرگش فرا رسد).

۲۰۲- عمل و کردار هر کسی که موجب عقب افتادگی او باشد (اعمال عبادی را انجام نداده و دستورات شرع را اجراء نکند) مقام و حسبش او را جلو نمی‌برد.

۲۰۳- کسی چیزی را در دلش مخفی نکرد مگر این که از لغزشهای زبان و تغییر حالات صورتش نمایان گردید (زیرا رنگ رخساره خیر می‌دهد از سرّ ضمیر).

۲۰۴- تا درد ترا راه می‌برد تو هم با آن راه برو (باندک ناراحتی و بیماری دوا نخور و بستری مباش).

۲۰۵- صبر و شکیبائی دو قسم است: یکی صبر بر آنچه مورد اکراه تست (مانند صبر کردن بر تشنگی و گرسنگی روزه) و دیگری صبر بر اجتناب از آنچه دوست داری (غلبه بر تمایلات و هواهای نفسانی در اثر عفت و پاکدامنی).

۲۰۶- نادان دیده نمی‌شود مگر در حال افراط و تفریط (کارهای او از روی نظم و قاعده نیست).

۲۰۷- از شخص ناامید (از رحمت و عفو خدا) در شگفتی در حالی که با او طلب آمرزش میباشد.

۲۰۸- هر که (بحرف) سخن چین گوش دهد دوستش را تباه میکند (از دست می‌دهد).

۲۰۹- تقاضا کننده بی عمل مانند تیر اندازی است که کمانش زه نداشته باشد، (با انجام واجبات باید از خداوند درخواست نمود).

۲۱۰- (از علی علیه السلام در باره توحید و عدل پرسیدند فرمود:) توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری (زیرا خداوند منزّه از تجسم در فکر و اندیشه است) و عدل آنست که او را متهم نسازی (کارهای ناشایستی که انجام می‌دهی از ناحیه او ندانی).

نگارنده همچنان که ابتدای کتاب را با شرح توحید خدا شروع نموده است در پایان نیز با قید کلمه توحید آنرا خاتمه داده و از خداوند منان مسألت می‌نماید که مطالعه کنندگان گرامی را بمفهوم و معنای سخنان گهربار

مولی الموحدين و المتقين علی علیه السلام آشنا ساخته و همه را به پیروی از بیانات عالیہ و حکیمانہ آن  
حضرت برای پیمودن راه توحید و تقوی و ایمان و یقین موفق و مؤید فرماید.

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين.

تهران - آذر ماه ۱۳۵۳ فضل الله کمپانی

---

والسلام./.